

Popular Songs
of the Inhabitants
of the Southern
Coast of the Caspian Sea



انتشارات سروش
Soroush Press
Tehran 2002

Alexandre E. Khodzko
Translated into Persian by Ja'far Khomami Zadeh



ترانه‌های مردم
ساکنان کرانه‌های جنوبی
دریای خزر





ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

www.tandis.de

تندیس

ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

الکساندر خودزکو

ترجمهٔ جعفر خمami زاده

سروش

تهران ۱۳۸۱

خودزکو، الکساندر، ۱۸۰۴-۱۸۹۱. Khodzko, Alexandre
ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر / الکساندر خودزکو؛ ترجمه
جعفر خمایی‌زاده، تهران: سروش (انتشارات صداوسیما)، ۱۳۸۱.
[۱۶۲] ص: جدول.

ISBN 964-435-737-x: ۸۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان به انگلیسی:

Popular Songs of the Inhabitants of the Southern Coast of the
Caspian Sea.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. موسیقی محلی ایرانی - مازندران. ۲. موسیقی محلی ایرانی - گیلان. ۳. شعر
مازندرانی. ۴. شعر گیلکی. الف. خمایی‌زاده، جعفر، مترجم. ب. صدا و سیما جمهوری
اسلامی ایران. انتشارات سروش، ج. عنوان.

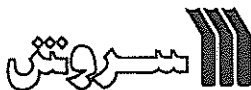
۷۸۹/۹۲

۴ت ۹خ/ ۱۸۲۰ M

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران

۸۱-۱۰۴۲۸ م



انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

تهران، خیابان استاد شهید مطهری، تقاطع خیابان شهید دکتر مفتح، ساختمان جام جم

مرکز پخش: مجتمع فرهنگی سروش، معاونت بازرگانی، ۶۴۰۴۲۵۵

عنوان: ترانه‌های محلی

ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر

نویسنده: الکساندر خودزکو

مترجم: جعفر خمایی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۸۱

این کتاب در دوهزار نسخه در چاپخانه انتشارات سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

همه حقوق محفوظ است.

ISBN: 964 - 435 - 737 - X

شابک: ۹۶۴ - ۴۳۵ - ۷۳۷ - X

فهرست

۱	زندگینامه نویسنده
۵	مقدمه مترجم
۱۱	یادداشت نویسنده
۱۵	مقدمه
۳۳	آوانویسی
۳۷	نوروزیها
۱۰۱	ترانه‌های محلی لاهیجان
۱۰۳	ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار
۱۱۱	ترانه‌های تالشی
۱۲۱	ترانه‌های مازندرانی
۱۳۵	واژه‌نامه گویش گیلکی
۱۵۷	واژه‌نامه گویش مازندرانی

www.tandis.de

تندیس

زندگینامه نویسنده

الکساندر خودزکو از خانواده‌ای لهستانی بود. رده پای خانواده او را در سالهای پایانی سده سیزدهم میلادی، در لیتوانی، می‌توان دید. اعضای این خانواده ابتدا بوریکو^۱ نامیده می‌شدند.

بوریکوها در دوران سلطنت گراندوک لوتوور^۲ (۱۲۳۷-۱۲۹۲) به شهرت و افتخار رسیدند. در ۱۲۹۴ هنگام پادشاهی ویتنس^۳، یکی از افراد خانواده بوریکو، در جنگی که با شوالیه‌های توتونیک^۴ در گرفته بود، جان گراندوک را از مرگی حتمی نجات داد. او نیز به منظور حق‌شناسی، به او لقب "خودزکو" را داد. از آن زمان، اعقاب این خانواده نیز، همین نام را بر خود نهادند.

در میان این خانواده، افراد مشهوری به ظهور رسیدند که تنها به چند نفر از آنها اشاره می‌شود:

- ایگناس خودزکو^۵ (۱۷۴۰-۱۷۹۲) که به فرقه مذهبی ژزوبیت‌ها پیوست و پس از اینکه این آیین از میان برداشته شد، به مدیریت کالجهای زودزیک^۶ و شانوان^۷ در

1- Boreyko

2- Lutuwer

3- Witenes

4- Toutonique

5- Ignace Khodzko

6- Zodzizki

7- Chanoin

اسمولنسک منصوب شد. از او اثری با نام افسانه فدر^۱ و متنها و ترجمه‌هایی لهستانی و فرانسوی به جا مانده است.

- ژان خودزکو، برادر ایگناس خودزکو (۱۷۷۷-۱۸۵۱) که در حکومت مینسک^۲، به منصب اداری رسید. هنگام نفوذ فرانسه به لیتوانی تحت اشغال روس‌ها، ژان خودزکو فرصت آتش‌زدن لیتوانی را به روس‌ها نداد. در همین دوره او نمایشنامه‌ای به نظم، با نام گذرگاه نیمن^۳ یا لیتوانی آزادشده^۴ نوشت. این نمایشنامه در تمام تئاترهای لهستان به نمایش گذاشته شد.

- الکساندر ادموند خودزکو^۵ فرزند ژان خودزکو در ۱۸۰۶ در کرزویویچ^۶ به دنیا آمد. او زبانهای شرقی را در شهر ویلنا^۷ آموخت. از ۱۸۲۹ تا ۱۸۴۱ مقام مترجمی و کنسولی روسیه در ایران را به عهده گرفت. در همین اوان، به اروپا بازگشت و پس از مدتی برای اقامت به فرانسه رفت. در ۱۸۵۹ آموزش زبان و ادبیات اسلاو در کولژ دوفرانس^۸ به وی محول شد. آثاری که از او به جا مانده است، عبارت‌اند از:

۱- اشعار لهستانی (سن پترزبورگ، ۱۸۳۰)^۹

۲- نمونه‌هایی از ترانه‌های عامیانه ایران (لندن، ۱۸۴۲)^{۱۰}

۳- پرورش کرم ابریشم در ایران (پاریس، ۱۸۴۳)^{۱۱}

۴- تئاتر در ایران (پاریس، ۱۸۴۵)^{۱۲}

1- Fable de phedre

2- Minsk

3- Passage de Niéméne

4- Lituanie delivree

۵- Alexandre Edmond chodzko در کتاب «نمایش ایرانی، برگزیده تعزیه‌ها»

الکساندر، ب. خودزکو آمده است که با نوشته‌گراند لاروس مغایر است.

6- Krezywicze

7- Wilna

8- Collège de France

9- Poésies polonaises (saint petersbourg, 1830).

10- Specimens of the popular poetry of persia (London, 1842).

11- De l'Éleve de vers a soie en perse (Paris, 1842).

12- Le Théâtre en perse (Paris, 1845).

- ۵- گیلان یا سرزمین باطلاقیهای خزر (پاریس، ۱۸۵۱)^۱
- ۶- سیاحت در دریای خزر (پاریس، ۱۸۵۱)^۲
- ۷- خراسان و قهرمانان ملی آن (پاریس، ۱۸۵۲)^۳
- ۸- دساتیر، برگرفته از کتابهای مذهبی مهابادی‌ها (پاریس، ۱۸۵۲)^۴
- ۹- دستور زبان فارسی با قواعد ایرانی امروزی، همراه با نسخهٔ دومی برای کمک به نحوهٔ نگارش، و نمونهٔ نگارش نامه‌های سیاسی و خصوصی (پاریس، ۱۸۵۲)^۵
- ۱۰- راهنمای ترکی، شامل واژگان و عبارتهای بسیار لازم برای حرف‌زدن (پاریس، ۱۸۵۴)^۶
- ۱۱- فهرست نمایش در ایران (پاریس، ۱۸۵۶)^۷
- ۱۲- عشق یک فرشته، برگرفته از ایرانی (چاپ شده در پاورقی نشریه *Moniteur universel de France* ۱۸۵۶)^۸
- ۱۳- نویسندهٔ ایرانی (پاریس، ۱۸۵۷)^۹
- ۱۴- چاپ سنگی در ایران (پاریس، ۱۸۵۷)^{۱۰}
- ۱۵- مطالعهٔ زبان‌شناسی دربارهٔ زبان کردی به گویش سلیمانیه، دستور زبان و نحوه

-
- 1- Guilan, ou les Marais Caspiennes (Paris, 1851).
 - 2- Excursion aux pyles caspiennes (Paris, 1851).
 - 3- Le Khorasan et son héros populaire (Paris, 1852).
 - 4- Le Desatir ou extraits des livres sacerés des Mahabadiens (Paris, 1852).
 - 5- Grammaire persan ou principes de l'iranien moderne aceompagnés de fac-simile pour servir de modeles d'écriture et de style de la correspondance diplomatique et familiere (Paris, 1852).
 - 6- Le Drogman turc, Donnant les mots et les phrases lesplus-nécecessaires pour la conversation. (Paris, 1854).
 - 7- Repertoire du theatre persan (Paris, 1856).
 - 8- L'amour d'une fée (1856).
 - 9- le Redacteur iranien (Paris, 1857).
 - 10- De la lithographie en perse (Paris, 1857).

تلفظ (پاریس، ۱۸۵۷)^۱

۱۶- افسانه‌های اسلاوی سدهٔ میانه (۱۱۶۰-۱۲۳۷) زندگانی سن سیمون^۲ و سن

سبا^۳ اثر نمانیا^۴ ترجمه از اسلاوی باستان با مقابله با متن (پاریس، ۱۸۵۸)^۵

۱۷- داستانهای روستاییان و شبانان اسلاو، برگردان فرانسه از مأخذی هندی

(پاریس، ۱۸۶۴)^۶

۱۸- ترانه‌های عامیانهٔ اسلاو (پاریس، ۱۸۶۵)^۷

۱۹- دستور زبان اسلاو باستانی، پیوسته با متن اسلاو باستان (پاریس، ۱۸۶۹)^۸

۲۰- فرهنگ کامل انگلیسی به لهستانی و لهستانی به انگلیسی همراه با دستور زبان

(پاریس، ۱۸۷۴)^۹

۲۱- مطالعات بلغاری (پاریس، ۱۸۷۵)^{۱۰}

۲۲- تئاتر ایرانی، برگردان از متن اصلی برای نخستین بار، همراه با مقدمه (پاریس،

۱۸۷۸)^{۱۱}

۲۳- ترانه‌های تاریخی عامیانه اوکراین، برگردان اول از متنهای اسلاوی (پاریس،

۱۸۷۰)^{۱۲}

1- Etudes philologiques sur la langue Kurd (Paris, 1857).

2- Saint simon

3- Saint sabba

4- Némania

5- Légendes slaves du moyen âge «1169-1273» (Paris. 1858).

6- Contes des paysans et des pâtres slaves (Paris. 1864).

7- Chanrts populaires slaves (Paris, 1865).

8- Grammaire paleoslave (Paris 1869).

9- A Complete Dictionary English and polish and polish and English (Paris, 1874).

10- Etudes Bulgares (Paris. 1874).

11- Théâtre persan (Paris. 1878).

12- La chanson historique des populations de l'ukrain (Paris. 1878).

مقدمه مترجم

ادبیات مردمی کهن‌ترین دستاورد اندیشه‌ها و احساس انسانهایی است که به گونه‌ای دلنشین، به دست شیفتگانش رسید، به دل آنها راه یافت، سینه به سینه به نسلها و روزگاران بعد واگذار و دست‌مایه قصه‌هایی شد که گاه غم و اندوهی بر دل می‌نشانند و گاه به شادی و نشاط می‌انجامید. از آن نوع قصه‌هایی که کنار گهواره‌ها در گوش جگرگوشه‌ها خوانده می‌شد و کم‌کم آنان را به خوابی شیرین و دلچسب فرو می‌برد.

در عمق این قصه‌ها که بر باور مردم نشسته، حقیقتی انکارناپذیر نهفته است که به آنها کمک می‌کند تا به دور از هرگونه رنگی ناباب، پا به پای زمان پیش بروند. این قصه‌ها مونس محفلهای ادبی و رونق‌بخش کار قصه‌گویان پای گهواره‌ها، و داستان‌سرایان سگوی قهوه‌خانه‌هاست. از این رو، رمز جاودانگی این قصه‌ها را باید در راستی و حقیقت آنها جست‌وجو کرد.

این نوع ادبیات، بویژه ترانه‌های عامیانه که سرایندگان آن بیشتر مردمی گمنام و بی‌سواد بوده‌اند، حاصل درک افراد از زندگی و رخدادهای آن بود و بدین سبب، بعدها منبع الهام برای مردم شد، و می‌بینیم با میراث‌گرانهایی که برای ما نهادند، توانستند پایه‌گذار ادبیات و هنرهای زیبا شوند.

از درون این ترانه‌ها که گویای درد و رنج و شادی و سرمستی دورانی از تاریخ

سرزمین ماست، بروشنی به احساسات مردم آن دوران و نحوه برخوردشان با رویدادهای تاریخی روزگارشان پی می‌بریم. اندیشه و تفکر درباره اصل و ریشه پیدایش این قصه‌ها یا ترانه‌ها، می‌تواند رازگشای بسیاری از وقایع تاریخی، و زمان بروز برخوردها و خونریزیها یا پیوندها و دوستیها باشد.

اما به هر تقدیر باید دید که سرنخ پیداشدن چنین ترانه‌هایی را در چه زمانی و کجا می‌توان سراغ گرفت؟ بیشتر اوقات در برخی کشورها که به سبب دوری و فاصله زیادشان از هم، هیچ‌گونه وسیله ارتباطی میان مردم آنها وجود ندارد، ترانه‌ها و اشعار عامیانه‌ای به چشم می‌خورد که از حیث مضمون و آهنگ همانند هستند. با توجه به این مورد و نیز وجود مشابهت در پاره‌ای از عادات جامعه‌های دور از هم، چنین تصور کرده‌اند که ترکیب نخستین این ترانه‌ها و قصه‌ها و اعتقادات بشر، مربوط به زمانی است که خانواده‌های مختلف این جامعه‌ها با هم می‌زیستند و هنوز از هم جدا نشده بودند.^۱

ترانه‌هایی از این دست، واقعی‌تر و مردمی‌تر از تاریخ می‌توانند ذوق، افکار، عقاید و روحیات مردم را نشان دهند و بنا به نوشته دانشمند متفکر، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چون به قدر تاریخ دستخوش غرض‌ورزیهای مورخان نشده‌اند، باید آنها را به‌مانند حکایتی از واقعیت‌های زمانشان پنداشت، و چون از دخل و تصرف صاحبان قلم و اندیشه‌های گوناگون هم مصون مانده‌اند می‌توانند به طبیعت و حقیقت بسیار نزدیکتر باشند.

ترانه‌هایی که الکساندر خودزکو، با کوششی شایسته و تحسین‌برانگیز گرد آورده، در واقع شکل خاصی از ادبیات مردمی است. این ترانه‌ها بازگوکننده سرگذشتها و آرزوهاست. ترانه‌هایی چون لولو^۲ حیا و عفت راستین زنان شالیکار را نشان می‌دهد یا ترانه‌هایی که سستی و بی‌حالی را مردود می‌شمارد و شجاعت و دلیری را تحسین و

۱- صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده، گردآورنده حسن قائمیان، ص ۴۹۹.

تلقین می‌کند.

کتاب الکساندر خودزکو با نام ترانه‌های مشهور (یا محبوب) ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر^۱ در ۱۸۴۲ تألیف و در ۱۸۷۸ در پاریس منتشر شد. این کتاب را دوست دانشورم، آقای مهندس محمد باقری، مدیر گروه تاریخ علم بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، که در زمره پژوهشگران شایسته جای دارند، به من شناساند. کتاب ۵۹۲ صفحه و شامل بخشهای زیر است:

صفحه	موضوع
vii	۱- پیشگفتار
۳	۲- مدخلی به کوراوغلو
۱۷-۳۴۴	۳- ماجراهای کوراوغلو
۳۴۷	۴- ترانه‌های محلی تاتارهای آستاراخان
۳۷۲	۵- سه ترانه از مردم کالموک (تاتارهای ولگا، م.)
۳۷۹	۶- ترانه‌های ترکمنی
۴۰۱	۷- ترانه‌های ترکهای ایران
۴۰۱	۸- ترانه‌های ایرانی
۴۵۳	۹- ترانه‌های گیلانی و غیره
۵۰۴	۱۰- ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار
۵۰۶	۱۱- ترانه‌های تالشی
۵۱۰	۱۲- ترانه‌های مازندرانی
۵۲۱	۱۳- نمونه‌هایی از ترانه‌ها (با نوشته فارسی)
۵۸۳	۱۴- نه قطعه نت مربوط به آهنگ موسیقی ترانه‌ها که برای پیانو تنظیم شده است

1- Popular songs of the inhabitants of the southern coast of the Caspian sea

از این کتاب بخشهای ۹ تا ۱۳ برای برگرداندن به فارسی انتخاب شد که شامل ۱۷۱ ترانه گیلکی، یک ترانه لاهیجانی، ۸ ترانه رودباری، پانزده ترانه تالشی و ۱۷ ترانه مازندرانی است که از میان آنها، ۴۷ ترانه گیلکی، یک ترانه لاهیجانی و ۱۷ ترانه مازندرانی علاوه بر بودن در متن انگلیسی، به‌طور جداگانه با خط فارسی به‌گوش محلی نیز نوشته شده‌اند.

تمام ترانه‌های موجود در متن انگلیسی به فارسی برگردانده شد و برای یافتن اطمینان خاطر از اینکه ممکن است بعضی از آنها هنوز هم در برخی از شهرها یا روستاهای گیلان شنیده شوند برگردان فارسی آنها را به آقایان محمد بشری محمود پاینده لنگرودی، فریدون پوررضا و سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی که همه از شاعران خوب گیلان هستند، سپردم تا چنانچه به ترانه‌هایی با همان مفهوم دسترسی داشتند، آنها را برای من بفرستند. متأسفانه جز تعداد کمی از آنها، بقیه ناشناخته باقی ماند.

هنوز نتوانسته بودم تصمیم درستی در این مورد بگیرم که پیام خوب و مساعدی دریافت کردم. آقای مهندس محمد باقری وجود نسخه دستنویس و کامل این اشعار را به من اطلاع دادند. از قرار معلوم، زمانی که ایشان برای شرکت در کنفرانس شهر پاریس به اروپا رفتند، آقای پروفیسور اکهارت نویباور^۱، متخصص تاریخ موسیقی دوره اسلامی و ترانه‌های محلی ایرانی در مؤسسه تاریخ علوم عربی و اسلامی در فرانکفورت، ایشان را به منزلش دعوت کرد و در آنجا بود که از وجود نسخه خطی ترانه‌های خودزکو در کتابخانه ملی فرانسه مطلع شد و به کمک دوستان شرکت‌کننده در کنفرانس تصویری از این نسخه خطی را در اختیار من گذاشتند.

وجود ترانه‌هایی به‌گوش لاهیجانی، تالشی، رودباری و مازندرانی موجب شد تا برای سهولت خواندن آنها به‌گوش محلی، به افرادی از همان شهرها که به عمق اطلاعات آنها در این باره آشنا بودم، مراجعه کنم و از این رو برای آوانویسی ترانه‌های تالشی از آقای

دکتر علی عبدلی و برای ترانه‌های رودباری از آقایان سیدنورالدین هاشمی تکلیمی، نصرت‌الله خوشدل و علیرضا کلاتتری و در مورد ترانه‌های مازندرانی از آقای حسن ابراهیم‌زاده، جانباز و کارشناس ارشد مهندسی زراعت و اصلاح نباتات و کارمند آموزش و پرورش ناحیه یک رشت، کمک گرفتیم. که در اینجا مراتب تشکر خود را نسبت به همه آنان اظهار می‌کنم و از دوستان فعالم آقایان حسن تقی‌زاده میلانی و شادروان حسین درویشی، و مهندس روبرت واهانیان به خاطر مقابلهٔ بخشی از متن انگلیسی با ترجمهٔ فارسی در مقدمهٔ کتاب خود نیز سپاسگزارم.

برای الکساندر خودزکو نیز که با اشتیاق تمام برای گردآوری این ترانه‌ها گام برداشت و توانست بخشی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی مردم ما را آن هم هنگامی که بیش از صدوپنجاه سال با آن فاصله گرفته‌ایم، فراروی ما قرار دهد، آرامش و روشنی روان آرزو دارم.

دلسوزیها و زحمات فراوان و بی‌شائبهٔ دوست خوب و بزرگوام آقای مهندس محمّد باقری را تنها با اظهار واژهٔ تشکر پاسخ می‌گویم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

در پایان یادآور می‌شود با توجه به اینکه ترانه‌های مردمی بکارگرفتن هرگونه واژه‌ای را برای بیان احساس و آرزوی مورد نظر مجاز می‌شمارد، که گاه با عرف و ارزشهای حاکم بر جامعه ناسازگار است. بدین سبب با برداشتن واژه‌هایی از این دست چند نقطه جایگزین آنها گردیده است.

امید است که خوانندگان گرمای این اثر با درک ضرورت کاری که انجام گرفته عذرم را بپذیرند.

www.tandis.de

تندیس

یادداشت نویسنده

نمونه‌های نوشته نشده‌ای که در این کتاب جمع‌آوری شده، بویژه، متعلق به مردم شمال ایران است یعنی کسانی که در کرانه‌های جنوبی دریای خزر زندگی می‌کنند. گردآوری این ترانه‌ها در دوره‌های مختلف اقامت یازده ساله من در نواحی یادشده و از راه مکالمه با مردم، و بیشتر مکالمه با مردم طبقه پایین که با خواندن و نوشتن آشنا نبودند، صورت گرفته است. بنابراین، منابع این نمونه‌ها بی‌هیچ تردیدی اصیل و مطمئن است.

پیوستگی این امر با بینش و آگاهی چنین مردمی و با خلق و خوی کسانی که این ترانه‌ها در میانشان رواج دارد، موجب شد تا صندوق کمیته ترجمه زبانهای شرقی با پیشنهاد من در زمینه برگردان انگلیسی ترانه‌ها موافقت کند. این ترانه‌ها اکنون در شمار یکی از کارهای شرقی است که کمیته یادشده به چاپ رسانده است.

کسی که زبانهای شرقی را می‌آموزد، با توجه به هزینه زیاد چاپ این کتابها با حروف شرقی و نیز به علت محدودیت نظر کمیته نسبت به برگردان دقیق این آثار، وقتی که می‌بیند به جای چاپ تمامی متون اصلی، تنها برخی از آنها چاپ شده است، همانند من متأسف می‌شود. با این حال کمیته با بذل محبت، موافقت کرد تا به خاطر ویژگی پاره‌ای از گویشها که تعداد آنها اندک است و نیز گویشهای دیگری که خاورشناسان هیچ‌گونه

آشنایی با آنها نداشتند، نمونه‌هایی از آنها به همان شکل اصلی خود چاپ شود. از گویش‌های قومی توکا - ترکمن^۱ و ایرانی - ترکی^۲ تنها شکل کوتاه‌شده آنها یا قطعه‌هایی که انتخاب شده‌اند چاپ شده است، ولی آنها که متعلق به گویش‌های زند - ایرانی^۳ بودند، به این امید که بتوانند به پژوهشگران در خواندن سنگ‌نوشته‌های میخی^۴ وان^۵ یا بیستون و تخت جمشید کمک زیادی بکنند و احتمالاً اطلاعاتی در مورد سنگ‌نوشته‌های بابلی به دست بدهند، به‌طور کلی و به همان شکل ساده به چاپ رسیدند.

1- Tuka-Turkman

2- Persa-Turkish

۳- Zendo-persian زند (zand) کلمه فارسی از ریشه اوستایی ازنتی (azanti) یعنی شرح و تفسیر مجموعه رسمی و مقبول تفسیر اوستا و همچنین خط و کتابت آن که همان پهلوی است و نیز احیاناً زبان آن که نزد بعضی از لغت‌نویسان قدیم به این نام خوانده می‌شود. زبان زند قدیمی‌ترین زبان باقی‌مانده از ایرانیان است و چون باختریان در مشرق ایران هم با این زبان حرف می‌زدند آن را با کتریانی قدیم نیز می‌نامند. زبان زند تقریباً هزار سال پیش از میلاد در ایران معمول بوده است. آنچه امروز زند خوانده می‌شود مقداری از تصویر رسمی اوستا می‌باشد که در اواخر زمان ساسانیان نزد موبدان مقبول و رسمی بوده است.

- دایرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج. ۱، ص. ۱۱۸۸، انتشارات فرانکلین، تهران ۱۳۴۰.

۴- در مورد شناخت خط میخی باید گفت که برای نخستین بار، در ۱۶۲۱ سیاحی انگلیسی به نام پیتر و دلا واله (Pietro Della Valle) از کتیبه‌های تخت‌جمشید چند علامت نقاشی کرد و با خود به اروپا برد. پس از او، در ۱۶۷۴ شاردن، سیاح فرانسوی، یکی از کتیبه‌های ایرانی را در سیاحت‌نامه خود ترسیم کرد.

بعدها، یعنی در قرن نوزدهم، گرت فند (Grote fend) و سرانجام راولین سن یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی که در خدمت دولت ایران بود، به خواندن خط میخی همت گماشتند. از کشفیات بزرگ راولین سن کتیبه بیستون داریوش اول است که به سه زبان پارسی قدیم، عیلامی و آسوری نوشته شده است. او با صرف هزینه‌های زیاد و مخاطره جانی موفق شد از این کتیبه که به بلندی ۱۰۰ فوت (۳۰/۸۴ متر) است رونوشتی تهیه کند و در ۱۸۵۵ بود که با زحمات راولین سن و نریس انگلیسی نشانه‌های این خط معلوم شد. و امروز با توجه به کوشش‌های صد و پنجاه ساله عده‌ای از خاورشناسان، از جمله راولین سن است که ما می‌توانیم با زبان رایج دوره هخامنشیان آشنا شویم.

لغت نامه، استاد علامه علی‌اکبر دهخدا، حرف (خ)، ص ۲۲۳.

غفلت من در یافتن فرصتی برای بیان مراتب حق‌شناسی‌ام نسبت به راهنماییهایی که به عمل آمده انگلستان و نامه‌های محبت‌آمیز معرفی من به دوستان انگلیسی بیش از حدی است که در خور بخشش و چشم‌پوشی باشد.

نامه‌هایی که دریافت کردم باعث شد تا از مساعدت و همراهی رایت هون^۱ و هنری ایلس^۲ که در ایران با آنها ملاقات کردم، برخوردار شوم. وظیفه خود می‌دانم تا دین خود را در تعظیم ارل^۳ مونستر^۴ که مردی مهربان و دلسوز بود، ادا کنم و به تعهد خود در قبال مردم برجسته‌ای که مرا در اهدای این اثر آزاد گذاشته‌اند، واقف باشم. همین‌طور وظیفه دارم تا مراتب احترام قلبی خودم را به حضور سر جورج توماس استانتون^۵، م.پ. بارت^۶، رایت هون، سر الکساندر جانستون^۷، ن.ر. سر جان^۸، کامپبل^۹، جان. ل. گیلمارد^{۱۰}، جناب اسقف و. کورتون^{۱۱} و مردم شریف دیگری که با مهمان‌نوازی واقعی بریتانیایی، کتابخانه‌های خود را در اختیار من گذاشتند و با دلجویی‌های پرارزش خود، مرا در نیل به پیشرفت در کارم رهنمون شدند، تقدیم بدارم. در حقیقت مهربانی و التفات آنان بیشترین دلبستگی من در یادآوری از سرزمین بزرگ آنها خواهد بود.

شایسته است به‌عنوان یک بیگانه مواردی را که در برگرداندن این متن‌ها رعایت کرده‌ام، بازگو کنم.

گرچه مدتهاست که با زبان انگلیسی و شاهکارهای ادبی آن آشنا هستم ولی تاکنون جرئت نوشتن اثری به این زبان را نداشتم. بنابراین، برای اینکه برگردان من به شیوه مخصوص انگلیسی باشد، نیاز شدیدی به اصلاح و تغییر داشت، که این را مرهون محبت‌های

1- Right Hon

2- Henry Ellis

۳- لقبی است برابر با کنت cont در فرانسه. (م)

3- Earl of Munster

4- sir George staunton

5- M.P.Bart

6- Sir Alexander johnston

7- N.R.sir John

8- Campbell

9- John L. Guillelard ESq.

10- Rev. W.Curton

جناب استقف جیمس رینولدز^۱، دبیر کمیسیون ترجمه زبانهای شرقی، هستم. لازم می‌دانم تا به خوانندگان نیز یادآوری کنم که این برگردان، به سبب تمایل من به شناسایی نقدگونه‌ای از زبان انگلیسی، لطمه دیده و مرا به سوی انتخاب واژه‌هایی برده است که شاید کاربرد دیگری دارند و برای بیان مقصودی که من در نظر داشتم چندان مناسب نیستند. به همین جهت، مشاهده می‌شود که تمامی برگردانها از زبانهایی که نانوشته مانده‌اند، با دشواریهای مخصوصی همراه‌اند که اطلاعات واژه‌نامه‌ها و کتابهای دستور زبان شناخته نمی‌شوند.

ترس من از این است که تناقضهایی در هجای اسامی خاص شرقی پیدا شود و برای این نقص و دیگر کاستیها به گذشت و چشم‌پوشی خوانندگان امید بسته‌ام.

لندن

چهاردهم جولای ۱۸۴۲

مقدمه

ترانه‌هایی که در این کتاب به خوانندگان تقدیم می‌شود، از میان اقوام ساکن کرانه‌های جنوبی دریای خزر جمع‌آوری شده است. این اقوام در حد فاصل رودخانه «آستارا» که ایران را از روسیه جدا می‌سازد و رودخانه «قراسو» که در سرحد ایران و ترکمنستان جریان دارد، زندگی می‌کنند.

به نظر می‌رسد شیوه‌های گفتاری گویشهای این اقوام ریشه «زند و ایرانی» دارد که کم و بیش با ترکی آمیخته است. این آمیختگی در هر روستا از نواحی مختلف گیلان و مازندران از بعضی جهات با هم فرق می‌کند.

به‌طور کلی این ترانه‌ها را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

۱- گویش تالشی که مردم نواحی دشت مغان تا دهانه رودخانه دیناچال^۱ - حد فاصل گیلان ناحیه رشت و گیلان گسگر - به این گویش سخن می‌گویند. به سبب وابستگی این گویش به زبان زندی، می‌توان عناصر زبانی زند را به‌صورت آشکاری در این گویش مشاهده کرد.

۲- گویش گیلکی که میان مردمی که گیلانی نامیده می‌شوند، رواج دارد. گیلک‌ها در مناطق ساحلی دریای خزر، در قسمتی که از دهانه رودخانه دیناچال تا دهانه رودخانه

پیلرود^۱ گسترش یافته است، زندگی می‌کنند.

۳- گویشهای مازندرانی، که ساکنان حفاصل میان رودخانه پیلرود تا دهانه رودخانه قراسو که ایران را از سرزمین یموت‌های ترکمن جدا می‌کند، با آن حرف می‌زنند.

این ترانه‌ها از نظر ادبی بسیار پربار و غنی هستند و می‌توان آنها را در ردیف آثاری که بسیاری از ویژگیهای شعرهای حماسی امروزی ایران را دربردارند، طبقه‌بندی کرد.

هریک از ابیات این ترانه‌ها مفهوم خاصی دارد که نمودار عقیده و طرز تفکر سراینده آن است و از این جهت، از جمله کهن‌ترین شعرهای آسیا هستند، که شاید از نظر دیرینگی بتوان آنها را با مزامیر داوود یا کتاب امثال و سرودهای حضرت سلیمان مقایسه نمود.

با بررسی دقیق این ترانه‌ها و سنجش آنها با شعرهای گذشته ایران، در می‌یابیم که زمینه افکار و عقاید سراینندگان این ترانه‌ها با افکار و عقاید شاعران گذشته ایران شباهت و نزدیکی زیادی دارد، حتی این شباهت را در مردمی‌ترین تصنیفهای امروزی هم می‌توان دید.

پرسش مطرح در اینجا این است که آیا مردم نحوه تفکر و تعبیرهای خود را از شاعران این شعرها گرفته‌اند یا این شعرا بودند که با الهام از مردم به سرودن تصنیفهای خود پرداخته‌اند.

پاسخ این پرسش هرچه باشد در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند و چیزی که مسلم است و باید به آن اطمینان داشت این است که گیلانی‌ها ترانه‌های خود را «پهلوی»^۲ می‌خواندند و دیگر آنکه دو تن از شاعران نامدار ایران مانند حافظ در بیت:
بلبل به شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

1- Pilorud

۲- نام زبان عهد اشکانیان و ساسانیان است و گاه به معنی لهجه‌های محلی به کار می‌رود.

پهلوی، فهلویات، آهنگی که فهلویات را بدان می‌خوانند، گلبنگ پهلوی.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۸۵۰.

یا سعدی در بیت:

تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

همین نام را در سروده‌های خود به کار برده‌اند. این امر که نمی‌تواند اتفاقی باشد

نشان درستی این گفتار است.

متأسفانه صاحب‌نظران و زبان‌شناسان اروپایی به گونه‌ای شایسته به پژوهش در زمینه‌گوشیهای متداول کرانه‌های جنوبی دریای خزر توجه نکرده و از این امر غافل مانده‌اند.

فون هامر^۱ در صفحه ۱۶۴ جلد سوم کتاب *terras incognitas* به این غفلت اشاره کرده و می‌نویسد «گوشیهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر بکر و دست‌نخورده باقی مانده است».^۲

پس از او راسک^۳ هم که از کوتاهی پیشینیان خود متأسف بود، ضمن اشاره به این امر، چنین اظهار نظر می‌کند که حتی در فرهنگ جهانگیری نیز به گوشیهای رایج در شیروان، گیلان و آذربایجان - یعنی سرزمینهایی که طبق روایات موجود آیین زردشتی^۴

1- Von Hammer

2- "Von diese sprache die wie mehrere andere dialekte, so ehemals in persia geslprochen wurden, in Europa noch unter die terras incognitas gehort. etc." - Mines de l'orient. vol. III, page 64. Vienne, 1813.

۳- راسک راسموس کریستیان (Rask rasmus Kristian) زبان‌شناس دانمارکی که در ۱۷۸۷ در براندکیلد (Brendekilde) در نزدیکی جزیره فیونی (Fionie) متولد شد و در ۱۸۳۲ در کپنهاک درگذشت. در ۱۸۱۸ سفری به هند کرد و بسیاری از نسخ خطی کتابهای ایرانی و بودایی را به دست آورد و همراه خود به دانمارک برد که هم‌اکنون در کتابخانه‌های دانشگاه کپنهاک موجود است. راسک در ۱۸۳۱ نتیجه مطالعات خود را در مجموعه‌ای به زبانهای انگلیسی و دانمارکی با نام یادداشت‌هایی دربارهٔ زبان زند و اوستا نگاشت. از راسک رساله‌هایی هم دربارهٔ زبانهای آسیایی و اروپایی منتشر شده است.

- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، حرف ر، ص ۷۳

- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۵۷۱

- مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف، ج ۱، ص ۱۰۵۹

۴- زردشت (Zardošt) پیامبر ایران باستان از خانواده سپیتمه. بعضی او را از آذربایجان و برخی از

در آنها رواج فراوانی داشت و به شکوفایی رسیده بود - اشاره‌ای دیده نمی‌شود. با وجود مخالفت‌هایی که راسک علیه عقاید ارسکین^۱ مبنی بر وجود وابستگی میان گویشهای متداول کرانه‌های جنوبی دریای خزر و زبان زندی - که زبان ایران باستان بود - ابراز کرد، با در دست داشتن این همه نشانه‌ها، نباید به وجود چنین رابطه‌ای شک کنیم و با عقیدهٔ این دانشمند بزرگ موافق باشیم. برای اثبات نظر خود به ذکر نمونه‌هایی چند از وابستگی گویشهای کرانه‌های جنوبی دریای خزر و زبان زندی یا سانسکریت^۲ می‌پردازیم.

- هدا (Hadha) در زبان زندی به معنی اینجا که در گیلکی هتا (hata) می‌گویند.^۳
 - واش (Vash) واژهٔ زندی یا شکل دیگر آن به‌صورت واس (Vas) به معنی بزرگ و زیاد شدن است. معادل گیلکی این واژه به شکل واش به نوعی سبزی و علف اطلاق می‌شود. رد پا و نشانه‌ای از این واژه را در زبان فارسی امروزی نیز می‌توان در واژهٔ ریواس (rivas) (rhubarb) دید که دو سیلاب یا هجای آن را باید جدا از هم نوشت و به‌صورت (Rhea herba) ترجمه کرد.

→ ری و اغلب از شمال ایران می‌دانند. درباره‌ی زبان او هم اختلاف بسیار است. زردشتیان عصر وی را حدود ۶۰۰ ق.م می‌دانند و اغلب خاورشناسان قرنهای ۶ و ۷ را یاد می‌کنند. پدرش پوروشسب و مادرش دغدو (دغدویه) نام داشت. معاصر گشتاسب بود و آن پادشاه دین او را پذیرفت. بعضی از سرودهای گات‌ها (اوستا) که در دست است، از خود اوست. زردشت، طبق روایت، در حمله دوم ارجاسب تورانی به دست یکی از تورانیان به قتل رسید. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۶۴۸

1- Erskine

۲- زبان علمی و قدیم هندوان و یکی از زبانهای مهم هند و ایرانی از شاخه‌های هند و اروپایی به دست هند و ایرانی تعلق دارد و اکنون متروک است. کهن‌ترین صورت آن زبان ودایی است که سرودهای ودا بدان نوشته شده و به زبانهای ایرانی کهن، اوستایی و فارسی باستان بسیار نزدیک است. سانسکریت در حدود ۴۰۰ (ق.م) به‌عنوان زبان دری (درباری) و رسمی به کار می‌رفت. سانسکریت ادبیات وسیع و معتبری دارد که شامل آثار برهمنی و بودایی است و آثاری که بدین زبان باقی مانده، جزو قدیمترین آثار زبانهای هند و اروپایی است. از محققان عمدهٔ این زبان می‌توان از سرو. جونز نام برد.

معاص، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۲۵۰

۳- به اینجا در گویش گیلکی هیا (ha:ya) یا ایا (a:ya) می‌گویند. (م)

- ازم (Azem) واژه زندی به معنی من است که در تالشی به شکل ازم (azem) وجود دارد.

- واچ (Vatch) سانسکریت به معنی واژه - فعل که در تالشی به صورت واج (vaj) دیده می‌شود.

- گنا (Ghena) در زبان زند به معنی یک زن و کینه (kine) در تالشی به معنی دختر. - کیسوریم (Kissorim) در سانسکریت به معنی، دختر که در زبان کاسی‌ها به صورت کیجا^۱ست و واژه کور (kor) در گیلکی هم به معنی دختر است.

- پرتا (pereta) در زبان زند به معنی پل است که در گیلکی به صورت پورد (purd) گفته می‌شود.

- مائوگو (Maogho) در زبان زند و مانگ (maunghe) در گیلکی به معنی ماه است. باید توجه داشت که از این واژه در گیلکی برای نامیدن کره ماه استفاده می‌شود و چنانچه منظور نام زمانی برابر یک‌دوازدهم سال باشد به جای مانگ از واژه ماه استفاده می‌شود که در زبان زند به شکل ماهیو (mahyo) به کار می‌رود. در فارسی امروزی برای بیان هر دو منظور از واژه ماه استفاده می‌شود.

- امه (Ahme) در زبان زند به معنی ما هستیم است که معادل گیلکی آن اماییم (ahma;im ama;im) است.

- ارخ (Arkh) در سانسکریت به معنی بها و شایستگی در گیلکی به شکل نرخ (nerkh) دیده می‌شود که به معنی قیمت است.

- داس (Das) در سانسکریت به معنی درخشیدن، خراب‌کردن و از بین بردن است و همین واژه در گیلکی نام کارد بزرگی است که از آهن ساخته می‌شود و کشاورزان مازندران و گیلان آن را با خود حمل و به‌عنوان تیشه یا تیغ‌ای برای هرس از آن استفاده می‌کنند.

۱- در لاهیجان هم به جای کلمه «دختر» از واژه «کیجا» استفاده می‌شود. (م)

- اوشادارنا (Ušadarena) در زبان زند به معنی باهوش است و در گیلکی اگر بخواهند بگویند که کسی باهوش است می‌گویند هوش‌داره (hushdare) یا هوشیار است.

- ورزو (Verzou) به معنی گاو نر است و در زبان زندی واژه ورز به معنی عمل و کارکردن است و گیلانی‌ها از این کلمه یک اسم به صورت ورزکیار (verzekiar) به معنی ورزیگر ساخته‌اند. در فارسی واژه ورزش هم وجود دارد که ورزشی با میل (mil) است و ورزشکاران در زورخانه‌ها با گرفتن میل بازوان خود را قوی می‌سازند.

- در مازندرانی ادی (Adi) به معنی حال است که در سانسکریت هم به همین شکل به کار می‌رود.

- واژه سراجینه (serachine) به معنی وجین و چیدن علف هرز است که ریشه زندی دارد.

- اوشن (Oushen) و اوشاهینا (oushahina) در زبان زند به معنی روح، جن و پری^۱ و همچنین نام سحرگهان است که با واژه تالشی شواهنگ یعنی ستاره‌ای که هنگام صبح از خاور طلوع می‌کند و در فارسی به آن شباهنگ می‌گویند، مطابقت دارد.

چنانکه قبلاً هم بیان داشتیم، به نظر می‌رسد که زبان تالشی خیلی بیشتر از زبانهای دیگر ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر با زبان اوستایی خویشاوندی دارد.

یکی از ویژگیهای زبان تالشی این است که حرفهای صدادار آن به حرفهای صدادار مشابه در زبان زندی شباهت زیادی دارد. حرفهای صدادار ترکیبی و دوآوایی^۲ در بیشتر واژه‌ها وجود دارد و به‌طور کلی مانند زبان زندی دارای چهارده صوت ترکیبی و دوآوایی و سه صدادار ترکیبی سه آوایی^۳ و جز اینهاست.

ویژگی دیگر این زبان این است که مانند زبان زندی هرگز دو صوت صدادار و

۱- در رشت و شاید بعضی دیگر از جاهای گیلان هم گاهی به عوض گفتن جن و پری از واژه اوشانان استفاده می‌شود. (م)

همانند پشت سر هم ادا نمی‌شوند. چنین ویژگی را در حرف «ل» نیز می‌توان دید. نظیر این‌گونه حرفها فقط در واژه‌های گرفته‌شده از فارسی یا ترکی به کار می‌رود.

به گفتار خود در این مورد ادامه می‌دهیم و یادآور می‌شویم که سرزمین پهناور کرانه‌های جنوبی دریای خزر بر اثر بعضی عوامل طبیعی مانند محدودشدن آن از یک سو به دریای طوفانی و از سوی دیگر به رشته کوه‌های البرز و همچنین نامساعدبودن آب و هوای آن که به علت وجود تالابهای محصور در این ناحیه است، از تعرض قوم بیگانه در امان مانده است. مردم این سرزمینها نیز از سده‌های گذشته در مقابل هجوم بیگانگان مقاومت کرده‌اند که این مقاومت و ایستادگی را حتی در زنان آن نیز می‌توان مشاهده کرد.

آنها به آسانی از زبان اصلی و ریشه‌دار خود دست برنداشتند و حاضر نبودند به راحتی از واژه‌های مورد استفاده نیاکان خود دست کشیده و به جای آنها واژه‌های تازه‌ای را به کار ببرند و به همین دلیل، گویشهای کنونی ساکنان این نواحی، ریشه زندی خود را حفظ کرده است.

در اینجا مثالهای بیشتری را می‌آوریم:

- چشم فارسی در تالشی و زندی چش (chesh) می‌شود.

- مرگ زبان فارسی در گیلکی نیز به همین صورت، ولی در زبان زندی به صورت مرخه

(markha) است.

- به جای واژه دست در فارسی، در تالشی و زندی دس^۱ (des) به کار می‌رود.

- آثار بسیاری از واژه‌های گذشته زبان فارسی که امروزه در میان مردم کاربرد ندارد در

این گویشها دیده می‌شود؛ مانند وشم (veshem) که واژه‌های فارسی و نام پرنده‌ای است که

به آن بلدرچین می‌گویند.

۱- در گویش گیلکی نیز به جای کلمه دست واژه دس به کار می‌رود. (م)

فردوسی^۱ به کاووس^۲ که به شکار این پرنده علاقه‌مند بود، وشمگیر (veshemghir) نام داده بود. این واژه در گیلکی به صورت اوشوم (ooshoom) دیده می‌شود.

واژه اندرز در فارسی به معنی نصیحت است و در گیلکی نیز همین معنی را دارد. واژه نخجیر (nekhcheer) فارسی در تالشی به صورت (necheea) در می‌آید که به معنی بزکوهی، بازی است.

واژه ستایش فارسی به معنی بزرگ‌خواندن، حمد و تسبیح از زبان زندی گرفته شده است.

واژه خانمان فارسی از واژه زندی (umdna) به معنی خانه به دست آمده است. واژه بوم فارسی از واژه سانسکریت (bhomi) گرفته شده که به معنی خاک و سرزمین است.

واژه فارسی گناه از واژه زندی (aenagh) به معنی گناه گرفته شده است. واژه انجمن فارسی معادل واژه زندی (hamjamani) به معنی مکالمه، مهمانی، جشن، شادی و جز اینهاست.

واژه‌هایی از این نوع، بویژه واژه‌های مشترک در زبانهای فارسی و زندی، هنوز در

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایران، در ۳۲۹ یا ۳۳۰ (هق) چشم به جهان گشود و در ۴۱۱ یا ۴۱۶ وفات یافت. او سرودن شاهنامه را در ۳۵ سالگی شروع کرد و پس از گذشت ۳۵ سال، یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی آن را به پایان رساند.
معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۳۳۷

۲- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس بن وشمگیر از پادشاهان آل زیار بود که در ۳۶۶ (هق) به پادشاهی رسید و پس از پنج سال از کار برکنار شد.

او دوباره در ۳۸۷ به سلطنت رسید اما به سبب درشتخویی و بی‌رحمی، لشگریانش شورش کرده او را به زندان انداختند و بعد از مدتی هم او را کشتند. هنگامی که او در زندان بود، پسرش فلک‌المعالی منوچهر به جای او نشست. با توجه به اینکه وشمگیر نام یکی از نیاکان کیکاووس (کاووس) بود باید موضوع علاقه وی به شکار وشم و لقبش را عاری از حقیقت دانست.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۴۱۲ و قابوسنامه، متن کامل، چاپ طهوری ۱۳۴۳. (م)

گوشه‌های مردم ساکن کرانه‌های جنوبی دریای خزر شنیده می‌شود و مردم به راحتی این واژه‌ها را در حرفه‌های روزانه خود به کار می‌برند. با بودن چنین واژه‌هایی جایی برای استفاده از زبان بیگانه باقی نمی‌ماند.

با وجود آنکه واژه‌های این گوشه‌ها در معرض تاخت و تاز شدید قرار دارد، باز حدود سه چهارم ترانه‌هایی که از مردم کرانه‌های جنوبی دریای خزر گرفته شده، به فارسی سلیس و روان امروزی است. در این زمان، طبقه اعیان و اشخاص سرشناس بهتر از گوشه‌های محلی خود به زبان فارسی حرف می‌زنند.

افزون بر اسمهای عام، در بسیاری از اسمهای خاص، بویژه اسم شهرها، ریشه زندی دیده می‌شود. این واژه‌ها به ما امکان می‌دهد تا به برخی از ویژگیهای تاریخی این مناطق آشنایی بیشتری پیدا کنیم.

- آنکتیل دو پرون^۱ معتقد است که واژه ارومیه از واژه زندی ایریامن (airyaman) گرفته شده است.

- بورنف^۲ بر این باور است که بین واژه خراسان و واژه زند اوستایی گاریزن (Garizan) رابطه و نزدیکی وجود دارد.^۳

۱- Anquetil du Perron (۱۷۳۱-۱۸۰۵ م.) از خاورشناسان مشهور فرانسوی برای فراگرفتن اوستا به هند رفت و با زردشتیان به معاشرت پرداخت. معروفترین اثر وی ترجمه فرانسوی اوستاست. وی نخستین مترجم و ناشر اوستا به زبانهای اروپایی است. لغت‌نامه فارسی، دهخدا، علی اکبر، ص ۴۳۵. (م)

۲- Burnouf, Eugène خاورشناس فرانسوی، فرزند ژان لویی بورنف، زبان‌شناس معروف فرانسوی در ۱۸۰۱ به دنیا آمد و در ۱۸۵۲ درگذشت. بورنف توانست با استفاده از سانسکریت به کشف زبان زند و نشان دادن این زبان به مردم مغرب نایل شود. تفسیری بر یستا (۱۸۳۳) و مقدمه‌ای بر تاریخ مذهب بودا (۱۸۴۵) از جمله آثار اوست. مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف، ج ۱، ص ۴۶۳. (م)

۳- من در این مورد با آن دانشمند موافق نیستم و معتقدم که ریشه این واژه را باید در واژه جرجان یا گرگان جست‌وجو کرد. من رد پای آن را در «براقان»، دره‌ای سرسبز و آباد به طول ۲۳ میل، پیدا کرده‌ام. این دره روستاهای بسیاری را احاطه کرده است و مرکز آن نیز به همین نام است. براقان در شمال مازندران و در فاصله ۲۲ میلی تهران واقع است. رودخانه کردان (Kurdan) که از این دره می‌گذرد پس از عبور از منطقه‌ای کوهستانی، نزدیک کرج به قنات آبیاری ساوجبلاغ می‌ریزد.

به دنبال شواهدی که آنان نشان داده‌اند می‌توان حدس و گمانهای زیر را ارائه کرد:
بیشتر جاهایی که باید به آنها اشاره شود، در حومه یا حاشیهٔ ولایاتی که از آنها صحبت می‌کنیم، قرار دارند.

- امکان دارد واژهٔ کزبین (Kazbin) که امروز مردم به آن قزوین می‌گویند، نام خود را از واژهٔ زندی اسوینی (Asvini) - نام فرشتهٔ برهمنی - گرفته باشد.

- کوه سولان (Savalan) با چشم‌اندازی وسیع از شهر اردبیل، یادآور دیو Savel است که در قطعهٔ دوازدهم «فرگرد»^۱ به آن اشاره شده است.
- نخستین بخش واژهٔ اردبیل، یعنی ارد (Ard) در سانسکریت به معنی کشتن و نابودکردن است.

- آیا واژهٔ مازندران از ریشهٔ سانسکریتی ماز (maz) به معنی بزرگ به دست نمی‌آید؟
در این صورت برگردان فارسی این واژه، با توجه به اینکه بخش دوم آن جمع واژه (dar) که در گویش مازندرانی به معنی درخت است، باید به معنی سرزمین درختهای بزرگ باشد. با در نظر گرفتن این واقعیت که سرتاسر این سرزمین وسیع پوشیده از درختها و جنگلهای انبوه است، این نامگذاری کاملاً منطبق با ویژگی محیطی این سرزمین است.
- با بررسی آثار جغرافی‌دانان بزرگ یونان، سرو.اوزلی^۲ احتمال می‌دهد که واژهٔ ساری (Sari) باید از واژهٔ زندی زاریا (zarya) به معنی زرد - سبز طلایی به دست آمده باشد. اگر از بلندبهای اطراف به آن شهر نگاه کنیم، می‌بینیم که بامهای خانه‌هایش در میان انبوه درختان پرتقال، لیمو و دیگر مرکبات ناپدید شده است.

بومیهای این ناحیه که رنگ زرد لیمو و پرتقال و برگهای سبز درختان را دوست دارند، در فصل چیدن میوه، قسمتی از آن را روی شاخه‌ها باقی می‌گذارند، بدین سبب است که اگر مسافری در هر فصل سال وارد ساری بشود، درختان پرتقال را با باری از گنجینه

۱- فصلی از «وندیداد»، یکی از بخشهای پنجگانه اوستا.
معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۶۲۳ (م)

طلایی آنها خواهد دید و درمی یابد که انتخاب چنین نامی برای این شهر دور از منطق نیست.

- آستارا و استرآباد، هر دو از واژه زندی (ustro) که در فارسی به آن استر یا شتر می گویند، گرفته شده است. نام سرزمین شترها با ناحیه ای جنگلی و سرزمینی باتلاقی تباین دارد. جایی که مردابها و گیاهان جنگلی پایان می گیرند شترها و سرزمینهای قبایل بادیه نشین، که با شترها سروکار دارند، آغاز می شود. از جاده های باتلاقی منطقه ای که میان آستارا و استرآباد واقع شده است، تنها قاطرها می توانند بگذرند. در این سرزمینها، بویژه گیلان، به آسانی می توان کسانی را یافت که هرگز شتر ندیده باشند.

- شهر رشت، مرکز گیلان، به داشتن آب و هوایی ناسالم مشهور است، آب و هوایی آن چنان ناسالم که در مثل می گویند: «مرگ می خواهی، رشت برو». شاید واژه «رشت» از واژه زندی ایریشتا (irishtha) یا واژه سانسکریتی ریشتا (rishtha) که هر دو به معنی مرگ است، گرفته شده باشد.

من درباره درستی یا نادرستی این مطلب، اظهار نظر قاطعی نمی کنم و این کار را به افراد اهل فن وا می گذارم، اما چیزی که ذهن مرا به خود مشغول داشته، این است که آیا می توان وجود این همه نمونه ها و نشانه ها را تنها ناشی از تصادف دانست؟ آیا نباید برخلاف عقیده بسیاری از صاحب نظران که معتقدند زبان زندی در ایران قدیم مختص به طبقه معینی بود و باقی مردم به گویشهای محلی خود سخن می گفتند به این نتیجه برسیم که در سراسر کشور ایران با این زبان حرف می زدند، و اگر جز این بود، چگونه جنگل نشینان گیلان و مازندران بدون دانستن زبان زندی، بسیاری از واژه های آن را در زبان امروزی خود به کار می برند و آن را تا امروز حفظ کرده اند؟

از جهت حفظ آثار باستانی باید گفت که در هیچ سرزمینی مانند گیلان و مازندران این آثار ویران نمی شوند. گیاهان این سرزمین به طوری رشد می کنند و زیاد می شوند که پیش از آنکه خانه ای سقفش گذاشته شود، از گیاه پوشیده می شود. بنایی متروک

به طوری تغییر می‌کند که بازشناختن آن بسیار دشوار به نظر می‌رسد. باران سیل‌آسا به‌طور مداوم می‌بارد؛ بارانی که مانند بارانهای مناطق استوایی گرمای شدیدی را به دنبال دارد. دیوارها در اثر تغییرات ناگهانی هوا شکاف برمی‌دارند و در بالای این شکافها انجیر ریشه کرده و کمی بعد رشد می‌کند و به‌صورت درختی درمی‌آید. درختان انار و شمشاد نیز به این ویرانی کمک می‌کنند و در مدتی کوتاه، جایی که خانه‌ای در آن بوده است، از گیاه و درخت پوشیده می‌شود.

اگر تاریخ‌نویسان ایران در کار خود موفق بودند و گیلان و مازندران را آن‌طور که باید و شاید به مردم می‌شناساندند، ما هرگز مجبور نبودیم برای روشن‌شدن موضوع و رفع ابهام، از جغرافی‌دانان یونان باستان کمک بگیریم و هدف خود را در لابه‌لای نوشته‌های چنین مورخانی جست‌وجو کنیم.

برای رفع این کمبود و تجزیه و تحلیل نظر خود، ناچار شدیم تا از استرابو^۱ جغرافی‌دان بزرگ یونان باستان کمک بگیریم. او در کتاب معروف خود از بسیاری از کوهها و رودهای گیلان و مازندران یاد کرده است که امروزه تمامی آنها جز آماردی^۲، با اختلاف بالنسبه کمی به همان نام گذشته خود نامیده می‌شوند.

گلای^۳ که جغرافی‌دانهای یونانی در کتاب خود آورده‌اند، بدون تردید همان قومی هستند که امروزه آنان را گیل و زبانشان را گیلکی می‌نامیم. استرابو همچنین از قومی به نام Kasovoiol یاد می‌کند که به گمان بسیار، اجداد روستاییانی هستند که امروزه در منطقه کدوسرا (Kadousera) در ناحیه «کهدم» که در فاصله یک روز از رشت قرار دارد، زندگی می‌کنند. از سوی دیگر در گیلان دو روستای دیگر نیز شبیه همان نام، به اسامی کاده (Kadah) و گوده (Gauda) نزدیک شهر فومن قرار دارد.

۱- (Strabon) جغرافی‌دان و مورخ یونانی که در تاریخ ۶۳ پیش از میلاد به دنیا آمد و در سال ۲۵ میلادی وفات یافت. کتاب جغرافیای او منبع سرشاری برای کسب اطلاع درباره دنیای قدیم و نخستین گام در راه تألیف دایرةالمعارف جغرافیایی است.
مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف، ج ۱، ص ۱۲۷ (م).

- هنوز نام Dúittol در اسم روستای ویایه (Viáia) واقع در کنارهٔ خاوری رودخانهٔ سفیدرود و ناحیه کوهستانی رحمت‌آباد دیده می‌شود.

در تاریخ خان احمد که به فارسی نوشته شده است، ضمن اشاره به آشویی که هنگام سلطنت شاه‌اسماعیل صفوی در گیلان روی داد، سخن را به اوضاع جغرافیایی گیلان می‌کشد و می‌نویسد: «در آن دوران، این ولایت به دو بخش تقریباً مساوی که رودخانه سفیدرود آنها را از هم جدا می‌ساخت، تقسیم شده بود. بخش سمت چپ رودخانه "بیه‌پس" نامیده می‌شد و شهر فومن مرکز حکومت آن بود و بخش دیگر که در کناره راست رودخانه سفیدرود قرار داشت "بیه‌پیش" نام داشت که مرکز حکومت آن شهر لاهیجان بود». این دو اسم مشخص می‌کنند که سرزمینهای یادشده در دو سوی رودخانه واقع بوده است.

سومین رد پای نامگذاری، شاید در روستای ویه (Vie Baias) متعلق به ناحیه دیلمان است، که قرابت زیادی میان آن و واژهٔ مورد بحث ویه وجود دارد.

نام (Avaplakol) تنها یک محل، یعنی نام اناری کول (Anari-kull) را به یاد من می‌آورد. اناری کول به معنی تپه انار و روستایی است که در کنارهٔ چپ رودخانه سفیدرود، مقابل کاروانسرای معروف رستم‌آباد قرار دارد.

شاید قوم دربیکه (depB dkal) این نام را از دلفک (Dulfek) یا از نظر بومی‌ها دروک (Dervek) که یکی از بلندترین کوههای البرز در گیلان است، گرفته باشد. دلفک در فاصله ۳۲ مایلی (۵۱/۲ کیلومتر) جنوب خاوری رشت واقع شده است. امروزه در دامنه‌های خاوری این کوه کردهای عمارلو زندگی می‌کنند. در سمت مقابل که مشرف به دریاست، روستای دیلمان، سرزمین اصلی دیالمه، قرار دارد و کمی پایین‌تر، شهر لاهیجان است.

استرابو برای نشان دادن موقعیت این قوم می‌گوید: «تپیری از یک سو با هیرکانی (Hyrcanii) و از سوی دیگر با دروکی (Dervekii) هم مرز است و در میان این دو واقع شده است. یکی از جغرافی‌دانان معاصر هم که می‌گوید طبرستان میان رودخانه گرگان و کوه

دلفک واقع شده است، همین موقعیت را توجیه می‌کند.

سرانجام استرابو، با دست یافتن به نام Δakovaloi، معادل این نام را در ناحیه‌ای کوهستانی، در مرزهای خاوری گیلان یافته و روستایی به نام داکو (Dakou) که در زبان زندی معنی «شهرستان» را می‌دهد، معادل آن شناخته است. داکواز مناطق خوش آب و هوا و بیلاقی مازندران است که ساکنان مازندران چله تابستان را آنجا می‌گذرانند.

افزون بر اینها، در رودبار زیتون که در نزدیکی محل به هم پیوستن رودخانه‌های شاهرود و قزل‌اوزن واقع شده است، روستایی به نام دوگاهه (Dougaha) قرار دارد. روستاییان این ناحیه در گورستانهای قدیمی و کهنه آنجا اسلحه و ابزارهای قدیمی جنگی، سکه و نشان، اشیای جواهرنشان و چیزهای دیگری پیدا می‌کنند. من یکی از آنها را که انگشتری عقیق و جگری بود، به دست آوردم. روی این انگشتر، شکل مردی دیده می‌شد و بالای تصویر حرفهایی به صورت apushtan نقش کرده بودند که سکه‌های دوره اشکانی را به یاد می‌آورد.

من این انگشتری را به سرگرد راولینسون^۱ نشان دادم. او نوشته دور سر تصویر را واژه (apushtan) به معنی جاویدان بیان کرد.

این رد پای زبان زند اوستا و نیز قوم شاپور که در جنگلهایی به قدمت جهان فراموش گشته‌اند، می‌تواند به دستاورد باارزشی برسد.

کوششهای خاورشناسانی مانند آنکتیل، راسک و بورنوف اطلاعات مربوط به زبان زند را به سرحد کمال رساند. به سبب کوششهای سرگرد راولینسون است که ما اکنون

۱- Major Rawlinson، خاورشناس انگلیسی که در ۱۸۱۰ در شادلینگتون (Chadlington) آکسفوردشایر به دنیا آمد و به سال ۱۸۹۵ در لندن درگذشت. او مدتی (از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۳) در نیروی نظامی کمپانی هند شرقی بود و بعد به ایران اعزام شد و به وضع سپاهیان ایران سر و سامان داد. سپس به‌عنوان نماینده سیاسی به قندهار و از آنجا به بغداد رفت و در آنجا به نسخه‌برداری مجدد و کشف کتیبه میخی آشور، نینوا و بابل پرداخت. مهمترین کار او کشف کتیبه میخی آسیای باختری بود که بین سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۰ انجام گرفت.

می‌توانیم خط میخی را بخوانیم و مفهوم آن را درک کنیم.

لازم به یادآوری است که تاکنون واژه‌نامه‌ای به زبان زندی منتشر نشده است و تا زمانی که چنین واژه‌نامه‌ای تدوین نشود، نمی‌توان در کشف اسرار این زبان موفقیت بیشتری حاصل کرد.

باید از پیگیری در این امر غافل نمانیم و راه خاورشناسان پیشین را دنبال کنیم و برای درک عمیقتر ویژگیهای زبان زندی و رابطه آن با گویشهای مردم کردستان، طبرستان، شیروان، گیلان و مازندران میان این اقوام برویم و از نزدیک گویش آنها را بهتر و بیشتر بررسی کنیم.

شنیده‌ام که در کرانه‌های ارس، در قراباغ و در تمامی روستاها مردم به زبان زندی سخن می‌گویند. گودارهای^۱ استرآباد، از دینی پیروی می‌کنند و به زبانی سخن می‌گویند که شباهتی به دین و زبان مسلمانان هم‌میهن آنها ندارد.

مراغیان - پیروان دین اسماعیلیه - رودبار و الموت معتقدات خود را با کسی در میان نمی‌گذارند و آنها را همیشه پنهان نگاه می‌دارند. در میان کردها، فرقه‌های متعدد با آیینهای متفاوت دیده می‌شود. این وظیفه پژوهشگران و جهانگردان ایران‌شناس است که درباره تیره‌ها و آیینهای مختلف این کشور بیشتر پژوهش کنند، و یقین داشته باشند که چنین بررسیهایی بسیار با ارزش خواهد بود. چه قدر خوشحال می‌شوم اگر بدانم مجموعه ترانه‌های حاضر من می‌تواند در پیشبرد چنین پژوهشی مؤثر باشد.

برای کسب موفقیت در این امر، بیش از هرچیز، شناسایی کامل زبان زندی و گویشهای آن و حتی زبان پهلوی ضرورت کامل دارد.

متأسفانه من از این توفیق محرومم چون نه هرگز زبان زندی را مطالعه کردم و نه

۱- Goudars جمعیت کوچک گودار، افزون به سه یا هزار خانوار، مردمی هستند که بین اشرف و استرآباد زندگی می‌کنند. کار عمده آنان کشتن گراز (خوک وحشی) است که مزارع برنج کشاورزان این ناحیه را ویران می‌کند. زارعان به گودارها پول می‌دهند تا گرازها را از میان بردارند. گودارها هرگز با مسلمانان ازدواج نمی‌کنند. به مراسم دینی خود عمل می‌کنند، گوشت خوک می‌خورند و به زبان تاتی سخن می‌گویند که با زبان مازندرانی کاملاً فرق دارد.

دستور زبان یا واژه‌نامه‌ای از آن دیده‌ام. مقدار کم مقایسه‌های خاورشناسان هم با استفاده از تفسیری بریسناتر معروف بورنوف و بعضی دیگر از مقالات انجام شده است. وظیفه خود می‌دانم که از عنایات و محبت‌های آقای نوریس^۱، دستیار و دبیر انجمن سلطنتی آسیایی بریتانیای کبیر و ایرلند، که مرا به خواندن دقیق و مطالعه این مدارک راهنمایی کرد، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

در این آثار، شباهت برخی از واژه‌های زبان زندگی و گویش‌های محلی مردم کرانه‌های جنوبی دریای خزر، آن قدر آشکار و نمایان بود که هر کس، حتی با یک نگاه گذرا و اجمالی، می‌توانست این شباهتها را دریابد.

تمامی ترانه‌های آورده‌شده، به استثنای اندکی از آنها، به وسیلهٔ محارم حرم فتحعلیشاه به من رسیده است. من در مواقع و مناسبت‌های مختلف از محبت آنان برخوردار شده‌ام. چالانچی خان^۲ رهبر گروه نوازندگان درباری و نیز ملا کریم سرآمد خوانندگان و رجبعلی‌خان بهترین نوازندهٔ ویلن و استاد رقص گروه رقصان هندی، از کسانی هستند که همگی در محفل‌های سالانهٔ طبقهٔ اشراف تهران شهرت فراوانی داشتند. و از همین منبع که به‌عنوان یک مرکز بود این ترانه‌ها، رقص و آوازا که از هم جدایی‌ناپذیر به نظر می‌رسیدند، در تمام کشور پخش شد.

وارد شدن در زندگی خصوصی فتحعلیشاه جا و مجال دیگری می‌طلبد و از حوصلهٔ این مختصر خارج است. او نمونه و الگوی آداب‌دانی در میان مردم کشورش بود و با ترویج کارهای ذوقی در میان جامعهٔ ایران بود که توانست در دورهٔ حکومت ۳۶ ساله‌اش مردم ایران را آرام نگه دارد. این کاری است که هیچ‌یک از پادشاهان پیش از او نتوانسته‌اند جز با اعمال زور و قدرت، از عهدهٔ آن برآیند.

بنابراین، امیدوارم که این برگ از تاریخ دربار او، که سرودهایش پیش روی ما گشوده است باعلاقه و میل بررسی شود. تصویری که ارائه می‌گردد، تصویری درهم و برهم و

آشفته نیست. قسمت بسیاری از این ترانه‌ها آن‌چنان با شیوه کار اروپاییان مابینت دارد که من ناچار شدم به جای اینکه آنها را ترجمه کنم به شرح و تفسیرشان بپردازم. به هر تقدیر، ما نمی‌توانیم شاه را از اینکه با شنیدن این ترانه‌ها سرمست می‌شد و از آنها لذت می‌برد مورد شماتت قرار دهیم. او نمی‌توانست رفتاری جز این داشته باشد.

کسانی که می‌توانند در مورد این ترانه‌ها طرف مشورت قرار بگیرند، به‌طور یقین، شیوه نگارش این ترانه‌ها را تحسین می‌کنند. با توجه به این امر، شاید بتوان گفت که امروزه شعر عاشقانه ایران در هیچ کشوری نظیر و مانند ندارد.

در پایان این مجلد نت بعضی از بهترین آهنگهایی را که برای خواندن این ترانه‌ها تنظیم شده است، مشاهده می‌کنید.

www.tandis.de

تندیس

آوانویسی

در روشی که مؤلف محترم برای نشان دادن صدای حرفهای الفبا در واژه‌ها انتخاب نموده موارد بسیاری را می‌توان دید که صورت آوانویسی شده مؤلف برای یک حرف مشترک در واژه‌های مختلف نیز یکسان دیده نمی‌شود. برای نمونه به آوانویسی چند واژه زیر اشاره می‌شود:

۱- از دو حرف (kh) در واژه (حسا khassa) به معنی (حالا/کنون) به جای حرف (ح) و از همین دو حرف (kh) در واژه (خاش khash) به معنی (استخوان) به جای حرف (خ) استفاده شده است. درحالی‌که در واژه (خال khhal) به معنی (شاخه درخت / خال روی بدن) از سه حرف (khh) به کار رفته است.

۲- از حرف (k) در واژه (کویی kui) به معنی (کدو) به جای حرف (ک) استفاده شده، درحالی‌که در واژه (گهواره kahvarah) آن را به جای حرف (گ) به کار برده است و از همین حرف k نیز به جای حرفهای (ق) و (غ) استفاده نمود.

۳- در واژه (گب gheb) به معنی (سخن/حرف) از دو حرف (gh) به جای (گ) استفاده شده ولی همین حرف در واژه (گرمالت garmalat) به معنی (فلقل) تنها از حرف (g) استفاده نموده، و باز همین حرف (g) را در واژه (وزغ vazag) به جای حرف (غ) مورد استفاده قرار داده است.

با توجه به این دوگونگی و یا چندگونگی آوانویسی حرفها، گزینش راه دیگری در این مورد ضروری می‌نمود. بدین سبب سعی شد تا برای کمک به کسانی که می‌خواهند با گویش درست واژه‌های این کتاب آشنا شوند شکل آوانویسی کتاب را با تغییر اندکی که برای یکسان‌ساختن صدای یک حرف در واژگان مختلف لازم به نظر می‌رسید و در عین حال رعایت نظر مؤلف به صورت زیر مورد استفاده قرار دهد:

حرف فارسی	معادل صوتی	واژه گیلکی	آوانوشت	معادل فارسی
آ	Ā	آقاجان	Āqājan	پدر
صدای فتحه	A	عسل	Asal	عسل
های بی‌صدا در آخر واژه	A	کشه	Kasha	بغل آگوشه
صدای کسره	E	شه	She	می‌رود
صدای ضمه	O	کور	Kor	دختر
صدای «او»	Ú	چوم	Chúm	چشم
صدای میان «ا» و «او»	ow	دوری	Dowri	بشقاب بزرگ
صدای «ی/ای»	i	جیر	Jir	پایین‌زیر
ب	B	بوجور	bújor	بالا
پ	P	پورد	Púrd	پل
ت/ط	T	تلار	Talār	مهتابی / ایوان طبقه بالای خانه
ث/س/ص	S	سل	Sal	آبگیر لاستخر
ج	J	جبد	Jabad	وسيله‌ای برای آویختن خربزه و هندوانه و کدو و...

حرف فارسی	معادل صوتی	واژه گیلکی	آوانوشت	معادل فارسی
چ	Ch	چاپچاپ	Chapchap	چهچه
ح/ه	H	هسا	Hasā	حالا/کنون
خ	Kh	خاش	Khāsh	استخوان
د	D	دار	Dār	درخت
ز/ذاض/ظ	Z	زاما	Zāmā	داماد
ر	R	رمش	Ramash	دیواری که از شاخه‌های ببهم پیچیده درخت درست می‌کنند
ژ	z̄	ایژگره	īzgarā	جیغ/ فریاد کمک
ش	sh	شلخت	Shalakht	غاز
غ/ق	Q	قاتق	Qātoq	خورش
ف	F	فاکش	Fākash	بکش
ک	k	کلاچ	Kalāch	کلاغ
گ	G	گب	Gab	حرف/سخن
ل	L	لابدان	Lābdān	عنکبوت
م	M	ملاغه	Malāqa	قاشق چوبی بزرگ
ن	N	نوخون	Nu'khu'n	سرپوش دیگ
و	V	ویجا	Vija	نزدآکنار
ی	Y	یخورده	Yakhorda	کمی/اندکی

همزه بی‌صدا در آخر و یا در وسط واژه از تلفظ می‌افتد و در این حالت با صدای پیش از آن به صورت کشیده ادا می‌شود مانند (مأمور Ma'múr). این روش درباره (ع) ساکن فارسی نیز به کار می‌رود مانند (معبود Ma'búd).

www.tandis.de

تندیس

نوروزیها

از چند روز پیش از آغاز سال نو عده‌ای از کودکان هفت تا دوازده ساله با هم جمع شده گروهی را تشکیل می‌دهند و بعد در کوچه‌ها و محله‌ها راه افتاده، دم در خانه‌ای می‌ایستند و با خواندن ترانه‌هایی سال نو را به صاحب‌خانه تبریک می‌گویند و مژدگانی می‌خواهند. صاحب‌خانه در پاسخ مبارکبادی که به او گفته می‌شود، با دادن تخم‌مرغ، میوه، شیرینی، پول و یا چیزهایی کم‌ارزش آنان را خوشحال می‌سازد.

این گروه را می‌توان با بچه‌هایی همانند دانست که در روز اول ماه مه (دوازدهم اردیبهشت) در خیابانهای انگلستان به راه می‌افتند و دودکش بخاریها را پاک می‌کنند. جالب توجه اینکه در میان این ترانه‌های شاد، هرازگاهی نغمه‌های غمگانه نیز به گوش می‌رسد که از مرگ غریبه‌ای حکایت می‌کند. آهنگ محزون و طولانی این نغمه‌ها حتی از چشمان شنونده‌ای بی تفاوت نیز اشک جاری می‌سازد. و چون همه اطراف پر از شادی و نشاط است اثر این‌گونه نغمه‌ها بیشتر احساس می‌شود. شنیدن آن انسان را به یاد تابوتی می‌اندازد که مصریان قدیم در شادمانه‌ترین مهمانیهایشان دور میزها می‌چرخاندند. آهنگ مانروس Maneros آنها باید چیزی شبیه یکی از ترانه‌هایی باشد که بدان اشاره شده است.

۱- تک‌خوان:

Salām salām mi āqā

سلام سلام می آقا

Salām bakúdam tarā

Rokhsat isa amarā

Amā bāim ba sarā.

Now rúz tarā mabāarak bí.

Now rúz tarā mabāarak.

سلام بکودم ترا

رخصت ایسه امرا

اما بائیم به سرا

همخوانها:

نوروز ترا مبارک بی

نوروز ترا مبارک

برگردان:

سلام سلام آقای من

به تو سلام کردم

آیا اجازه داریم

ما به داخل خانه بیاییم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲- تک خوان:

Āqā salāmat mi konam

mirzā salāmat mi konam,

Khodrā golamat mi konam,

Doā ba jānat mi konam.

Now rúz tarā mabāarak bí

Now rúz tarā mabāarak.

آقا سلامت می‌کنم

میرزا سلامت می‌کنم

خود را غلامت می‌کنم

دعا به جانت می‌کنم

همخوانها:

نوروز ترا مبارک بی

نوروز ترا مبارک

برگردان:

آقا به تو سلام می‌کنم

میرزا به تو سلام می‌کنم
 خودم را غلام و فرمانبردار تو می‌کنم
 به جان تو دعا می‌کنم
 نوروز به تو مبارک باشد
 نوروز به تو مبارک

۳- تک‌خوان:

Ay khānekhāye rūberú ای خانخای روبه‌رو
 Mārā magardān kú be kú ما را مگردان کو به کو^۱
 Halvā nabāshad dandakú حلوا^۲ نباشد دنده کو^۲
 Bakhshe marā jodā bakú بخش مرا جدا بکو
 Now rúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
 Now rúz tarā mobārak. نوروز ترا مبارک
 برگردان:

ای صاحبخانه‌ای که روبه‌روی من ایستاده‌ای
 ما را بدون عیدی آواره کوهها مکن
 اگر حلوا نباشد دنده کو که هست
 سهمی مرا از این شیرینی کنار بگذار
 نوروز به تو مبارک باشد

۱- مراد از (کو به کو گرداندن) کنایه از سرگردان کردن است. (م)

۲- نوعی شیرینی لذیذ و خوشمزه است که ایرانی‌ها به آن علاقه زیادی دارند، و عبارت است از نوعی کیک که با آرد و عسل و ادویه درست می‌کنند.

۲- دنده‌کو، گونه‌ای بسیار گوارا و دلنشین از شیرینیهای خانگی محلی است. خمیر آرد و برنج را به‌صورت خیلی باریک و نازک باز کرده و روی این ورقه مستطیل شکل قشری نسبتاً ضخیم خا که قند و هل و زنجبیل مالیده سپس آن را به هم می‌پیچند. خمیر آن پخته و نرم است نه ترد و خشک. مردم صومعه سرا و لشته نشاء در ساختن آن مهارت دارند.

واژه‌نامه گیلکی (آماده چاپ)، نوزاد، فریدون، ص ۲۲۳. (م)

نوروز به تو مبارک

۴- تک‌خوان:

Raftam ba sare púrđi

رفتم به سر پردی

Didam dokhtare kordi

دیدم دختر کردی

Ay ... delam bordi

ای ... دلم بردی

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak.

نوروز ترا مبارک

برگردان:

برفراز پلی رفتم

نگاهم به دختر کردی افتاد

در دلم به او گفتم

دلم را از کفم ربودی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۵- تک‌خوان:

Ay dokhtare mollā

ای دختر مآ

Che dānam man ti hāhā

چه دانم من تی حالا

La'lo dora ti bālā

لعل و دُر تی بالا

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

ای دختر مآ

من چگونه می‌توانم بدانم که چه حالی داری

بر قامت تو لعل و گوهر می درخشد

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

ع- تکخوان:

Now rúza hāllā húrī

نوروز هلاً حوری*

Nashkofta gole súrī

نشکفته گل سوری**

In súrī-ye peygambarī

این سوری پیغمبری

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردن:

فرشته من تاب بخور نوروز است

هنوز گل‌های زیبا و سرخ شکفته نشده‌اند

آن گل‌های سرخ محمدی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۷- تکخوان:

Now rúz shod, Now rúz shod.

نوروز شد، نوروز شد

۱- منظور «تاب» است که در گویش گیلکی رشت «هلاچین Halāchin» می‌گویند. (م)

**- ممکن است انعکاس و برگردانی از اهورایی (مقدس - خدایی) باشد که در زند آمده و یکی از لقبهای اورمزد است.

***- یک بار که عرق بر پیشانی پیامبر نشسته بود، چون قطره‌ای از آن به زمین چکید گل سرخی از

زمین برآمد. سوری شاید تحریفی از سرخ یا سرخ ارغوانی باشد. آقای دوپولن Mr. de Bohlen

یادآور می‌شود که سوری در سانسکریت معادل اهورایی است که در زند آمده و قبلاً از آن یاد شده

است.

Nakhúrda ranga nedime	نخورده رنگ ندیمه
Keivāni marga bedime	کیوانی ^۱ مرگ بدیمه همخوانها:
Nowrúz tarā mobārak bi	نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobārak	نوروز ترا مبارک برگردان:
	درخت نارنج شکوفه زد
	درخت ترنج شکوفه زد
	هنوز نه آن را خورده‌ام و نه رنگش را دیده‌ام
	شاهد مرگ کدبانوی خانه شدم
	نوروز به تو مبارک باشد
	نوروز به تو مبارک
	۹- تک‌خوان:
Ú mānga bidin mānga	اومانگه بدین مانگه
Batāvista ti dānga	بتا ^۲ وسته ^۳ تی دانگه ^۳
Tú khofta man āgah	تو خفته‌ای من آگه
Now rúz tarā mobārak bi	نوروز ترا مبارک بی

→ داده می‌شود.

توسیز: به اندازه پاتاوی است، که به علت داشتن گوشت سبزرنگ به این نام مشهور است.

تو سرخ: که به سبب داشتن گوشت سرخ‌رنگ به این نام خوانده می‌شود.

پهن‌پهنا: که مانند یک شلغم بزرگ گرد و صاف است.

ارازه شرح یادشده به خاطر این است که نشان داده شود گیلان از نظر داشتن گیاه تا اندازه‌ای

غنی می‌باشد و اشاره به اینکه تمامی این میوه‌ها در هندوستان هم همین نام را دارند.

برداشت از متن انگلیسی، ص ۴۰۰. (م)

۱- کیوانی به معنی کدبانو، کدبانوی آشپز، زن کدخدامنش.

نوزاد، فریدون، واژه‌نامه گیلکی یادشده، ص ۳۵۶.

۲- در متن، بتاویسته be-taviste آورده است. (م)

۳- منظور «پادنگ» است که با آن شالی را می‌کوبند و برنج را از پوسته‌اش جدا می‌سازند. (م)

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

به آن ماه نگاه کن، به آن ماه

به پادنگ تو تابیده است

تو در عالم خواب فرو رفته‌ای

و من آگاه و بیدارم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۰- تک‌خوان:

Arús sar dāsmāl

عروس سر دسمال

Arvāha gora tí mār

ارواح گور تی مار

Hargaz nashavi bimār

هرگز نشوی بیمار

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

عروسی که به سرت روسری بسته‌ای

تو را به گور مادرت سوگند می‌دهم

که هیچ‌وقت بیمار نشوی

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۱- تک‌خوان:

Arús sar súzan

عروس سر سوزن^۱

Morqāna ba fal mazan مرغانه به فل مزن
 Bāvar khú baqal bazan باور خو بغل بزَن
 Tú pe-er mi ti farzan تو پسر می تی فرزن
 همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
 Now rúz tarā mobārak نوروز ترا مبارک
 برگردان:

عروس سرگرم برودری دوزی است
 تخم مرغ را زیر فل پنهان نکن
 بیاور زیر بغل من بگذار
 انگار که تو پدری و من فرزند توام
 نوروز به تو مبارک باشد
 نوروز به تو مبارک

۱۲- تک خوان:

Now rúza hāllāye man نوروز هَلای^۱ من
 Dar vākú barāye man در وا کو برای من
 Chelbanda qabāye man چل بند^۲ قبای من
 Gom shoda kolāye man گم شده کلای من
 همخوانها:

۱- تاب که به گویش گیلکی رشت «هلاچین» *halāchin* می‌گویند. اما در متن انگلیسی صفحه ۴۷۰ آن را به صورت «*lust*» به معنی حالا و الآن» آورده است. (م)
 ۲- چل بند پیراهن مخصوصی است که معمولاً رقاصه‌های کولی می‌پوشند، و دامن گشاد و بلند آن از پایین به بالا به رنگهای مختلف و به شمار بسیار نمودار است و بدین مناسبت در مثل هر چیز رنگارنگ و تکه تکه را به چهل بند رقاصه‌ها تشبیه می‌کنند.
 دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف (چ)، ص ۲۷۷. (م)

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

سلام به نوروز، تاب مرا آماده بساز^۱

در را به روی من بگشا

قبای من از پارچه‌های رنگ به رنگ درست شده

کلاه من گم شده است

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۳- تک‌خوان:

Now rúza hāllā demdem

نوروز حالا دم‌دم

Siyā asba kojā bandam

سیا اسبه کجا بندم

Bar sare jow va gandam

بر سر جو و گندم

Vallā ke nami bandam

والله که نمی‌بندم

همخوانها:

Now rúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

حالا نوروز فرا می‌رسد

اسب سیاهم را کجا بیندم

در آنجا که جو و گندم ریخته است

سوگند به خدا که نخواهم بست

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۴- تکخوان:

Hāmidam hāmidam

حامیدم[#] حامیدم

Che bārek ti miyān

چه بارک تی میان

Bandahe khāla ti labān

بنده خال تی لبان

Bandah ti zolfa qorbān

بنده تی زلف قربان

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

همدم من، همدم من

چه قدر کمر تو باریک است

من غلام خال لبهای تو هستم

من به قربان زلفت بروم

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۵- تکخوان:

Mi bibi meje keshe

می بی بی مچه کشه

Vúrshina ātasha

ورشنه آتشه

Khar kene kishmishe

خار کنه کشمشه

#- حامیدم، تحریفی از همدم است که با تغییر و تبدیل و عوض کردن بعضی از حرفهای واژه همدم به دست آمده است.

Zúdtar fādan mi bakhsha

زودتر فادن می بخشه

Mi rafiqān veshna

می رفیقان وشنه

همخوانها:

Now rúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Now rúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

عمّه من در آن گوشه راه می‌رود

ذغالهای آتش را بهم می‌زند

دم کشمش را از آن جدا می‌کند

سهمی مرا زودتر به من بده

دوستان من گرسنه‌اند

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۶- تک‌خوان:

In khāna kini khāna

این خانه کینی خانه

In mirza malaka khāna

این میرزا ملک خانه

Khú dowre dachi morqāna

خو دوره دچی مرغانه

Morqāna yaki gúme

مرغانه یکی گمه

همخوانها:

Nowrúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

این خانه مال چه کسی هست

این خانه مال میرزاملک است
به دور خود تخم مرغ چیده است
یکی از تخم مرغها گم شده است
نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۱۷- تک خوان:

Āqā zane yakdāna آقا زن یک دانه
Neshte dare khāna نشسته در خانه
Khū zūlfa zane shana خو زلف زنه شانه
Magar ke zamastāna مگر که زمستانه
همخوانها:

Nowrúz tarā mobārak bi نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobārak نوروز ترا مبارک
برگردان:

همسر قشنگ و بی نظیر آقا
کنار در خانه نشسته است
موی خودش را شانه می کند
مگر حالا فصل زمستان است (که اجازه^۱ ندارد به گردش برود)

نوروز به تو مبارک باشد
نوروز به تو مبارک

۱۸- تک خوان:

ya dāna dahi girme یک دانه دهی گیرمه

Do dāna dahi girme	دو دانه دهی گیرمه
Nadahi aya mirme	ندهی ایه میرمه
Kafan az tú girme	کفن از تو گیرمه
	همخوانها:
Nowrúz tarā mobāarak bi	نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobāarak	نوروز ترا مبارک
	برگردان:

اگر یک دانه به من بدهی آن را می‌گیرم

اگر دو دانه بدهی من آنها را می‌گیرم

اگر چیزی ندهی همین جا می‌میرم

و این تو هستی که هزینه کفن مرا خواهی داد

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۱۹- تک‌خوان:

Ti dāza duma khasha	تی داز* دُم خاشه
Ti pasar qazalbāsha	تی پسر قزلباشه
Amā rā hama bāsha	اما را همه باشه
	همخوانها:
Nowrúz tarā mobāarak bi	نوروز ترا مبارک بی
Nowrúz tarā mobāarak	نوروز ترا مبارک

*- داز (= داس)، کارد بزرگی است که از یک تکه آهن ساخته می‌شود. شکل آن مانند (داسغاله) باز است. یک روستایی گیلانی همواره آن را به کمرش می‌بندد و به همان صورت که داشتن یک خنجر برای ساکنان دیگر ولایات ایران لازم است برای او نیز داشتن داس واجب می‌باشد.

برگردان:

دسته داس تو از استخوان عاج است

پسر تو قزلباش است

او رئیس و فرمانده همگی ما است

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۰- تک خوان:

Khānakhā gūl ba sar

خانخاگل بی سر

Khāna sāta kola sar

خانه سته کله سر

Dowlata man taja sar

دولت من تاج سر

Allah badeh yak pasar

الله بده یک پسر

همخوانها:

Nowrúz tarā mobāarak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobāarak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

صاحبخانه‌ای که گل به سرش زده است

خانه‌اش را بر بالای تپه ساخته است

او مایه خوشبختی و تاج سر من است

خداوندا پسری به او عطا فرما

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۱- تک خوان:

Ayā dokhtara neychi

ایا دختر نی چی

Felfele ti sar dachi

فلفله^{††} تی سره دچی

Ti qamza marā vachi

تی غمزه مرا واچی

همخوانها:

Nowrúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

ای دختری که نی می‌نوازی

مهره‌های به رشته کشیده را روی سرت چیده‌ای

ناز و ادایت حالم را از من گرفت

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۲- تک‌خوان:

Arā shúme garzana

ارا شومه گرزنه

Āqā gúye bazana

آقا گویه بزنه

همخوانها:

Nowrúz tarā mobārak bi

نوروز ترا مبارک بی

Nowrúz tarā mobārak

نوروز ترا مبارک

برگردان:

از این راه می‌روم خارهای گزنه آزارم می‌دهد

آقا صاحبخانه خسیس به جای اینکه به من گرسنه نانی بدهد

می‌گوید او را بزنید

و از خانه من دورش کنید

نوروز به تو مبارک باشد

نوروز به تو مبارک

۲۳- لولو (ترانه دروگران^{##})

Hālāy hālāy hā leyła

هالای، هالای، ها لیلایا

Khāndī lāy lāy yāri lāylāy

خواندی لای لای یاری لایلیایا

Hālāy hālāy shāh bāmo ba Qazvīn

هالای، هالای، شاه بامو به قزوین

Ami āqā re fādā talāye asba zin

امی آقاره فادا طلای اسب زین

Hālāy hālāy shāh bāmo piyādah

هالای، هالای شاه بامو پیاده

Alhamdo lellāh āqāya dowlāt zīāda

الحمدولله آقای دولت زیاده

Hālāy hālāy man bashom ba kúhān

هالای هالای من بشوم به کوهان

Bakhúrdam kúha nān

بخوردم کوه نان^{##}

##- کشتزارهای وسیع برنج که بر همه پهنه کناره‌های جنوبی دریای خزر گسترده است تا حد زیادی مروهون کوشش و دقت زنها است. دیدن آنها در آنجا، که در گرمای تابستان سرگرم درو و یا کاشت نشای برنج هستند جالب و در عین حال مایه تأثر و اندوه است. آنان در حالی که تا کمر به طرف زمین خم شده، و تا زانو در گل و لای باطلاق فرو رفته‌اند در معرض گرمای ۳۷ درجه رثومور (درجه سانتیگراد) از طلوع صبح تا غروب آفتاب یکسره کار می‌کنند.

هر از گاهی یکی از آنان می‌رود و کوزه آبی را که زیر سایه درختی گذاشته شده است برای زنبایی که با او کار می‌کنند، می‌آورد. وقتی که پس از خوردن آب خنک می‌شوند در یک صف می‌ایستند و با هم چند قطعه سرود می‌خوانند، باز دوباره خم می‌شوند و به کار خود ادامه می‌دهند. آهنگ غمگنانه و یکنواخت این سرودها که با پژواک جنگلهای گیلان تکرار می‌شود، از دور به گوش می‌رسد و اثر مطبوعی بر ذهن می‌گذارد.

##- شاید برای خوانندگان اروپایی شگفت‌آور باشد که گفته شود طبقات مستمند گیلان و مازندران نه تنها هرگز نان نمی‌خورند، بلکه آن را غذایی ناسالم هم می‌دانند. شوهری خشمگین و عصبانی که از اهالی این سرزمین بود، در حالی که به همسرش که از خانه قهر کرده و بیرون می‌رفت می‌گفت «برو نان بخور و بمیر» که تقریباً معادل آن است که گفته شود برو خودت را دار بز.

غذای اصلی آنان برنج پخته با کمی ماهی شور به‌عنوان چاشنی است. در هر زمان از روز مطمئن باشیم که مقداری از آن را در جیب اولین کسی که ببینید خواهید یافت. چیزی شبیه این مورد را در تاریخ قدیم انگلیس پیدا می‌کنیم. مردم اکوس Ecosais، شکارچیان کوهستان، از اینکه همسایگانشان یعنی پیکتها Pictes با ریشخند به آنان «نان گندم خور» می‌گفتند ناراحت بودند و این لقب را برای خود نمی‌پسندیدند.

برگردان:

تاب بخور، تاب بخور، ها! لیلا
 معشوقه من، لای لای خواندی
 تاب بخور، تاب بخور، شاه به قزوین آمد
 برای اسب ارباب من زینی از طلا فرستاد
 تاب بخور، تاب بخور، شاه پیاده آمد
 خدا را شکر که ثروت ارباب من زیاد است
 تاب بخور، تاب بخور، من به کوهستان رفتم
 نان کوهنشینان را خوردم

-۲۴-

Mi tālāra pish dara i-bana tanbakú	می تالار پیش دره ای بنه تنباکو
Āqāya kashti kār kúne ba Badkú	آقای کشتی کار کنه ببادکو
Rúdbār tan bare haft kharvār golmíkh	رودبار تن بره هفت خروار گل میخ
Enshā-allāh borra baba mi āqā tiq	انشاءالله برآ ببه می آقا تیغ
Reyhān reyhān garda dāna	ریحان ریحان گرد دانه
Āqāya simbar isa shāha divānkhāna	آقای سیمبر ^۱ ایسه شاه دیوانخانه
Hāllāy hāllāy úšúm kúne bāzi	هالای هالای اوشم کنه بازی
Aqāya simbar konida šhamshir bāzi	آقای سیمبر کنیده شمشیربازی
Aqāya khāna haft pellakāna	آقای خانه هفت پلکان
Ajabzīnat bkúda khān zanākāna	عجب زینت بکده خان زناکان

برگردان:

جلوی تالار من یک بوته تنباکو است
 کشتی آقای من در راه بادکوبه سفر می کند

۱- سیمبر به معنی میدان باز جهت مسابقه کشتی و دیگر کارها می باشد.

تنها در رودبار هفت خروار گل میخ دارد
 خداوند شمشیر ارباب مرا بزا بکند
 گل ریحان، گل ریحان دانه گرد
 فضای باز جلوی خانه ارباب من مانند دیوان خانه شاه محل تظلم است.
 بلد رچین سرگرم بازی است در فضای باز جلوی خانه
 در فضای باز جلوی خانه
 ارباب من شمشیربازی می‌کنند.
 خانه ارباب من هفت پله دارد
 همسران ارباب من چه خوب آن را آراسته‌اند

۲۵-

Ān yallali yallālā ,marā khūsh āye	آن یللی یلا لا مرا خوش آیه
Tarā brāra bagal khūsh āye	ترا می برار بغل خوش آید
Tālār nishṭebi naqsha debi tú	تالار ^{۳۳} نشته بی نقشه دبی تو
Abrisham gúlgúla bakhshshe debi tú	ابریشم گل گل بخشه دبی تو
Ba qúrbāne hamín bolúr dastam	به قربان همین بلور دستم
Ba yak darzan hezār naqsha dabi tú	به یک درزن هزار نقشه دبی تو

برگردان:

من از آن یللی یلا لا گفتمت خوشم می‌آید
 تو در کنار برادرم احساس آرامش می‌کنی
 در تالار نشسته بودی و داشتی نقشه‌هایی درست می‌کردی
 و دسته‌های ابریشم را میان نقشه‌ها تقسیم می‌کردی
 من فدای دستان بلورینت بشوم

۳۳- تالار، ایوان ورودی، سالن باز و گشاده‌ای در پهلوی خانه است که به ستون‌هایی چوبی تکیه دارد. جایی است که افراد خانواده در آن می‌خوابند و در روزهای گرم تابستان بیشتر ساعتها را در آن می‌گذرانند.

که با یک سوزن هزاران نقشه طرح می‌کنی

۲۶-

Tú mi kasi tú mi kas

تو می‌کاسی تو می‌کاس

...

Ākhar tarā kúsham bā shamshiro dāz

آخر ترا کشم به شمشیر و داز

...

برگردان:

تو چشم آبی منی، چشم آبی من

...

سرانجام تو را با شمشیر و داس می‌کشم

...

۲۷-

Hey lúlúy lúlú khān

هی لولوی لولوخوان، بامویه خان

Khān bāmoya ba gijār bārek miyān

خان با مویه به بچار باریک‌میان

Shomirā khabara kúdem khúrām dokhtarān

شما را خبرا کودم خرم دختران

Mi āqājāna gúyam dāsā úsān dāsā

می آقا جانہ گویم داسا اوسان داسا

Miyāne sad javān ti gardan frāzā

میان صد جوان تی گردن فرازا

Shúmā khúrām dokhtarān kanār banid nāzā

شما خرم دختران کنار بنید نازا

برگردان:

هی، کسی که آهنگ لولو را می‌خوانی

خان کمرباریک به مزرعه آمده است

دختران خوب من از این موضوع شما را باخبر ساختم

به پدرم می‌گویم که داس را بردار، داس را

میان صد جوان تو از همه سرفرازتری

شما دختران خوب دیگر ناز و عشوه نکنید

۲۸- پهلوی[#] ها

Dasmāl dabasti gúsha ba gúsha دسمال دبستی گوشه به گوشه
 Ti peer sarzamin meji mesle geishe تی پئر سرزمین مجی مثل گیشه
 Ti múyān kúnede búye banafsha تی مویان کونده بوی بنفشه
 ...
 Asala shāma māne ti nān vapekhta غسل شام مانه تی نان واپخته
 Khodā dāne delam tara begifta خدا دانه دلم ترا بگفته
 برگردان:

گوشه‌های روسریت را به هم گره زده‌ای
 و مانند عروس در ملک پدرت راه می‌روی
 موهایت بوی گل بنفشه را دارد

آنچه که تو در نان پیچیده‌ای، به موم درون غسل می‌ماند
 خدا می‌داند که دل من تو را پسند کرده است

۲۹-

Ti bāla bāzúbanda man dabastam تی باله بازوبند من دبستم^۱

#- شایان بررسی است در حالی که گیلانی‌ها به سرودهایی که در فارسی سره امروزی نوشته شده، یعنی منظومه ساخته‌شده و ترکیبی بر طبق قوانین هنری را «تصنیف» می‌گویند چرا به سرودهایی که با اصطلاحات و شیوه زبان آنها آمیخته شده نام «پهلوی» را نهاده‌اند. در مقدمه هم به این امر اشاره گردیده است.

۱- ترانه‌ای با همین مضمون در روستای ولم Valam در بخش لشت‌نشای رشت شنیده می‌شود.
 Ti bāl-o bāzúya mi bāl dabastam تی بال و بازویا می بال دبستم
 Javānam jāhelam del bar tú bastam جوانم جاهیلیم دل بر تو بستم
 Javānam jāhelam khújam gúlābi جوانم جاهیلیم خوجم گلابی

بشری، محمد، پژوهشگر

Javānam jāhelam del bar tú bastam جوانم جاهلم دل بر تو بستم
 Javānam jāhelam khújo gúlābi جوانم جاهلم خوج گلابی
 Tarā giram bagal šab ta sobābi ترا گیرم بغل شب تا سوبابی
 برگردان:

من بازوبند دستت را بسته‌ام
 جوان و بی تجربه‌ام، عاشق تو شده‌ام
 جوان و بی تجربه‌ام، امروز و گلابی من
 از شب تا صبح ترا در کنارم می‌گیرم

-۳۰-

Sare khúhān búshom man ba dele tang سر کوهان بشوم من با دل تنگ^۱
 Rize reyhān bakashtam bar sare sang ریزه ریحان بکاشتم بر سر سنگ
 Hama gúyand charā diltangi diltang همه گویند چرا دل تنگی دلتنگ
 Aziz yāra badām ākhar man az chang عزیز یاره بدام آخر من^۲ از چنگ
 برگردان:

با دلی افسرده به بالای کوهها رفتم
 روی سنگها نشای ریحان را کاشتم
 همه به من می‌گویند چرا دلتنگی، چرا؟
 برای اینکه من معشوقه عزیزم را از کف داده‌ام

۱- این ترانه در روستای بالامحله پاشاکی در سیاهکل لاهیجان به‌صورت زیر شنیده می‌شود:

Sare kúí búshobúm bā dele tang سر کویی بشو بوم با دیله تنگ
 Fúkúdam chúma arsú bar sare sang فوکودم چوم ارسو بر سر سنگ
 Hama gúyan charā diltangi diltang همه گوین چرا دیل تنگی دیل تنگ
 chotor diltang nobúm dílkhā badām chang چه‌طور دیل تنگ نبوم دیلخوا بدام چنگ
 بشری، محمد، یادشده

۲- در متن (عزیز یاره من بدام چنگ) آمده است. (م)

Safid rú āb bāmo tā pāya gardan	سفیدرو* آب بامو تا پای گردن
Marā dagardāne dar kāra bardan	مرا دگردانه در کار بردن
Mosalmānān begirid mi bāl-o gardan	مسلمانان بگیرید می بال و گردن
Manam namzad dāram natānam mardan	منم ^۱ نامزد دارم نتانم مردن ^۲

برگردان:

آب سفیدرو بالا آمد و تا پای گردنم رسیده است
 آب مرا در خود می غلطاند و دارد می برد
 مسلمانان با دستان خود بال و گردنم را بگیرید
 زیرا من هم نامزد دارم و نمی توانم تن به مرگ بدهم

Kalāq̄e sar siyā morvāri gardan	کلاغ سرسیاه مرواری گردن
Itā peyqām daham natāni bardan	ایتا ^۳ پیغام دهم نتانی بردن
Agar mādar baporsad hāla farzand	اگر مادر بپرسد حال فرزند
Bogú farzanda tú dar hāla mardan	بگو فرزند تو در حال مردن

برگردان: ای کلاغی که سرت سیاه و رگه سفید گردنت چون یک رشته مروارید است،

*- سفیدرود بزرگترین رود گیلان است، در واقع باید گفت که این رود دنباله قزل اوزن است که پس از پیوستن به شاهرود در ناحیه منجیل نامش به (سفیدرود) تغییر می یابد، و با همسین نام در بندر موسی چای که صیدگاه معروف ماهی خاویار است به دریای خزر می ریزد.

۱- در متن (منی mani) آورده است. (م)

۲- این ترانه را در روستای مال فجان سیاهکل چنین می خوانند:

Rukhānāy āb bāmo tā paya gardan	روخانای آب بامو تا پای گردن
Marā dagardāne natona bardan	مرا دگردانه نتونه بردن
Barāron bigirid mi bāl̄e gardan	برارون بیگیرید می باله گردن
Marā nūguzārid qaribi mardan	مرا نوگوزارید غریبی مردن

۳- در متن (اتا etā) آورده است. (م)

بشری، محمد، یاد شده

من پیغامی دارم نمی توانی ببری
اگر مادرم از حال فرزندش بپرسد
بگو که فرزند تو در حال مرگ است

۳۳-

Bahāra chi khóba sharaf nesā jān بهار - چی خوب شرف‌نسا جان

...

Kheyli vaqt ast nadidam rúy dústān خیلی وقت است ندیدم روی دوستان

Namidānam bahār ast yā zamastān نمی دانم بهار است یا زمستان

برگردان: شرف‌نسای عزیز می‌دانی که در فصل بهار چه چیزی خوب است

...

مدت درازی است که روی دوستانم را ندیده‌ام

نمی‌دانم که اینک در بهار هستیم و یا در فصل زمستان به سر می‌بریم

۳۴-

Kelāsorkh shavi múband danā-i کلاسرخ شوی موبند دنايي

Sa gaza khāma shalvara dana-i سه گز خامه شلواره دنايي

...

...

برگردان: دختر پیراهن قرمزی که به موهایت موبندزده‌ای

شلواری از سه گز ابریشم پوشیده‌ای

...

...

۳۵-

Kelā sorkh shevi māng pishānam کلاسرخ شوی مانگ پیشانم

Tarā namzad konam sad sāl neshanam ترا نامزد کنم صد سال نشانم

Tarā namzad konam ta vaqte nowqan ترا نامزدکنم تا وقت نوغان^۱
 Ba vaqte āvardane to zar fashānam به وقت آوردن تو زر فشانم
 برگردان:

دختر پیراهن قرمزی من، که پیشانیت مانند ماه تابان است
 تو را به نامزدی می‌گیرم و این دوران را صدسال ادامه می‌دهم
 تا موسم نوغان که ابریشم‌هایم را خواهم فروخت تو نامزد من خواهی بود
 و آنگاه که تو را به خانها می‌آورم سر راحت زر خواهم پاشاند

-۳۶

Nāzanin tú ba kúhi man ba Gilān نازنین تو به کوهی من به گیلان
 Ti pirhan chark begift mesle qaribān تی پیرهنه چرک بگفته مثل غریبان
 Ti pirhana fādan tere búshoram تی^۲ پیرهنه فادن تره بوشورم^۳
 Ba ābe zamzam-o sābuna Tehrān به آب زمزم^۴ و صابون تهران
 برگردان:

نازنینم تو در کوه به سر می‌بری و من در گیلان
 پیراهنت مثل پیراهن آدم‌های غریب چرکین شده است

۱- فصل نوغان (از ژوئن تا اوگوست) / ۱۲ خرداد تا ۱۲ مرداد) فصلی است که ابریشم خام گیلان برای فروش به بازار عرضه می‌شود. (م)

۲- در متن (پیرهنه چرک بگفته مثل غریبان) آمده است. (م)

۳- در متن (پیرهنه فدن من بوشورم) آمده است. (م)

۴- آب چاه زمزم از نظر مسلمانان مقدس و قابل احترام است.

۴- این ترانه به‌صورت زیر هم شنیده می‌شود:

Nāzaniney tú ba kúhi man ba Gilān نازنینی تو به کوهی من به گیلان
 Ti rakhta chark gire mesle qaribān تی رخته چرک گیره مثل غریبان
 Ti rakhta mara fādan tere búshoram تی رخت مرا فدن تره بوشورم
 Ba sabúna dil-o arsúya chúmān به صابون دیل و ارسوی چومان
 برگردان مصرع آخر به‌صورت زیر است:
 «من آن را با صابون دل و اشک دیدگاتم می‌شویم»
 بشری، محمد، یادشده

پیراهنت را به من بده تا آن را برایت
با آب زمزم و صابون تهران بشورم

۳۷-

Chadar gasht kúni farza kanārā چه در گشت کنی فرضه کنار
Magar gom kardah-i aziz yārā مگر گم کرده‌ای عزیز یارا
Magar pishe khodā sharmi nadāri مگر پیش خدا شرمی نداری
prishān kardah-i múye siyā rā پریشان کرده‌ای موی سیا را
برگردان:

چه قدر کنار اسکله گردش می‌کنی
مگر معشوقه عزیزت را گم کرده‌ای
آیا از خدا شرم نمی‌کنی
که موهای سیاهت را پریشان کرده‌ای

۳۸-

Shabe nesfa búshoma masjid Madina شب نصفه بشومه مسجد مدینه
Noqra bazúband bidema bāle sakina نقره بازوبند بدیمه بال سکینه^۱
Bāzúbanda fādan miyān bagiram بازوبند فادن میان بگیرم

...

برگردان:

نیمه شب به مسجد مدینه رفتم
در دست سکینه بازوبندی نقره‌ای دیدم
بازوبندت را بده تا آن را بر کمرم ببندم

...

۱- مصرع دوم در متن به صورت زیر آمده است:

«نقره بازوبند بال سکینه». (م)

Mosalmānān marā yār tāle' niye مسلمانان مرا یار طالع نیه
 Sarnaveshta khodāra chāra niye سرنوشت خدا را چاره نیه
 Dām ba kúhān beneme selhān ba daryā دام به کوهان بنمه سلحان به دریا
 Magar dāme marā qúsh tāle' niye مگر دام مرا قوش طالعی نیه
 برگردان:

مسلمانان یاری در طالع من نیست

برای آنچه خدا مقدر کرده چاره‌ای وجود ندارد
 بر سر کوهها دام نهادم و در دریا تور انداختم
 آیا در طالع من نیست که بازی را شکار کنم

Mi del tanga mi āvāz bar niāye می دل تنگه می آواز بر نیایه
 Nāmard charkha falak bar man kaj āye نامرد چرخ فلک بر من کج آیه
 Nadānam tale ast yā shire mādar ندانم طالع است یا شیر مادر
 Ke harjā dúst giram doshman bar āye که هر جا دوست گیرم دشمن بر آیه
 برگردان:

دلم تنگ است و آوازی از من بر نمی‌آید

چرخ و فلک (سرنوشت) نامرد، بر مراد من نیست
 نمی‌دانم که این گناه سرنوشت من است یا اثر شیری که از مادرم خوردم
 که هر جا دوستی می‌گیرم دشمن من می‌شود

Kelā sorkh shevi mi bāl ba ti dúsh, کلا سرخ شوی می‌بال به تی دوش
 Har vaqt tarā dinam mi khun zane jush هر وقت ترا دینم می خون زنه جوش

Mi khun āba daryā māne mowj kone mowj^۱ می خون آب دریا مانه موج کنه موج^۱
 Emrúz ti mehmānam sabā Konam kúch امروز تی مهمانم صباکنم کوچ
 برگردان:

دختر پیراهن قرمز که دستم روی شانه تو است
 هر زمان که نگاهم به تو می‌افتد خونم به جوش می‌آید (ناراحت می‌شوم)
 خون من مانند آب دریا دایم در تلاطم است
 من همین امروز را مهمان توام و فردا کوچ خواهم کرد
 -۴۲

Safid bāzam sare kúhān vatanam bi سفید بازم سر کوهان وطنم بی
 Seyre ālam konam har ja delam bi سیر عالم کنم هر جا دلم بی
 Seyre ālam konam shahrān ba shahrān سیر عالم کنم شهران به شهران
 Vaqte mardan probālam kafanam bi وقت مردن پر و بالم کفتم بی
 برگردان:

باز سفیدی هستم که وطنم بالای کوهها است
 به هر جایی از عالم که دلم بخواهد سفر می‌کنم
 شهر به شهر تمام عالم را می‌گردم
 و در هنگام مرگ بال و پرم کفن من خواهد شد.
 -۴۳

Safid bāz mani por khat-o khāl سفید باز منی پر خط و خال^۲
 Sare kúh lānah dāram bar sare khal سر کوه لانه دارم بر سر خال
 Ba donbālam kardand nakhjirvānān به دنبالم کردند نخجیروانان

۱- در متن (موج کشتی موج) نوشته است. (م)

۲- در متن (سفید باز منی پر خط و خال) نوشته است. (م)

Marā koshtan natāne Rostame-Zāl

مراکشتن نتانه رستم زال

برگردان:

من همانند باز سفید و پر خط و خالی هستم
 که در بالای کوه بر سر یک شاخه آشیانه من است
 شکارچیان به هوای شکار من دنبالم کردند
 غافل از اینکه رستم زال هم قادر به کشتن من نیست

-۴۴

Mesle bolbol ba baqān āb khori āb

مثل بلبل به باغان آب خوری آب

...

Marde āsheq ke nabie sabā sare khāb

مرد عاشق که نه بیه صبا سر خواب

Akhar ti bāqeka gāvān khore gāv

آخرتی باغکه گاوان خوره گاو

برگردان:

همانند بلبل در باغها آب می نوشی

...

تو مرد عاشقی هستی و نباید سر صبح در خواب باشی
 چون آخر گاوها علفهای باغ کوچک تو را خواهند چرید

-۴۵

Boland kola gardi zani marā sang

بلند کوله گردی زنی مرا سنگ

Mani bāzi bum zanam tarā chang

منی بازی بوم زنم ترا چنگ

Tani bazi babú zani marā sang

تنی بازی بیو زنی مرا چنگ

Mani māhi búm daryā frú shom

منی ماهی بوم دریا فرو شوم

Tani māhi babi daryā frú shi

تنی ماهی بیبی دریا فرو شی

Mani mālā búm giftane to āyam

منی مالا بوم گفتن تو آیم

Tani mālā babi gīftane man āyi	تنی مالا بیی گفتن من آیی
Mani abri búm bar āsamān shúm	منی ابری بوم بر آسمان شوم
Tani abri babi bar āsamān shi	تنی ابری بیی بر آسمان شی
Mani bārān búm dākhele tú āyam	منی باران بوم داخل تو آیم
Toni bārān babi dākhele man a-yi	تنی باران بیی داخل من آیی
Mani sabza búm zamina jor ā-yam	منی سبزه بوم زمین جور آیم
Toni sabza babi zamina jor ā-yi	تنی سبزه بیی زمین جور آیی
Mani gúsfand búm charāne tú ā-yam	منی گوسفند بوم چران تو آیم
Toni gúsfand babi charāne man ā-yi	تنی گوسفند بیی چران من آیی
Mani darzan búm ba darziān shúm	منی درزن بوم به درزیان شوم
Toni darzan babi ba darziān shi	تنی درزن بیی به درزیان شی
Mani risi búm ti gúsha darún shúm	منی ریسی بوم تی گوش درون شوم

برگردان:

تو بالای تپه بلندی گردش می‌کنی و به سوی من سنگ می‌پرانی
 من بازی می‌شوم و به تو چنگ می‌اندازم.
 اگر تو به صورت باز در بیایی و به من چنگ بیندازی
 من ماهی می‌شوم و در دریا فرو می‌روم.
 اگر تو ماهی بشوی و در دریا فرو بروی
 من ماهیگیر می‌شوم و برای صید تو می‌آیم.
 اگر تو ماهیگیر شوی و بخواهی مرا صید کنی
 من به شکل ابر درمی‌آیم و به آسمان می‌روم.
 اگر تو ابر شوی و به آسمان بروی
 من به صورت باران درمی‌آیم و در تو رخنه می‌کنم.
 اگر تو باران شوی و در من رخنه کنی

من گیاه می شوم و از زمین بالا می آیم.
 اگر تو به صورت گیاهی بشوی و از زمین بالا بیایی
 من گوسفند می شوم و برای چریدن تو می آیم.
 اگر تو گوسفند بشوی و برای چریدن من بیایی
 من سوزن می شوم و به دکان خیاط می روم.
 اگر تو سوزن بشوی و به دکان خیاط بروی
 من نخ می شوم و خود را در سوراخ تو جا می دهم.

-۴۶

Sahargah man baraftam bāqa Tālash	سحرگه من برفتم باغ تالش
Gālash kora bedim bar rúye balash	گالش ^۱ کور بدیم بر روی بالش
Dasā bordam siyah zolfān bagiram	دسا بردم سیاه زلفان بگیرم
Zamino āsamān bāmo ba nālash	زمین و آسمان با مو به نالش

برگردان:

هنگام سحر داخل باغ تالش شدم
 دیدم دختر گالش بر روی بالش آرمیده است
 دستم را دراز کردم تا زلفان سیاهش را بگیرم
 زمین و آسمان از این کار من ناله سر دادند

-۴۷

Havāye lār kardi pācha lakú	هوای لار کردی پاچه لاکو
Marā bimār kardi pācha lākú	مرا بیمار کردی پاچه لاکو
Marā bimār kardi man bamiram	مرا بیمار کردی من بمیرم

۱- به شبانان سرزمینهای کوهستانی گیلان گالش می گویند. گالش جوانی کوهی است که تعهد می کند در هنگام تابستان از گوسفندان ساکنان جلگه گیلان مراقبت کند.
 گالشها برخلاف همسایگانشان، که زندگی در محیطی باتلاقی آنان را لاغر و نزار کرده است، به سبب اقامت در کوهستان، تیره سالم و نیرومندی را تشکیل می دهند.

To fekre yār kardi pacha lakú

تو فکر یار کردی پاچه لاکو

برگردان:

دختر قشنگ کوتاه‌قد هوای لار به سرت زده است

دختر قشنگ کوتاه‌قد از عشق تو بیمارم کرده‌ای

تو بیمارم کرده‌ای تا من بمیرم

تو دختر قشنگ کوتاه‌قد فکر گرفتن یار دیگری به سرت افتاده است

-۴۸

Saram dard mikond az bi nahāri

سرم درد می‌کند از بی‌نهار

Ti sara bokhúra in khana dāri

تی سره بخوره این خانه‌داری

To ke bar khānaat chizi nadāri

تو که در خانه‌ات چیزی نداری

Charā dokhtare mardom rā miyāri

چرا دختر مردم^۱ را می‌آری

برگردان:

از اینکه تا حالا نهار نخورده‌ام سرم درد می‌کند

این طور خانه‌داری به سرت بخورد

تو که چیزی در خانه‌ات پیدا نمی‌شود

چرا دختر مردم را به خانه‌ات می‌آوری

-۴۹

Bahār bāmo ke-yār geftan savāba

بهار بامو که یار گفتن ثوابه

Mi del hamsāya lākúre kabāba

می‌دل همسایه لاکوره کبابه

Hamsāya dokhtar che Māne gole sabāhi

همسایه دختر چه مانه گل صباحی

Har vaqt bādi dame nazde man āye

هر وقت بادی دمه نزد من آیه

برگردان:

فصل بهار رسیده است و در این فصل گرفتن معشوقه کار ثوابی است

۱- در متن (دختر مردم می‌آری) نوشته است.

دل من به خاطر دختر همسایه کباب شده است
دختر همسایه به گل لطیف صبا می ماند
که چون باد می دمدم رو به سوی من می کند و نزد من می آید

۵۰-

شب شنبه که خانم[‡] خاله می زد Shabe shanba ke khanam khala mizad
دل من مثل کبوتر باله می زد Delam mesle kabútar bāla mizad
خداوند مرا یک درزنی ساز Khodāvandā marā yak darzan saz
که خانم گوشه دسماله می زد Ke khanam gúsha-e dasmāla mizad
برگردان:

شب شنبه در آن هنگام که خانم سرگرم کوبیدن خال بود
دل من مثل کبوتر پرپر می زد
خداوند مرا به شکل سوزنی درآور
که خانم آن را به گوشه روسری خودش می زند

۵۱-

عجب بادی بامورد دارشه را Ajab bādī bāmo rad dārashe rā
خبر ما ببر پسر گالشه را Khabare mā babar pasar gālashe rā
پیغام من ببر می یارکی را Peyqama man babar mi yāraki rā
زگریه ترکم ناز بالشه را Za garya tar konam nazbālashe rā
برگردان:

باد عجیبی به سوی بیشه می وزد

‡ - زنان گیلان به کمک سوزن به نوعی فالگیری دست می زنند، این کار به صورت زیر انجام می شود:
کسی که می خواهد برای او فال بگیرند، باید سوزن را به دستمال و یا پارچه ای آب نندیده بدوزد. بعد زن فالگیر از یک نفر می خواهد تا آوازی بخواند. جواب کسی که می خواهد طالع خود را ببیند از میان کلمات این آواز آشکار می شود. البته کسی که برای خواندن آواز از او دعوت می شود نباید از منظوری که در این کار هست باخبر باشد.

خبر ما را به آن جوانک گالش برسان
پیام مرا به یار عزیزم برسان
که با اشک چشمانم بالش کوچک زیر سرم را تر خواهم ساخت

۵۲-

Safid rú āb bāmo asi ba osi سفیدرو آب بامو اسی به اوسی
Shime khāna bāmom man zankhasi شمی خانه باموم من زنخواستی
Ti pe-er kafar nobo in kāra rāzi تی پتر کافر نبو این کاره رازی
Kāre mano to rā khodā basāzi کار من و ترا خدا بسازی
برگردان:

آب سفیدرو در دو سوی ساحل بالا آمده است
به خاطر اینکه تو را به زنی بگیرم به خانه شما آمدم
پدر کافر تو به این کار رضایت نداد
باشد که خداوند مقصود من و تورا برآورده سازد

۵۳-

Kúcha bāqa boshom sabzi bachinam کوچه^۱ باغ بشوم سبزی بچینم
Kúcha rúdkhāna boshom sabzi boshoram کوچه رودخان بشوم سبزی بشورم
Talā ja tú tabaq bāvar sabzi bachinam طلا جا^۲ تو طبق باور سبزی بچینم
Kúcha yāra hamra sohbat bachinam کوچه یار همره صحبت بچینم
برگردان:

به باغ کوچک رفته‌م تا سبزی بچینم
به کنار جویبار رفته‌م تا سبزی را بشورم

۱- در متن انگلیسی صفحه ۴۹۱ به جای مفهوم «کوچک» کوچه را به صورت alley به معنی «کوچه-راهرو» آورده است. (م)
۲- در متن (طلا جای طبق باور) نوشته است. (م)

طبقی از طلا بیاور تا سبزی را درون آن بچینم
و با یار کوچک و عزیزم حرفها بگویم

۵۴-

Ana māra bedin brābara darvāza آن ماره بدین برابر دروازه
Itā shishe gofāb i Javane tāza ای‌تا شیشه گلاب ای جوان تازه
Úna bakúshid ba khātara shahzadah اونه بکشید به خاطر شاهزاده
Itā qabr banahid brābara darvāza ای‌تا قبر بنهید برابر دروازه
برگردان:

مادرش را بین که مقابل دروازه ایستاده است
با جوانی کم سن و سال و شیشه گلابی در دست
به خاطر شاهزاده او را بکشید
و همان مقابل دروازه او را درون یک قبر بگذارید

۵۵-

Talā angushtari basākhtam tire طلا انگشتی بساختم تی^۱ ره
Agar dānam ke yāram ba shemi deh اگر دانم که یارم به شیمی ده
Agar dānam ke mi yāre mire be اگر دانم که می یاره^۲ می ره به
Tāiāre sheshdari sāzam shemi deh تلاری شش دری سازم شیمی ده
برگردان:

برای تو انگشتی از طلا ساختم
اگر بدانم که یارم میل دارد در ده شما بماند
اگر بدانم که یارم با من عروسی می کند

۱- این ترانه در متن انگلیسی نبود و از نوشته‌ای که از پاریس آورده شد برداشت گردید. (م)

۲- در متن (اگر دانم که یارم مرا بی) نوشته است. (م)

تلاری در ده شما می‌سازم که شش در داشته باشد

۵۶-

ایتا سیب و ایتا نارو ایتا به
 ایتا نارو ایتا به
 Qaribo bikasam bāmom shemi deh
 غریبم بی‌کسم باموم شمی ده
 Agar dānam ti khakhúre mire be
 اگر دانم تی^۱ خواخوره می‌ره به
 Amārata shāhi basāzam shemi deh
 عمارت شاهی سازم شمی ده
 برگردان:

یک‌دانه سیب و یک‌دانه انار و یک‌دانه به
 من آدم غریب و تنهایی هستم که به ده شما آمدم
 اگر بدانم که خواهرت همسر من می‌شود
 برای اقامت او در ده شما عمارت شاهانه خواهم ساخت

۵۷-

گل سرخ و سفید مرواری گردن
 گل سرخ و سفید مرواری گردن
 Tīre owlād nobo che vāye kúdan
 تی^۲ ره اولاد نبو چه وایه کودن^۳
 Bijāri por zúro āvi farāvān
 بیجاری پر زور آوی فراوان
 Barzegar nātavān che vaye kúdan
 برزگر ناتوان چه وایه کودن
 برگردان:

گل سرخ و سفید من که رشته مروارید برگردن داری
 تو صاحب فرزند نشدی، چه باید کرد
 زمین مزرعه پر زور و بارور، و آب هم فراوان است
 حال اگر برزگر ناتوان باشد چه باید کرد

۲- در متن (ترا) نوشته است. (م)

۱- در متن (تو را) نوشته است. (م)

۳- در متن (کدن) نوشته است. (م)

Gole sorkho safid haft rang lālah

گل سرخ و سفید هفت رنگ لاله

...

Biya mano to beshim pishe Mohammad

بیا من و تو بشیم پیش محمد

Bedinim bivafā-i bā ke āye

بدینیم بی‌وفایی با که آیه

برگردان:

گل سرخ و سفید و لاله هفت رنگ

...

بیا من و تو برویم و از محمد داوری بخواهیم

آنگاه خواهیم دید که کدام یک از ما عهدشکن هستیم

Riza reyhān bakāshnam dowre ti khāna

ریزه ریحان بکاشتم دور تی خانه

Ti morqeka badam man dasti dānah

تی مرغکه بدام من^۱ دستی دانه

Hama sho rā babardam man ba lānah

همه شورا ببردم من به لانه

Hama ti āshanā man ti biganah

همه^۲ تی آشنا من تی بیگانه

برگردان:

اطراف خانه‌ات گل ریحان کاشتم

با دستهایم به مرغ تو دانه دادم

همه شب آنها را به لانه بردم

حالا همه آشنای تو هستند و من بیگانه شدم

Qabā māhūta bā bande qalamkār

قبا ماهوته با^۳ بند قلمکار

۱- در متن (بدام دستی دانه) نوشته است. (م) ۲- در متن (همی) نوشته است. (م)

۳- به متن (با) اضافه شده است. (م)

Mādar jādúgaro dokhtar gole khāl مادر جادوگر و دختر گل خال
 Tarā hato dāshtim shiro palangvār ترا هتو داشتیم^۱ شیر و پلنگ‌وار
 Ākhar marā bokúdí bā qam geraftār آخر مرا بکودی با قم گرفتار
 برگردان:

قبایی از پارچه ماهوت با نواری از پارچه قلمکار
 مادر زن جادوگری است و دختر یک شاخه گل
 من مانند شیر و پلنگ - از تو نگهداری می‌کردم
 و سرانجام مرا به اندوه شدیدی گرفتار کردی

۶۱

Bijār sar dārāy tarā reze nagire بیچار سر دارای ترا رزه نگیره
 Mi yāre jāhila andarz nagire می یار جاهله اندرز نگیره
 Harkas mi bigifta yāra ... هرکس می بیگفته^۲ یار ...
 Dú cheshmān kúr bobú marham nagira دو چشمان کور ببو مرهم نگیره
 برگردان:

درختی که در کنار مزرعه برنج رویده‌ای مبادا پیچکی بر تو بپیچد
 دلدارم جوان است و پند نمی‌پذیرد
 هرکس یاری را که من گرفتم ...
 خدا کند که چشمانش کور شوند و هیچ مرهمی آنها را شفا ندهد

۶۲

Sare kúhe boland búma darza kāri سر کوه بلند بومه درزه کاری
 I kala dor bú i kala morvāri ای کله دُر بو ای کله مرواری
 Harkas marā mi yareka khabar bāvāra هرکس مرا می یار که خبر باوره

۲- در متن (بگفته) نوشته است. (م)

۱- در متن (داشتم) نوشته است. (م)

بادره زرافشان کنم ابریشم خرواری Badra zar afshān Konam abrisham Kharvāri
برگردان:

بالای کوهی زراعت می‌کردم

در یک قطعه زمین که دورش مرز داشت، در می‌کاشتم و در قطعه دیگر مروارید
به هر کسی که خبری از یارم برای من بیاورد
یک بادره طلا و یک خروار ابریشم خواهم داد
۳-۶ نفرین گالش:

منی آه و ناله بمانسته دشت دیلمانه

Mani āho nāla bamānasta dashta deylamāna

چهل گاو دوشمه خوردنی دوغ نارم Chehel gāv dúshama khúrdani doq nārama

در وقت مردن آخرت گورناری Dar vaqta mardan ākharat gor nāri

در وقت پورد صلوات شوانی دستگیره چوب ناری

Dar vaqta púrd salat shoni dastgira chúb nāri

برگردان:

آه و ناله من برای دشت دیلمان مانده است

شیر چهل گاو را می‌دوشم ولی حتی دوغی برای خوردن ندارم

وقت سفر به آخرت و هنگام مرگ صاحب گوری نیستی

و چویدستی را هم که با آن از پل صلوات بگذری نداری

۴-۶ نامزد:

آسمانه چه خوشه سکا بگرده Āsamāna che khúsha sikā bagarda

زمینه چه خوشه رکا بگرده Zamina che khúsha rika bagarda

خداوندا مرا رنگ سکا کن Khúdāvandā marā range sikā kon

...

برگردان:

چه قدر زیبا است که در آسمان سار پرواز کند
و چه قدر خوبست که در زمین پسری گردش کند
خدایا از تو می‌خواهم تا مرا به شکل سار درآوری

...

۶۵

Mārey mārey mani māri nadāram	ماری ماری منی ماری ندارم
Khúshka dāra mānam khāli nadaram	خشک داره مانم خالی ندارم
Khúshka dāre bashkasta bar sare man	خشک دار بشکسته بر سر من
Dāqa mārey bamānasta bar dele man	داغ ماری بمانسته بر دل من

برگردان:

مادر، مادر، من مادر ندارم
مانند درختی هستم که شاخ و برگ ندارم
درخت خشک روی سر من شکست
و داغ مادر بر دلم باقی مانده است

۶۶

Sare kúí beshom mi pa jalaskast	سر کوهی بشوم می پا جلاسکست
Kalācho kashkarat khandah beterkast	کلاچ و کشکرت خنده بترکست
Kalācho kashkarat khandah makonid	کلاچ و کشکرت خنده مکنید
Begoy begoy mi dil batarkast	بگوی بگوی می دیل بترکست

برگردان:

بالای کوهی رفتم پایم لغزید
کلاغ و زاغچه از خنده ترکیدند
کلاغ و زاغچه بر من نخندید
دل من از بگو مگوی مردم شکسته است

Kalācha sar siya kalache gardan کلاچ سرسیاه کلاچه گردن
 Itā peyqām dāram tāni bardan ای‌تا پیغام دارم تانی بردن
 Peyqāmake marā babar pishe mā man پیغامک مرا ببر پیش مادر من
 Bogú dokhtare to nātavān dar Kāre mardan بگو دختری تو ناتوان در کار مردن
 برگردان:

کلاغی که سرت سیاه است و گردنت به رنگ خاکستری است
 پیغامی دارم آیا تو می‌توانی این پیغام را برسانی
 پیغام مرا به مادرم برسان
 به او بگو که دخترت بیمار است و دارد می‌میرد

Asamāna che khúsha tāvús bagarda آسمانه چه خوشه طاووس بگرده
 Zamina che khúsha arús bagarda زمینه چه خوشه عروس بگرده
 Khúdāvandā marā range tāvús kon خداوندا مرا رنگ طاووس کن

...

برگردان:

چه خوبست که طاووس روی زمین گردش کند
 و چه زیبا است که در روی زمین عروس راه برود
 خداوندا مرا به شکل طاووس درآور

...

دو دسته گل اورگادی بالا خانه طاقچه سر

Dú dasta gúl úrgādi bālākhānah tāqcha sar
 Itā man búm itā mi nāmzad ای‌تا من بوم ای‌تا می نامزد

Khāndi lúlu marā nāz āye

خوانندی لولو مرا ناز آیه

...

برگردان:

دو دسته گل را روی طاقچه آویزان کردی

یکی از آنها من بودم و دیگری نامزد من

لولو خواندی که دلم می‌خواهد ناز کنم

...

-۷۰-

Shisha qalyān dāram mi panjāna sar

شیشه قلیان دارم می‌پنجان سر

Mi namzada baram Mashhad-o púrda sar

می‌نامزد برم مشهد و پورد سر

Shisha qalyān dāram mikh onah

شیشه قلیان دارم میخ اونه

Mi nāmzada risha kasha golāb onah

می‌نامزد ریشه کشه گلاب اونه

برگردان:

روی پنجه‌های خودم قلیانی شیشه‌ای دارم

نامزدم را به مشهد و بالای پل خواهم برد

قلیان شیشه‌ای را روی میخ خواهم آویخت

با گلابدان به سینه و ریش نامزدم گلاب می‌پاشم

-۷۱-

Bakhān bakhān mi khākhúr ti āvāz می‌جان آوازه می‌خواخور تی بخوان بخوان

mi jāna

...

Idāna lúlu khānam vāgir kún nāram

ایدانه لولو خوانم واگیر کن نارم

Mi vāgir kún mi khākhúra úna ba dast نام دست به دست نامداری اونه می‌خواخور اونه

nāram

برگردان:

خواهر بخوان بخوان صدای تو روح مرا آرام می‌کند

...

یک آهنگ لولو می‌خوانم و کسی را ندارم که در خواندن آن با من همکاری کند
کسی که باید با من همراهی کند خواهرم است که او هم در دسترس من نیست

-۷۲

Khorúsey par mazan vaqte sahar ni	خروسی پرمزن وقت سحر نی
Ja khoftan āshaqam marā khabar ni	جه خفتن ^۱ عاشقم، مرا خبر نی
Elāhi khorúsey tú lāl babi lāl	الهی خروسی ^۲ تو لال بیبی لال
Marā az khāba shirin kardí bidār	مرا از خواب شیرین کردی بیدار

برگردان:

ای خروس بالهایت را بر هم مزن هنوز صبح نشده است
نمی‌دانم که محبوب من در خواب است یا نه
ای خروس از خدا می‌خواهم که تو را لال کند
تو مرا از خواب شیرینی که داشتم بیدار کردی

-۷۳

Shaba nesfe sadāye dang āye	پرشش: شب نصفه صدای دنگ آیه
Magar dangey tarā shab khāb naye	مگر دنگه ترا شب خواب نایه
Dani man chúba khoshkam taqsir nāram	پاسخ: دانی ^۳ من چوب خشکم تقصیر نارم
nāram	
Sāhabkhana āsheqa āsheq khāb nare	صاحبخانه عاشق، عاشق خواب ناره
nare	

۱- در متن (خفتن عاشقم) نوشته است. (م) ۲- در متن (الهی دارم خروسی) نوشته است. (م)

۳- در متن (من چوب خشکم) نوشته است. (م)

برگردان:

نیمه‌شب صدای پادنگ به گوش می‌رسد
 ای پادنگ مگر تو شبها خوابت نمی‌گیری
 می‌دانی که من یک تکه چوب خشکم و تقصیری ندارم
 صاحبخانه عاشق است، عاشق که خواب ندارد

-۷۴

Bāqbān ti bāq kheyli bāqa	باغبان تی باغ خیلی باغه
Fekre bāqvān kon ti bāq kharābe	فکر باغوان کن تی باغ خرابه
Khānam khānam tarā dakhnam	خانم، خانم ترا دخانم
Khānam bāqa maje man bāqvānam	خانم باغه مچه من باغوانم
Kafsha sāqarī behem ba paye khānam	کفش ساغری ^۱ بهم بیای خانم
Tarsam khānam basha man tanhā bamānam	ترسم خانم بشه من تنها بمانم

برگردان:

باغبان، باغ تو باغ بزرگی هست
 بهتر است در فکر باغبانی دیگر باشی چون باغ تو خیلی خراب شده است
 خانم، خانم دارم شما را صدا می‌کنم
 خانم در باغ قدم می‌زند و من باغبان هستم
 کفشی چرمین برای پای خانم خریدم
 اما می‌ترسم خانم آن را به پا کند و برود و من در اینجا تنها بمانم

۱- ساغری چرمی است که از پوست کفل خر ساخته می‌شود و رویش ناهموار است.

از این چرم که از پوست کفل گورخر و اسب و آستر و الاغ نیز ساخته می‌شود کفش می‌دوزند. و نیز نوشته‌اند که ساغری نوعی کفش مخصوص علما و طلاب قدیم بی پشت پاشنه یا با پاشنه بلند، کیبودرنگ که چرم و رویه آن گره‌هایی کوچکتر از گره‌های نارنج داشت و این نوع کفش در مقابل نعلین بود که زردرنگ و بدون پشت پاشنه و پاشنه بود و نوک کمی برگشته داشت.

لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، حرف (س)، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. (م)

سه ترانه برای میرزا لطیف:

Mirzā latifa khāna dasta gola māne میرزا لطیف خانه، دسته گله مانه
(Mirzā latif khodash) ba zira qabr به زیر قبر پنهانه
penhāna

Ay vāy bamardam javani ای وای بمردم جوانی^۲
Nāji mi del bamāna ناجی می دیل بمانه
برگردان:

خانه میرزا لطیف از زیبایی مانند یک دسته گل است
ولی خود میرزا لطیف زیر قبر پنهان شده است
از درون قبر فریاد می زند، افسوس که در جوانی مردم
و حسرت محبوبم به دلم ماند

Dasmāl behem qalamkār yāra dobú دسمال بهم قلمکار، یاره دبو خط و خال
khato khāl

Yārāy khoda negahdār یارای خدانگهدار
Ay vāy bamardam javāni ای وای بمردم جوانی
Ay khakhúrān banālīd digar brār nāram ای خواخوران بنالید دیگر برار ندارم
برگردان:

برای معشوقه‌ام دستمالی از پارچه قلمکار خریدم
صورت معشوقه‌ام خال قشنگی دارد

۱- (میرزا لطیف خودش) به متن اضافه شده است. (م)
۲- در متن (جوانه) نوشته، ولی در دو ترانه دیگر «جوانی» آمده است. (م)

ای محبوبم خدا تو را نگهدارد
 ای وای که در جوانی مردم
 خواهران من، ناله سر بدهید که دیگر برادر نداریم

۷۷-

Pirhan behem qarmazi dāmād ba jān و انوسی جان داماد به هم قیرهن

vānūsi

Mordah dobú mi arúsi

مرده دبو می عروسی

Ay vāy bamardam javāni

ای وای بمردم جوانی

Nāji mi del bamāni

ناجی می دل بمانی

برگردان:

پیراهن قرمزی خریدم که به تن داماد من هم نرفت

عروسی من مرگی به همراه داشت

در عروسی من یک نفر مُرد، ای وای که در جوانی مردم

و حسرت عروسی بر دلم ماند

پنج ترانه زیر درباره خاطرات «سید» است که در یک جریان عشقی در شفت

«ناحیه‌ای کوهستانی در گیلان، در شمال فومن و به فاصله یک روز راه از رشت» کشته شد:

۷۸-

Kish dārey ti lúka risha bakhoshka,

کیش داری تی لوک ریشه بخشکه

Sāybān bakúdi āqā mirmorādā bakúsha,

سایبان بکودی آقامیرمردا بکشه

Úkhārijān gol bāmo,

اوخاری جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo.

ماری بمیره آقامیرمردا خواب بامو

برگردان:

درخت شمشاد، کاش که ریشه‌ات خشک شود
 با شاخ و برگت برای کشتن آقا میرمراد سایبان ساختی
 جانمی جان، جانمی، گل آمد
 مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است

-۷۹

Tafangsāz ti rāsta bāl bakhoshka, تفنگ‌ساز تی راست بال بخشکه
 Tafang basākhti mir morādā bakúsha تفنگ بساختی میرمرادا بکشه
 O jānami jān gol bāmo, او جانمی جان گل بامو
 Kāsa kore mi baqal varāmo کاس کوره می بغل ورامو
 برگردان:

تفنگ‌ساز دست راست تو خشک شود
 تفنگ ساختی برای کشتن میرمراد
 او، جانمی جان، گل آمد
 دختر آبی چشم در بغل من آمد

-۸۰

Mārey bashom ba bāq hila re, ماری بشوم به باغ هیل ره
 Hil bāvardam āqā mir morādā dele re, هیل باوردم آقا میرمراد دل ره
 O Jānami jān gol bāmo, او جانمی جان گل بامو
 Mārey bamira mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره میر مرادا خواب بامو
 برگردان:

مادر به باغ رفتم تاگشنیز بچینم
 گشنیز را برای تسکین دل آقا میرمراد بیاورم
 جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است

۸۱

Mārey bashom tālār shira re, ماری بشوم تالار شیر ره

Shisha golāb bāvardam āqā mirmorādaa ره شیشه گلاب باوردم آقا میرمراد ریش
risha re

O Jānami jān gol bāmo, او، جانمی جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره آقا میرمرادا خواب بامو.
برگردان:

مادر به تالار رفتم تا شیر بیاورم

یک شیشه گلاب بیاورم که به ریش آقا میرمراد پیاشم

جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد آقا میرمراد را خواب گرفته است

۸۲

Shamshir sāzey ti rāsta bāl bakhúsha, شمشیرسازی، تی راست بال بخوشه

Shamshir basākhti āqā mirmorādā bakúsha, شمشیر بساختی آقا میرمرادا بکشه

O Jānami jān O Jānami jān gol bāmo, جانمی جان، جانمی جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره آقا میرمراد خواب بامو

برگردان:

ای شمشیرساز، دست راست تو خشک شود

شمشیر ساختی برای کشتن آقا میرمراد

جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است^۱

۱- در گفتن در پایان خواندن هر قطعه عبارتی دیده می‌شود که نشان می‌دهد دختر پریشان‌حال

زنان گیلان از این نظر که بر شوهران خود تسلط دارند شهرت زیادی به هم رسانده‌اند. این چنین رسم و عاداتی حتی در میان طبقات مرفه و ثروتمند جامعه نیز دیده می‌شود. در تمام ایران جایی را مانند گیلان نمی‌توان یافت که در آن مردها فقط یک زن داشته باشند. این رسم حتی در میان طبقات ثروتمند نیز دیده می‌شود.

۸۳

Arā shúma lalaki-orā shúma lalaki	ارا شومه للکی ^۱ او را شومه للکی
Āqā qabā púlaki kische-dār dallaki	آقا قبا پولکی، کیشه‌دار دلکی ^۲
Kische-dār Kische-dār	درخت کیش، درخت کیش
Kische-dār ba tillembar	کیشه‌دار به تلمبار ^۳
Abrisham khalvār khalvār	ابریشم خلوار خلوار

برگردان:

از این راه می‌روم، درخت للکی، از آن راه می‌روم للکی
قبای آقا پولکی است، بالای درخت کیش

→ نمی‌تواند باور کند که به یکباره، هم مادر و هم عاشق خود را از دست داده است و می‌پندارد که عاشقش در خواب فرو رفته است.

۱- از درختان جنگلی است که به نام علمی *Gleditschia Caspica* معروف است. و به زبان فرانسه *Fevier* نامیده می‌شود. از درختان خاردار جنگلهای شمال ایران است که در جلگه و میان بند پراکنده است. بهترین علوفه زمستانه دام است چوب برون للکی زرد است و در مقابل فشار مقاوم می‌باشد و از این رو غالباً در روستاهای گیلان به جای پایه و جدار ساختمان به کار می‌رود.

فرهنگ گیلکی، ستوده، منوچهر، ص ۲۲۵۰، تهران، بهمن ۱۳۳۲. (م)
ویژگیهای دستوری، سرتیپ پور، جهانگیر، ن.ص. ۲۸۶، نشر گیلکان، رشت، ۱۳۶۹. (م)
۲- کیش نوعی شمشاد وحشی است که برگهایی کوچکتر از شمشادهای معمولی تهران دارد.

fevier فرانسه - *Gleditschia caspica* - للکی
Buis فرانسه - *Buxus sempervirens* - کیش

این درخت را به زبان علمی *Buxus sempervirens* و به زبان فرانسه *Buis* می‌خوانند.

فرهنگ گیلکی، ستوده، یادشده، ص ۲۰۷. (م)

۳- انبار ساقه و خوشه برنج، جایگاه تغذیه کرم ابریشم.

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، سرتیپ پور، جهانگیر، یادشده، ص ۱۶۳۰.

درخت کیش، درخت کیش
 درخت کیش تو را به تلمبار می‌برم
 و خروار خروار ابریشم به دست می‌آورم

-۸۴

Hamadān hamadān همدان، همدان
 Man boshom be Hamadān من بشوم به همدان
 Bakhúrdam panir-o nān بخوردم پنیر و نان
 Khānakha khāna ābādān خانه‌خا خانه آبادان
 برگردان:

همدان، همدان
 من به همدان رفتم
 نان و پنیر خوردم
 صاحبخانه، خانه‌ات آباد بماند

-۸۵

Bahāra lālazāra man namiram بهار لاله‌زاره من نمیرم
 Tābastān vaqta kāra man namiram تابستان وقت کاره من نمیرم
 Pāiz kesht bakúdam man namiram پاییز کشت بکودم من نمیرم^۱
 Zamastān bad mahāla man namiram زمستان بد محاله من نمیرم
 برگردان:

فصل بهار دشته‌ها به صورت لاله‌زاری در می‌آیند، در این فصل من نمی‌میرم
 فصل تابستان وقت کار و تلاش است، در این فصل من نمی‌میرم

۱- این مصرع به صورت: «پاییزا سر کونم دارم زمستان» به معنی: «پاییز را می‌گذرانم و زمستان برانم می‌ماند».

در پاییز من زمین را کشت کردم در این فصل من نمی‌میرم
زمستان، فرصت مناسب نیست و من در این فصل نمی‌میرم

۸۶- ترانه گل الفاس رینانتوس[#]

Dar bazan dar chaka bazan	در بز، درچک بز
Dara kuna sanjāq bazan	در کونه سنچق بز
Júkhúsú Júkhúsú	جو خسو، جو خسو
Kāfarān ti-re bāmo	کافران تی‌ر بامو

برگردان:

در را ببند، دریچه را ببند
در پایین در چفت را ببند
پنهان شو، پنهان شو
کافران برای تو آمده‌اند

۸۷-

پریزاد است پریزاد است پریزاد
کاشکی مادر مرا هرگز نمی‌زاد
مرا زایید، اما مادرم مرد^۱

#- الفاس رینانتوس یکی از نخستین گل‌های بهاری گیلان است. کاسه این گل دارای یک برآمدگی است که در میان دو لکه سیاه قرار دارد. این دو لکه بر طبق یکی از روایات محلی گیلان بینی و چشمان دوشیزه‌ای بودند که چون مورد تعقیب عده‌ای کافر قرار گرفت از خدا خواست تا او را نجات دهد و بعد به‌صورت آن گل در آمد.

رسم است که در ماه مارس (۱۲ اسفند تا ۱۱ فروردین) وقتی که این گل شکوفه می‌زند دختران جوان دور آن جمع می‌شوند و ترانه یادشده را می‌خوانند. چنانچه با وزش نسیمی گل تکان بخورد، شادی آنها زیاد می‌شود زیرا فکر می‌کنند «بی‌بی خانه»، دختر جوانی که به شکل گل درآمده از آنها سپاسگزاری می‌کند.

۱- بیت دوم ترانه در متن به‌صورت زیر آمده است:

بسه دست دایهام داد

مادر مرا زایید و مادرم مرد

کسی آمد به دست دایه‌ام داد
 فلک یاری نکرد و دایه‌ام مرد
 شدم محتاج^۱ بزغاله، به شیرش
 فلک یاری نکرد بزغاله‌ام مرد

۸۸-

ماری^۲ ماری^۳ مرا شیرم حلال کن سر قبرم بی‌اگل و نهال کن
 بنه قبر مرا در یک بلندی که باد از آن رود در وطن من

۸۹-

غریبی سخت مرا دلگیر دارد فلک در گردنم زنجیر دارد
 فلک از گردنم زنجیر بردار غریبی خاک دامنگیر دارد

۹۰- مرگ یک جوان غریب:

برفتم مسجد و در کنج مسجد بدیدم نوجوان خوابیده بیمار
 ای الله یارب الله

بگفتم ای جوان اصلت کجایی بگفتا اصل من در شهر بلغار^{۳*}
 بگفتم ای جوان هیچ‌کس تو داری بگفتا نه پدر مادر نه غمخوار
 غریبان را نه سر باشد نه سامان یتیمان را نه دل باشد نه دلدار
 طیبیان آید و کند طبیعی چو بر ما می‌رسد گوید غریبی^۳

۱- در متن به صورت زیر آمده است:

محتاج به شیر بزغاله‌ها شدم

۲- ماری ماری مرا شیرم حلال کن

سر قبر مرا ببر بلندی

۳- ماری mārey خوانده می‌شود که به معنی (ای مادر) است. (م)

۳-۳- این روزها، گیلاتی‌ها ارتباطی را که با بلغارهای ساکن کرانه ولگا داشتند از یاد برده‌اند اما با این

حال آنان به چرمهای دباغی‌شده‌ای که از آستراخان می‌رسد چرم بلغار می‌گویند.

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

طیبیان آید و کند طبیعی

بر سر ما آید و گوید غریبی

بگفتم ای جوان میل چه داری
 سوی بازار رفتم کنج بازار^۱
 روان گشتم به مسجد کنج مسجد
 او را بردم به سوی لات رودبار^۲
 بیا ای قبرکن بهر جوان قبری بکن
 بریختم خاک با دست و بکندم تا به سینه^۳
 سرقبر جوانی من رسیدم
 بدیدم نوجوان آهی کشید و من شنیدم
 بگفتم ای جوان آهی کشیدی من شنیدم
 بگفتا از جوانی خودم خیری ندیدم^۴

۹۱-

بدم بادا بدم باد صباخی
 خبر را تو رسان بر مادر پیر
 بگو ای مادر فرخنده من
 نداری خبر، چه آمد بر سر من
 من گل تازه بودم اندر چمن
 یکباره فرو ریخت برگ و بال من
 شبان را داده ما را تو چون شیر
 بیا شیر تو را بر ما حلال گیر

۹۲-

عجب ماه بلند ستاره دنبال
 بزرگ قافله کی می کند بار
 سه منزل را به یک شب من برانم
 برای خاطر یار وفادار

۹۳-

دو تا یاریم که مرگ هم نینیم
 گلها خرمن کنیم سایه نشینیم
 الهی مردمان بد بمیرند
 چنان گردند که روی هم نینند

۱- در متن به صورت زیر آمده است:

برفتم سوی بازار در کنج بازار

۲- در متن به صورت زیر آمده است:

او را بردم رودبار لات رودبار

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

بیا ای قبرکن بهر جوان قبرکن

۴- در متن به صورت زیر آمده است:

بگفتا از جوانی خیری ندیدم

بریختم با دست و بکندم تا به سینه

۹۴-

دو تا نارو دو تا سیب و دو گردو دو تا یار وفاداریم هر دو
دو تا دشمن دکت^۱ امی میانه به توفیق خدا بیمارند هر دو

۹۵-

بنفشه کردمان لاله باشد کار عاشق شب و روز ناله باشد
دعایی می‌کنم آمین بگویند که عمر یار من صدساله باشد

۹۶- چیستان:

پرش:

ببارد برف و باران من نبوم^۲ تر به دریا^۳ در باره بر زمین زر
سؤالی از تو پرسم پهلوی خوان کدام مرغست که دارد شصت و یک پر

پاسخ:

آن افتابه ز مشرق می‌زند پر به دریا می‌رود نمی‌شود تر
جوابت را بگویم پهلوی خوان جبرئیل است که دارد شصت و یک پر

۹۷-

بیا دختر به حق آشنایی بزن بر گردنم دست حنایی

...

۹۸-

منی^۳ خلخالیم تو دیلمانی مرا چه خوش بامو تی مهربانی
ترا قسم دهم به تی جوانی مرا دست و ر مدار تا می‌توانی

۹۹-

به قربان کمر پر یراقت بیا جاناکه من مردم ز داغت

۲- نبوم (نیم nabam) به معنی «نمی‌شوم». (م)

۱- دکت dakat به معنی (افتاد). (م)

۳- منی (= من بی) به معنی من یک

اگر روزی دو صد بارت نبینم پرنده در هوا گیرم سراغت

۱۰۰-

سر کوه بلند من باشم و یار بلور و یاسمن من باشم و یار
بلور و یاسمن گلهای شب من میان یک کفن من باشم و یار^۱

۱۰۱-

مسلمانان من از کشتی بامومه^۲ برای دختر رشتی بامومه
الهی بشکند لنگر کشتی نصیب من شود دختر رشتی

۱۰۲-

پسر: بیا دختر که باب تو گدایه دو چشم نرگست کار کجایه
دختر: چه کار داری که باب من گدایه دو چشم نرگسم داد خدایه

۱۰۳-

بیا بلبل از این کوچه گذر کن بزن چه چه برو یاره خبر کن
اگر یارمه دیدی در کنج خلوت بگو ای کافر، ای بی مروت^۳

۱۰۴-

برفتم^۴ بر سر پورد شکسته بدیدم دختری موزون نشسته

...

۱- در روستای اشکلک رحیم آباد رودسر این ترانه را به صورت زیر می خوانند:

سر کوی بولن من باشم و تو میان یک چمن من باشم و تو
خداکاری کونه یک شب بمیریم میان یک کفن من باشم و تو
بشری، محمد، یاد شده ۲- در متن (می آیم) نوشته شده است. (م)

۳- این ترانه را در آج بیشه Aj.bisha بجاار بنه Bajār bana رشت چنین می خوانند:

بیا بولبول جه آ کوچای گوذر کون بزن چاپ چاپ بوشو یارا خبر کون
بزن چاپ چاپ بوشو پیش گول من بزن زانو بوکون درد دیل من
بشری، محمد، یاد شده

۴- بیت اول این ترانه در متن به صورت زیر آمده است:

مسلمانان برفتم بر سر پورد شکسته بدیدم دختر موزون نشسته

۱۰۵-

خودم سبزه که یارم سبز پوشه مکان یار من در بارفروشه
اگر خواهی نشانش را بگویم دکان بزازان گل می‌فروشه

۱۰۶-

گهی در لار و گه در لارجانم* گهی در ملکت^۱ مازندرانم
گهی چادر زنم در پشت طهران مدام در پیش یار مهربانم

۱۰۷-

کلاغ سرسیاه بال تولای لای از این راه آمدی یارم ندیدی
اگر یار مرا دیدی به خلوت بگو ای کافر و ای بی‌مروت

۱۰۸-

قلیان نازنازا من بنازم قلیان نی درازا من بنازم
زن خوبی که دارد آدم بد کار و بار خدا را من بنازم

۱۰۹-

بلند بالا مرا مهمان خود کن مرا زیر لب دندان خود کن
اگر از من ببینی بی‌وفایی بکش خنجر بکش قربان خود کن

۱۱۰-

بیا دختر تونی^۲ خیلی رشیدی کبابم کردی و سیخم کشیدی
کبابم کرده ما را مسوزان به درگاه خدا دارم امیدی

۱۱۱-

عجایب دختری دیدم نمط‌مال که خورشید جهان را کرده پامال
اگر مهر علی در سینه داری مرا مثل نمط بر سینه‌ات مال

*- لار و لاریجان دو ناحیه کوهستانی میان تهران و آمل هستند.

۱- در متن (ملک) نوشته است. (م) ۲- به معنی تو هم. (م)

۱۱۲-

مسلمانان دل من دودی دارد فلانی دختر مضبوطی دارد
نشانش را بگویم گر شناسی در خانه‌اش درخت توتی دارد

۱۱۳-

سکینه نعل کفشت را طلا کن سکینه حاجتی دارم دوا کن
به حمام می‌روی پای پیاده دو پا را در رکاب اسب ما کن

۱۱۴-

تویی هم گلشن و هم بلبل من میان هر دو ... منزل من
اگر یک شب در آن منزل بمانم نماند آرزویسی در دل من

۱۱۵-

گل روی تو دارد خال بسیار هر که دارد مال بسیار
من مسکین که هیچ مالی ندارم دل پر درد دارم داغ بسیار

۱۱۶-

کلام‌الله بیار فالت بگیرم بزیر فال احوالت بگیرم
کلام‌الله کند که قصد جانم به غیر از تو دیگر یاری ندارم

۱۱۷-

بدم بادا بدم بادا بدم باد خبرم را ببر بر استرآباد
خبرم را ببر پیش سکینه دو سال در گردن و ...

۱۱۸-

شب شنبه ز کرمان بار کردم دو منزل را به عشق یار کردم
سه منزل آمدم یاره ندیدم گریبان تا به دامن پاره کردم

۱۱۹-

دلم تنگ است^۱ و دل تنگم تو کردی سفید بودم سیاه رنگم تو کردی
منی^۲ مرغی بدم هر جا زدم پر خدا دانه^۳ مرا پابند تو کردی

۱۲۰-

سر کوهی بشوم گله چرانی اتا^۴ دختر بدیم حیران بمانی
...
بگفتم پول در کیسه، کیسه در انبان انبان پشت اشتر، اشتر به کرمان
...

۱۲۱-

سرکوهی بشوم فریاد کردم امیرالمؤمنین را یاد کردم
امیرالمؤمنین یا شاه مردان دلی ناشاد دارم شاد گردان

۱۲۲-

عجب خال سیه افکنده‌ای تو تمام ملک گیلان بنده تو
تمام ملک گیلان تا به شیراز به قربان لب پُرخنده تو

۱۲۳-

سرکوهی بلند ماهی برآمد صدای نعل کفش گوش من آمد
دلم گوید که یاغی بر سر آمد زبان گوید مترس جان دلبر آمد

۱۲۴-

هوا گرمه بسوختی^۵ یار جانی بیا سایه نشینیم یک زمانی
بیا سایه نشینیم آبی نوشیم دیگر حسرت نماند بر جوانی

۱- در متن (دلم تنگ و دلم تنگم تو کردی) نوشته است. (م)

۲- منی (= من یی man-i) به معنی (من یک). (م)

۳- دانه dāne به معنی (می‌داند). (م) ۴- اتا (= ایتا itā) به معنی (یک یا یکی). (م)

۵- بسوختی basokhti به معنی «سوختی». (م)

۱۲۵-

کلا^۱ سرخ شوی^۲ داغ تو نالم طمع بر میوه باغ تو دارم
اگر میوه فروشی من خریدار اگر خیرات کنی بخشم نگهدار

۱۲۶-

سر ره را تو داری کوچه را من سیه زلفان تو داری شانیه را من
سیه چشمه باور^۳ شرمه بریزم سفید رو را تو داری آرزو من

۱۲۷-

بیا دختر تو مادر داری یا نه به مرگ من برادر داری یا نه

...

۱۲۸-

چدر گردی^۴ چدر گردانی ما را چدر چشمک زنی کور کردی ما را
چدر چشمک زنی امروز و فردا جوانی برده‌ای^۵ پیر کردی ما را

۱۲۹-

مرا دیدی چرا لب خنده کردی مرا تی مست چشم بنده کردی

...

۱۳۰-

مرا دیدی بخندیدی سبب چیست دو ابرو را گره کردی سبب چیست
اگر ما را نخواستی چون نگفتی مرا خون در جگر کردی سبب چیست
تو را دیدم بخندیدم همین است یقین دارم تو را در خور نه این است
به تو و من مبارک نیست پیوند^۶ فلک عقد مرا با دیگران بست

۱- کلا kelā به معنی «دختر». (م) ۲- شوی shevi به معنی «پیراهن». (م)

۳- باور bāvar به معنی «بیاور». (م) ۴- چدر chadar به معنی «چه‌قدر». (م)

۵- در متن «جوانی برده» نوشته است. (م)

۶- در متن «به تو و من نامبارک باد عقد پیوند» نوشته است. (م)

۱۳۱-

داغ کردی تو ما را داغ کردی سر آتش مرا کباب کردی
تو اول کرده‌ای^۱ شیرین زبانی سر آخر به من شلتاق کردی

۱۳۲-

تو که رفتی ندادی آشنایی منم از قهر نگفتم کی می‌آیی
چراغ مجلس نور الهی سلامت باش هر وقتی^۲ می‌آیی

۱۳۳-

درخت خوبست سرش پرکنده باشد جوان خوبست لبش پرخنده باشد
جوانی که ندارد مال دنیا بمیرد بهتر است تا زنده باشد

۱۳۴-

بهاره چه خوبه با بوی دختر عسل با روغن و گوشت کبوتر
مادر بیرون بامو^۳ بهتر جه دختر غلام مادر و شیدای دختر

۱۳۵-

سر راهت نشینم من خدنگی برای نازنین سبزه رنگی
هر آنکس سبزه‌رنگ از من جدا کرد اول تیری خورد دویم تفنگی

۱۳۶-

آقدر^۴ آه کشم بندر بسوزد اول کشتی دویم لاور^۵ بسوزد
دگر آه می‌کشم بر طالع یار بلکه مازندران یکسر بسوزد

۱۳۷-

نگارم بر سر بام آمد و رفت دوباره بر تنم جان آمد و رفت
مگوئید و مبخندید ای عزیزان نگارم چشم‌گریان آمد و رفت

۱- در متن «کردی» نوشته است. (م)
۲- در متن «هر وقت» نوشته است. (م)
۳- بامو bāmo به معنی «آمد». (م)
۴- آقدر a-qadar به معنی «آن قدر». (م)
۵- لاور lāvar به معنی «لنگر کشتی». (م)

۱۳۸-

الهی سنگ مرمر می‌شدم من به زیر پای دلبر می‌شدم من
اگر جلاد بیاید خورش بریزد خودم تنخواه دلبر می‌شدم من

۱۳۹-

بنال بلبل بنال تا من بنالم تو عشق گل بنال من عشق یارم
تو عشق گل بنال سه‌ماه و ده‌روز من عشق یار بنالم هر شب و روز

۱۴۰-

سحرگاهی برفتم بر سر راه بدیدم^۱ دختری پیرهن یک لا

۱۴۱-

بهار بامو لاله سر برون کرد بنفشه خاکپای یاسمن کرد
بنفشه نو خط و لاله پیاله گل سرخ و سفید سیر چمن کرد

۱۴۲-

ماری^۲ ماری مرا شیر حلال کن می قبر سر^۳ بیا سیب نهال کن
جهاز نصف کاره صرف من کن خویش و قومان مرا تسلی کن

۱۴۳-

ماری ماری من آرامش^۴ ندارم وقت گل چیدن دامن ندارم
وقت گل چیدن من در غریبی خبر از خود و خانمان ندارم

۱۴۴-

آسمان ستاره دینار دینار خبر بامو^۵ می^۶ یار بیمار بیمار

۱- در متن «بدیدی» نوشته است. (م)

۲- «بیا» به متن افزوده شد. (م)

۳- ماری به معنی «ای مادر». (م)

۴- در متن «آرام» آمده است. (م)

۵- «بامو» به معنی «آمد». (م)

۶- «می یار» مراد «معشوقه من» است. (م)

می دسمال دبستم سیب و انار بشوم با آرزو دیدار بیمار^۱
 ۱۴۵- (غریق)

سیاه^۲ اسبه سوار بوم^۳ رو به خانه اجل ما را بگفت^۴ لب روخانه
 اجل ما را مکش مرد جوانم یادگار پندر مادر بمانم^۵
 ۱۴۶-

خروسی^۶ پر مزن وقت سحر نی به خفتن عاشقم مرا خبر نی
 الهی ای خروسه لال بی لال^۷ مرا از خواب شیرین کردی بیدار
 ۱۴۷-

شب در همه شب مثال شمع می‌سوزم پیراهن^۸ یار دست^۹ دبو می‌دوزم
 یارم گفته که بخیه را کج زده‌ای خیاط نیم به عشق دل می‌دوزم^{۱۰}
 ۱۴۸-

مگر از بام آمدی قبای ما شی به دل گفتم که دلدارم تو باشی
 مگر الماس تراشی دل می‌تراشی
 ۱۴۹-

هر آنکس عاشق است از جان نترسد مدام از کننده و زندان نترسد
 دل عاشق مثال گرگ گشنه که گرگ ازهای‌های چویان نترسد
 ۱۵۰-

حلقه در را زدم تا نصف شب در و انشد انتظار یار ماندم دلبرم پیدا نشد

۱- در متن «بشوم دیدن بیمار» آمده است. (م) ۲- به معنی «اسب سیاه را». (م)

۳- به معنی «بودم». (م) ۴- در متن «بگفته bagefta» آمده است. (م)

۵- در متن «بلکه بمانم» آمده است. (م) ۶- در متن «خروس‌ای» آمده است. (م)

۷- در متن «الهی دارم خروس‌ای ترا لال بی لال» آمده است. (م)

۸- در متن «پیرهن» آمده است. (م)

۹- دست دبوو dast-dubo به معنی «در میان دبستم بود». (م)

۱۰- در متن به‌صورت زیر آمده است:

«یار مرا گفت بخیه را کج زدی خیاط نبودم به عشق دل می‌دوختم». (م)

پاسبانان آمدند و هر دو کتفم بسته شد هیچ عاشق مثل من در عاشقی رسوا نشد

۱۵۱-

دل و دلدار من مازندرانه مگر مازندران کاغذ گرانه
اگر کاغذ نباشد برگ نارنج مگر دیدار یار بر من حرامه

۱۵۲-

بالای تلار^۱ بس بلندی من و تو چادر بزیم ...^۲ من و تو
گر باد صبا بر بخورد بر من و تو پیچیده شود زلف من و کاکل تو^۳

۱۵۳-

آن وقت که توت^۴ بود دلبرت من بودم حالا که شکر یافته^۵ ای من توتیم
وقتی بشود تو از شکر سیرایی گنجشک شوی به خوردن توت ایی

۱۵۴-

خال تو خال فرنگ است مگر لب تو ریزه قند است مگر
دل من دل تو را می خواهد دل تو پارچه سنگ است مگر

۱۵۵-

سببی بفرست که سیب سعدی باشد لیمو بفرست که قند کاری باشد
قاصد بفرست که اعتباری باشد وقتی بفرست که خانه خالی باشد

۱۵۶-

پاتاوه^۶ کبود بند پاتاوه کبود در شهر شما غریب و بیچاره که بود
در شهر شما غریب و بیچاره منم در باغ شما انار پردانه منم

۱- در متن «بالای تلار بلند» آمده است. (م) ۲- در متن «با هم» آمده است. (م)

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

گر باد صبا بر خورد بر من و تو پیچیده شود زلف من و کاکل تو

۴- در متن «آن وقت توت» آمده است. (م) ۵- در متن «شکر یافته من توتیم» آمده است. (م)

۶- نوار پهنی که به پای می بندند، پایبج هم می گویند. (م)

۱۵۷-

گر ماه تویی^۱ ستاره روز منم گر نقره تویی^۲ نگین فیروزه منم
گر طعنه زنی به من که من خوبترم تو گوهر شب چراغ و من شاه زرم^۳

۱۵۸-

نازیننی^۴ و دلم دیوانه تو قیروک کردی نیایم خانه تو
قیروک کردی که من مسجد بخوابم تنم در مسجد و دل خانه تو^۵

www.tandis.de
تندیس

۱-۲- در متن «توی» آمده است. (م)

۳- در متن «تو گوهر شب چراغی و من شاه زرم» آمده است.

۴- «و» به متن افزوده شده است. (م) ۵- در متن «دل در خانه تو» آمده است. (م)

ترانه‌های محلی لاهیجان

گیلان خروسه‌هایی دارد که افزون بر بزرگی اندام، در جنگیدن با خروسه‌های دیگر نیز شهرت زیادی دارند. درست همان‌طور که کوه‌نشینان گیلان جنگ گاوهای نر «ورزا جنگ» و یا قوچها را راه می‌اندازند، ساکنان جلگه‌های گیلان نیز خروسها را به جنگیدن با هم وا می‌دارند.

ترانه زیر سخنانی است از کسی که به سبب هوس و ذوق خود به این کار پرداخته بود با خروسش که در جنگ شکست خورده است:

Ay-vāy tala tā, bichāra tala.tā ایوای طله تا، بیچاره طله تا

Paspas brúti tā ba dare lāna tala.tā پس پس بروتی^۱ تا به در لانه طله تا

Dar vaqta khorash dor khoniyo dānahe در وقت خورش دُر خونی و دانه گوهر
gowhar

Dar vaqta jadal rú ba útāq ani tala. tā در وقت جدل رو به اتاق آنی طله تا

Jāye to shodast āngah جای تو شده است انگه فک و چشمه و لانه

fako-chashmaho lāna

Nani ba safe jang tú mardāna tala.tā نانی به صف جنگ تو مردانه طله تا

۱- در متن (بورتی burati) آمده است. (م)

Sad bār ta bútam bazan āhasta kriko صد بار ته بوتم بزن آهسته کریکو

Nāgah shapitak āna ba ti lāna tala.ta ناگه شپتک انه به تی لانه طله تا

برگردان:

ای وای خروس من، خروس بیچاره من

تو از ترس پس پس تا در لانه‌ات گریختی

به هنگام خوردن دَر و گوهر، بهترین دانه‌ها را بر می‌چینی و

وقت جنگیدن، خروس من، پشت می‌کنی و به سوی اتاق می‌آیی

و بدین سبب است که جای تو زیر فاکون و پهلوی تخم‌هایی که برای تخم‌کردن

زیر مرغ گذاشته‌اند و کنار لانه شده است

و مردانه به صف جنگ نمی‌آیی

صد بار به تو گفتم تا آواز کریکوی خود را آهسته فریاد بزنی

بترس از اینکه ناگهان گربه وحشی به لانه‌ات بیاید^۱

۱- در خواندن این ترانه به گویش لاهیجانی از یاری آقای عبدالله ناصر شریف، از شاعران لاهیجان و متخلص به شریف، برخوردار شده‌ام. (م)

ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار^۱

۱-

Ba Gilān man bashom bāri babandom	به گیلان من بشوم باری ببندم
Gela dokhtar bedem heyrān bamāndom	گله دختر بدیم حیران بماندم
Gela dokhtar itā búsā ba man deh	گله دختر ای‌تا بوسه به من ده
Rafiqānam bashon tanhā bamāndom	رفیقانم بشون تنها بماندم
Rafiqānat bashon kheyro salāmat	رفیقانت بشون خیر و سلامت
Man ti yārekam tā ba qayāmat	من تی یارکم تا بر قیامت ^۲ برگردان:

۱- در ایران مناطق بسیاری به نام «رودبار» وجود دارد، که معمولاً با داشتن یک پسوند در آخر این نام از هم تمیز داده می‌شوند. مانند رودبار النگه که ناحیه‌ای از تهران است، یا رودبار الموت که به قزوین تعلق دارد.

منطقه مورد نظر را به خاطر درختهای زیتون بسیاری که دارد «رودبار زیتون» می‌گویند.
۲- این ترانه در رودبار به صورت زیر شنیده می‌شود:

Besham Gilon ke tā bāri babandom,	بشوم گیلون که تا باری ببندم
Bediyom kelekā heyron bamondom,	بدییوم گله کلکا حیرون بموندم
Gele kelekā meno āda yatā khosh,	گله کلکا منا آده ی‌تا خوش
Rafiqonom beshan tanhā bamondom,	رفیقونوم بشان تنها بموندم
Rafiqon te beshan kheyro salāmat	رفیقون ته بشان خیر و سلامت
Man te ɔ yārakom tā ke qeyāmat.	من ته ابارکوم تا که قیامت

من به گیلان رفتم تا کالایی بخرم و بار اسب خود کنم
دختر گیلکی را دیدم و از زیبایی او حیران ماندم
گفتم: «دختر گیلک مرا به نوازشی شاد کن
دوستانم رفته‌اند و من تنها ماندم»
گفت: «اگر دوستانت رفته‌اند به خوشی و سلامتی بروند
این منم که تا روز قیامت یار تو هستم»

۲-

Bijār k̄āra korey te sāya dārom

بیچار کار کوری تی سایه دارم

...

...

Bijāra k̄ār aye forsāt nadārom

بیچار کار ایه فرصت ندارم

Amān amān mi gele lākú

امان امان می گله لاکو

...

برگردان:

ای دختر هنگام کار در مزرعه است و من سایبان تو هستم

...

...

کار در مزرعه سر می‌رسد و من فرصتی ندارم

امان! امان! دختر گیلک من

...

۳-

Mani rúdbāriyom mishom ba Rúdbār,

منی رودباریم می‌شم به رودبار

Gele dokhtar bedem tire nāranj dār,
Elāhi nāranj dār tú nāvāri bār
Marā az eshq búsho mi nāzanin yār

گله دختر بدیم زیر^۱ نارنج دار
الهی نارنج دار تو^۲ ناوری بار
مرا از عشق بشو می‌نازنین یار^۳
برگردان:

من یک رودباری هستم و به سوی رودبار رفتم
دختر گیلکی را زیر درخت نارنج دیدم
درخت نارنج، خدا کند که هیچ میوه ندهی
عشق یار نازنین من از دل من بیرون شده است

۴-

Bolbole chandi banāli bar sare dar,
Marā divāna kardi vā babi lāl,
Sa māh naliyo noh māh lāl gardi,

بلبله چندی بنالی بر سر دار
مرا دیوانه کردی و ابی^۴ لال
سه ماه نالی و نه ماه لال^۵ گردی

۱- به متن افزوده شده است. (م)
۲- این ترانه در رودبار به صورت زیر شنیده می‌شود:

Man ke Rudbāriom beshom be Rúdbār
Bediyom gile dokhtar zire o dār
Elāhi nāranj dār hargaz mori bār
Bamonest eshqe me o nāzanin yār,
Basham az eshqe me o nāzanin yār,
Bamonest tā qayomat eshqe o yār

من که رودباری یوم بشوم به رودبار
بدیوم گیله دختر زیر آ دار
الهی نارنج دار هرگز مری بار
بمونست عشق مه آ نازنین یار
بشام از عشق مه آ نازنین یار
بمونست تا قیومت عشق آ یار
برگردان:

من که رودباری هستم به سوی رودبار رفتم
دختر گیلک را زیر آن درخت دیدم
درخت نارنج! خدا کند که هرگز میوه ندهی
عشق آن یارم در دلم باقی مانده است
از عشق یار نازنینم، خودم را از یاد برده‌ام

عشق آن یارم تا قیامت بر دلم باقی مانده است ۴- در متن بی bi آمده است. (م)
۵- در متن لاله lal آمده است. (م)

Agar mardī banāli sāli tā sāl.

اگر مردی بنالی سالی تا سال^۱

برگردان:

ای بلبل تا چه وقت روی درخت ناله سر می‌دهی

با صدای ناله‌ات دیوانه‌ام کردی باید که لال شوی

سه ماه می‌نالی و نه ماه دیگر را لال می‌شوی

اگر غیرتی در تو هست باید که از آغاز سال تا سال دیگر بخوانی

۵

Dotā sibo dotā mú bā do qoncha,

دو تا سیب و دو تا مو با دو غنچه

Babar har shesh badeh bar yāre nowcha,

ببر هر شش بده بر یار نوحه

Dotā múye síah zolfat ba man deh,

دو تا موی سیاه زلفت به من ده

Babandam yādgāri bar kamāncha.

ببندم یادگاری بر کمانچه^۲

Manāi bolbol chere nali sare dār,

Mano divāna kardi vā babi lāl,

Sa māh nāliyo noh māh lāl moni,

Agar mardī banāli i-sal ba o-sāl.

۱- این ترانه را به‌صورت زیر هم می‌خوانند:

منال بلبل چره نالی سر دار

منا دیوانه کردی وا به بی لال

سه ما نالی و نه ما لال مونی

اگر مردی بنال ای سال به ا سال

برگردان:

ای بلبل ناله سر نده چرا بر روی درخت می‌نالی

دیوانه‌ام کردی، باید که لال شوی

سه ماه را می‌نالی و نه ماه را لال می‌مانی

اگر مردی از این سال تا سال بعد ناله سر بده

۲- این ترانه را به‌صورت زیر نیز می‌خوانند:

Dotā sibo dotā mú bā do qoncha,

Ādi i shesh tā bahre yāre nowcha,

Bagú āda dotā zolfe siyā rā,

Dabastam yādgāri bar kamoncha.

دو تا سیب و دو تا مو با دو غنچه

آده ای شش تا بهر یار نوحه

بگو آده دو تا زلف سیا را

دبستم یادگاری بر کمونچه

برگردان:

دو تا سیب و دو تا مو و دو غنچه (لیانت)

این هر شش تا را به یار نوجوانت بده

برگردان:

دو دانه سیب و دو تار مو و دو (غنچه) لبانت
هر شش تایی اینها را ببر و به یار نوجوانت ببخش
تنها دو تار مو از زلف سیاهت را به من بده
تا آن را به رسم یادگار بر کمانچه‌ام ببندم

ع

Brābar neshte bú eyvān bar eyvān, برابر نشسته بو ایوان بر ایوان,

Do chashmān bar mano do dast ba qalyān, دو چشمان بر من و دو دست به قلیان
qalyān,

Elāhi bamira ti rahnamāyān, الهی بمیره^۱ تی راهنمایان

Tene sorkha golo me tāzah reyhan تنه سرخ گل و مه^۲ تازه ریحان^۳

برگردان:

او برابر من نشسته بود، ایوان ما مقابل هم بود
دو چشمانش به من بود، و دو دستش روی قلیان

→ بگو که دو زلف سیاهش را به من بدهد

۱- در متن (بمیرد) آمده است. (م)

تا به رسم یادگار بر کمانچه‌ام ببندم

۲- در متن (می) (mi) آمده است. (م)

۳- این ترانه را به صورت زیر نیز می‌خوانند:

Barābar neshte bú me yār konje eyvān, برابر نشسته مه یار کنج ایوان

Do tā chashmon ba man do dast ba qalyon, دو تا چشمون به من دو دست به قلیون

Elāhi bamira ti rahnamāyon, الهی بمیره ته راهنمایون

Tú-i sorkha golo me tāza reyhon, تویی سرخ گل و مه تازه ریجون

برگردان:

یار من در کنج ایوان برابر من نشسته است

دو چشمانش به من و دو دستش به قلیان است

الهی که راهنمایان تو بمیرند

تو گل سرخی هستی و من ریحان نورسی هستم

الهی آنان که راهنمای تو شدند بمیرند
تو گل سرخی هستی و من هم ریحانی نو رسیده

۷-

Shabe tāra ke gorgān mibarad mish, شب تاره که گرگان می‌برد میش
Siyah zolfat hemāyel kon biyā pish, سیاه زلفت حمایل کن بیا پیش
Agar madar ba to ahvāl bagirad, اگر مادر به تو احوال بگیرد
Bagú māle khodā dādam ba darvish. بگو مال خدا دادم به درویش^۱
برگردان:

شب آن چنان تاریک است که گرگها میشها را می‌برند
زلف سیاهت را به گردنت بیاویز و پیش من بیا
اگر مادرت از تو در اینباره چیزی پرسد
بگو چیزی از خدا نزد من بود و آن را به درویش بخشیدم

۸-

Biyā dokhtar man az búye to mastam, بیا دختر من^۲ از بوی تو مستم
Miyāne dokhtarān del bā to bastam, میان دختران دل با تو بستم
Miyāne dokhtarān khújo golābi میان دختران خوج و گلایی

...

برگردان:

ای دختر! بیا نزد من بنشین که بوی تو مستم کرده است

۱- این ترانه را به صورت زیر هم می‌خوانند:

Shave tāra ke gorgon mi baran mish, شوه تاره که گرگون می‌برن میش
Siyā zolfat hemāyel kon biyā pish, سیا زلفت حمایل کن بیا پیش
Agar te mār te ahvāla bagira, اگر ته مار ته احواله بگیره
Bagú māle khodā dādam 'ba darvish. بگو مال خدا دادم به درویش

۲- در متن (منی mani) آمده است. (م)

میان دختران به تو دلبسته‌ام
میان دختران، امروز خوج (گلابی وحشی) و گلابی

...

www.tandis.de
تندیس

www.tandis.de

تندیس

ترانه‌های تالشی

اطلاعات جسته و گریخته‌ای را که در مورد اصل و نسب تالشها، در همان محل به دست آورده‌ام، اطمینان دارم که به سبب نبودن مدرک و سند بهتری در این زمینه، جالب خواهد بود.

در قرن یازدهم، یکی از نوادگان چنگیزخان، که گمان می‌رود «خدابنده» باشد، با راهنمایی و کمک وزیر خود «امیر چوپان» چندصد قبیله را به فرماندهی یکی از سرداران خود به نام «تالش» در ساحل خاوری دریای خزر، میان منطقه گسکر و آذربایجان مستقر نمود. گرچه این منطقه بعدها نیز به تصرف بیگانگان درآمد اما نه تنها به مغولان، که در اثر اختلاط با مردم ایران و از دست دادن اصل و ریشه خود به نابودی کشیده شدند تالش می‌گفتند، بلکه بازماندگان آنان نیز خودشان را به قبول نام فاتح این ناحیه عادت دادند. امروزه همه قبیله‌هایی که از دیناچال Dināchal تا لنکر زندگی می‌کنند تالش نامیده می‌شوند و تمامی آنان از دارا و ندار به زبان ترکی حرف می‌زنند، اما فهم زبان آنها برای مردم عادی دشوار است. و میان خودشان، همانند وقتی که با اربابان خود حرف می‌زنند، آنها به همان زبان محلی خودشان یعنی زندو-ایرانی، سخن می‌گویند. گرچه ممکن است همان طوری که در متن دیده می‌شود ترکیبات زبان آنان با پاره‌ای از بارهای ترکی همراه باشد اما زبان تالشی تمامی شکل‌های قدیمی خود را حتی بهتر از زبان گیلکی حفظ کرده

است و این امر ممکن است به این دلیل باشد که مردم تالش خود را ملت مستقلی می‌شناسند و هیچ علاقه‌ای ندارند از اینکه با قید زناشویی با دیگر گیلانی‌ها که به اینها به چشم بیگانه می‌نگرند مخلوط شوند. وانگهی در منطقه آنان هرگز شهرهای بزرگی مانند رشت و لاهیجان و... یعنی جاهایی که در آنها طبقات اعیان با زبان درباری سخن می‌گویند، و این امر کم و بیش در تغییر گفتار ساکنان روستاهای همسایه نفوذ داشته است، پیدا نمی‌شد.

زبان محلی تالشی از نظر داشتن حروف باصدا محدود است ولی بی‌صداهای زیادی دارد و هماهنگی آواهای آن طوری است که می‌توان آن را ایتالیایی زبان فارسی شناخت.^{۳۳}

۱-

Kinelym kinelym enguri dāne	کینه لیم، کینه لیم انگوری دونه
Telyne zulfebend neqryne shāne	طلینه زلفه‌بند نقرینه شونه
Khudāvendā, chemen kārī deresan	خداوندا چمن کوری دراسون
Desty zelfun beghīem desty shāne	دستی زلفون بگیم دستی شونه

برگردان:

دخترک، دخترک دانه انگور
 زلفبند تو از طلا و شانه‌ات از نقره است
 خداوندا طوری کار مرا جور کن
 که یک دستم بر زلف یار و دستی هم بر شانه‌اش باشد

۲-

Kinelym kinelym nāmly gullistān	کینه لیم، کینه لیم ناملی گلستون
Ebrishym shālie, khāl beste destān	ابریشم شای یه خال بسته دستون

۳۳- برگردان صفحه‌های ۵۰۶ و ۵۰۷ متن انگلیسی. (م)

Rúzhi bebú búham bāshte shehristān روزی بیو بو هم باشته شهرستان
Begerden devam em reshte destān بگردن دَوم امرشته دستان
برگردان:

دخترک، دخترک که نامت گلستان است
پیراهنت ابریشمی و دستهای خالکوبی شده است
روزی برسد که به شهرستان تو بیایم
و دستهای حنا بسته‌ات را دور گردنم بیندازم

۳-

Kinelym kinelym nānovy deste کینه لیم کینه لیم نانوی دسته
Tu in pusht u kulun kiu beste تو این پشت کلون کیو بسته
Be deli bogene peikane deste به دلی بگنه پیکانه دسته
Cho āteshy chu derya shóele beste چو آتشی چو دریا شعله بسته
برگردان:

دخترک، دخترک دسته نعناع
چه کسی را به کولت بسته‌ای
دسته پیکان بر دلش بنشیند
مانند آتشی که در دریا شعله‌ور شود

۴-

Kine nāzy bekushtim kine nazy کینه نازی بکشتیم^۱ کینه نازی
Gerden cho keringe dú chesh cho bāzy, گردن چو کورنگه دوچش چو بازی
Āvdumanem be khudā kerdukuhām, او دمانم بخدا کرده کوهام
Berse y kefte jengi du bāzy. برسه‌ای کفته جنگ دو بازی

۱- در متن «بکشتمی» آمده است. (م)

برگردان:

ناز دخترک مراکشت، ناز دخترک
گردنش چون گردن کلنگ (دُرنا) و دو چشمش مانند چشمان باز است
در مصلحت و کار خدا حیران مانده‌ام
که چگونه دو باز را به خاطر یک کیوتربه جنگ وا می‌دارد

هـ

Qalyānym kuk okerdy i tenio, قلیونم کوک اُکردی ای تنی یو
Dilem sute kebābe i tenio, دلم سوته کبابی ای تنی یو
Āsmānem āmie hefto melaike, آسمانم آمیه هفتو ملائک
Hemeshon sujde beste i tenio. همه‌شون سجده بسته ای تنی یو
برگردان:

قلیان را به خاطر یک نفر چاق کردم
دلم به خاطر یک نفر می‌سوزد و کباب شده است
از آسمان هفت فرشته آمدند
و همه آنان در مقابل خدا سر بر خاک کردند

ع

Dody be ju-i bedāish doderas, bú دودی بجوئی بدایش دو درس بو
Nemu-i be jú-i debendi domres bu, نمویی^۱ به جوئی دبندی دوم رس بو
Heyfe gul be nākāmy bechyny, حیفه گل بنوکومی بجینی
Bepiā-iy sebr kerdei komres bu. به پیایی صبر کردی کوم رس بو

۱- نمو (نمنا) عبارت است از کومه‌ای در کنار برکه، که کمینگاه شکارچیان مرغایی است. شکارچیان با به پرواز درآوردن اردکهای دست‌آموز در مسیر مرغایان مهاجر و بازی نور چراغ بر آب مرغایان مهاجر را به دنبال اردکهایی که بعد از پروازی کوتاه بر آب می‌نشینند به برکه کشانده با دام یا تیر شکار می‌کنند.

سرتیپ پور. جهانگیر، ویرگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، نشر گیلکان، ۱۳۶۹، ص ۳۰۲.

برگردان:

جایی فریاد بزن که فریادرس باشد
نما را جایی ببند که احتمال شکار باشد
حیف است که گل نشکفته‌ای را بچینی
باید صبر کنی تا شکفته شود

۷-

Bāzgiyā seyod pi onīia bebi باز گیا صیاد پی اونیه به بی
Du cheshem eze retege si onīia bebi دو چشمم از رتگه^۱ سی اونیه به بی
Her kesy sekhte be ostādy debinde هر کسی^۲ سخت به استادی دبنده
Merodesh hāsile dir onīia bebi^۳ مرادش حاصله دیر اونیه به بی
برگردان:

شکارچی باز نباید احساس خستگی کند
دو چشم من از پاییدن راه آمدنت سیر نمی‌شود
هر کسی سخت خود را پایند استادش بکند
هرگز در رسیدن به مرادش با تأخیر روبه‌رو نمی‌شود

۸-

Serkhe sevy dāyi beshede سرخه سوی دایی بشده
Tuy Reyhāni bim yai keshede توی ریحانی بیم^۴ یایی کشده
Zhuve merde dushmany bed-vāji kerdy ژوه مرده دشمنی بد واجی کردی
Ezesh telkh kerdei yai cheshede ازش تلخ کرده یایی چشده^۵

۱- در متن فارسی «چه رتگو» در متن انگلیسی «از رتگه eze reteghe آمده است. (م)

۲- در متن انگلیسی «هر کسی Her kesi» آمده است. (م)

۳- در متن انگلیسی merodesh آمده است. (م)

۴- «بیم» برای مبهم شدن مفهوم به متن اضافه شده است. (م)

۵- در متن فارسی «چشیده» آمده است. (م)

برگردان:

سیب سرخی بودم بر شاخه درخت
شاخه ریحان بودم در آغوش یار
دشمن فرزند مرده‌ای که از من بدگویی کرد
خودش را در نظر یار بد و تلخ کرد

۹-

Shovy she ruzhi nemo chemen iāi شوی شه روزی شه نما چه من یار
Belbulān be khāb shijen nemo chemen iāi بلبلان بخواب شیه نما چه من یار
Shevāhengem berāber monge mānde شواهنگم برابر مانگی ماندی
Rozhovy ser zeie nemo chemen iāi روزاوی سرزیه نما چه من یار
برگردان:

شب گذشت، روز گذشت یارم نیامد
بلبلان به خواب رفتند یارم نیامد
ستاره صبح برابر ماه قرار گرفته است
سپیده سر زد یارم نیامد

۱۰-

Khāse kyne! ushte nāmly shevāheng, خاص کنه اشته نوملی شواهنگ
Miāne bestei kushty hezor reng, میانه بسته کشتی هزار رنگ
Mehdy sāheb-Zemān bensha be Dyvān مهدی صاحب‌زمان بنشه به دیوان
Aly u Rustem beshu be dushmanan jeng. علی و رستم بشو به دشمنان جنگ
برگردان:

دختر شایسته نام تو شباهنگ است

به کمربت شال هزاررنگ بسته‌ای
 مه‌دی صاحب زمان به داوری نشسته است
 علی و رستم به جنگ دشمنان رفتند

۱۱-

Pelengi poreiem pushty pelengi پلنگی پوریم پشتی پلنگی
 Hergizem berdeny juriy che nengi هرگزیم بردنی جوری چه ننگی
 Khudāiā khudāvendā nengon dur oke خدایا خداوندا ننگون دور او که
 Ezem beznim chi iai vulgune renge ازم بزنیم چی یایی ولگونه رنگی
 برگردان:

فرزند پلنگم و تبار من به پلنگان می‌رسد
 هرگز ننگ را تحمل نکرده‌ام
 خدایا خداوندا ننگها را دور کن
 تا رنگ گلگون یار را دریابم

۱۲-

Veqty behry benāvyn veqty bāzy, وقتی بهری بناوین وقتی بازی
 Be shikary beresan veqty bazy, به شکاری برسان وقتی بازی
 Oullā bāsh che ustādy megerdy, اولیا باش چه استادی مگردی
 Khudpesendān bekherde veqty bāzy. خودپسندان بخرده وقت بازی
 برگردان:

گاهی قوش و گاهی هم بازی را به پرواز درآر
 و گاهی هم بازی را به شکاری برسان
 فرزندی که دنبال استادی نگرده
 مانند آدمهای خودپسندی است که در بازی گول می‌خورند

۱۳-

Shāi surkhe levāde zerd dāie, شایبی سرخه لواده زرد دایه
 Cheiu shi be meni derd dāie, چه یوشه به منی دردی دایه
 Tevegerdon bebu devry begerde, توگردان ببو دوری بگردی
 Āzem hazym ber derdān derdy dāie ازم هازم بر دردان دردی دایه
 برگردان:

پیراهنت سرخ است، و نیم‌تنهات زرد می‌نماید
 از وقتی که رفتی به دردی دچار شدم
 باید صدقه‌ای را دور سر چرخاند تا قرآن برطرف شود
 و من از این درد رها شوم

۱۴-

Hoy meded mi pei kuavānym, های مدد می پی کوا وانم
 Shekeste lou u lenge u voāvānym, شکسته لو اولنگه او و آ وانم
 Eshmen keshty be dīāi jell ushy, از من کشتی بدی یایی جل اوشی
 Ne keshty bechye ne voāvānym نه کشتی بچیه نه و آ وانم
 برگردان:

های به من کمک کنید ستاره صبح ناپدید شده است
 سکان کشتی یارم شکسته است
 کشتی من به گل نشسته است
 نه کشتی دیده می‌شود و نه بادبان را می‌توان دید

۱۵-

Hoy meded mi ez on bendān baien dym, های مدد می از ان بندیم بایندیم
 chu eshten derdeje chendon baiendym, چو اشتن درد جه چندان بایندیم

Hayfem hardy be kāne nechyāvānān, حیفم هاردی به کانه نچی وانون
 Pelengān retesé nengan baien dym. پلنگان رتسه ننگان بایندیم
 برگردان:

های به من یاری دهید تا کوهستان را ببینم
 تا چه وقت دردهای خود را تحمل کنم
 به حال شکارچیان تأسف می‌خورم
 جایی که رد پلنگ را می‌گیرند ننگ و ناکامی در انتظارشان است
 مؤلف، پس از نوشتن واژه‌نامه ترانه پانزدهم به موضوعی به صورت زیر اشاره نموده
 است:

تفسیر من درباره پاره‌ای از واژه‌ها که ریشه بیگانه دارند ممکن است اشتباه باشد،
 بنابراین بهتر می‌دانم، بدون آنکه به حدس و گمان خود تکیه کنم، آنها را به همان شکل
 که از خود تالشها دریافت نموده‌ام برای کسانی که آشنا با زبان زند و سانسکریت می‌باشند
 بگذارم.

واژه‌های تالشی زیر که در نمونه‌های ارائه‌شده اشاره‌ای در مورد آنها به میان نیامده
 است به این شرح افزوده می‌گردد، مانند:

zōa	به معنی پسر	زوا
herden	بچه، شاید هم به مفهوم «خورده» فارسی باشد	هردن
keh	خانه	که
gev	دهان، لبها	گو
kyi	گردن	کیی
tur	یا به شکل «love» به معنی شکم و معده	تور
bevij	شکل امر، به معنی «بدو»	بویج
bevend	شکل امر، به معنی «بمان - بایست»	بوند

بیگی	bigea	شکل امر، به معنی «بردار - بگیر»
بویایو	buiaiu	به معنی «جلو بیا - نزدیک شو»
بیوج	beuj	شکل امر به معنی «بگو»
بسم	besem	شکل امر به معنی «بترس، وحشت داشته باش»
ونگ دوی	vangdoy	شکل امر به معنی «او را صدا کن - فریاد بزن»
میوج	meuj	شکل امر، به معنی «نگو»
مأس	maus	به معنی «نخواب» شکل امر است و شاید «نخسب» فارسی باشد
دو میوج	dou meuj	شکل امر، به معنی «دروغ نگو»
یه	ie	به معنی «اینجا»
ایو	aio	به معنی «آنجا»

ترانه‌های مازندرانی

به سال ۱۸۱۳ آقای فون هامر M.Von Hammer (بارون فون پور گتال Baron von por getall امروز) در صفحه ۴۶، مجلد سوم کتاب Mines de l'orient دو بیت از اشعار قطب مازندرانی را که در کتاب تاریخ مازندران و تبرستان دیده شده بود، پیدا کرد و انتشار داد. بعد این دانشمند خاورشناس در کتابی که به نام اسماعیلیه دارد، با اشاره به نقل مزبور بیان می‌کند که زبان آن نواحی ترکیبی از سه زبان مشهور ایرانی، مغولی و ترکی اویغوری است.

باتوجه به اطلاعات من، این تنها موردی است که خاورشناسان درباره زبان مازندرانی به ذکر آن پرداخته‌اند. منصفانه باید اعتراف کنم که من به مفهوم ده یک از آنچه نقل شده است دست نیافته‌ام، یا بدین جهت که اشعار قطب رویانی^۱ که در سده هفتم هجری می‌زیسته در اثر دخل و تصرف نسخه برداران بعدی حالت زیبایی خود را از دست داده، و یا آنکه من که سه بار این منطقه را پیموده‌ام هرگز با یک مازندرانی، باگوش مورد بحث، برخورد نکرده‌ام.

۱- شاعری طبلای گوی بود که او را قطب رویانی می‌گفتند. ترجیعی به لفظ طبری در وصف شکار گفت که معنی آن این است: «که چون از حوت آفتاب به حمل رفت باز گرد که بهاریات شکفته است». و همین شعر بود که استندار را برانگیخت تا متوجه رویان گردد.
میر ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۳۴۰.

قضیه از این قرار است، نمونه‌هایی که من توانستم جمع‌آوری کرده و اینجا انتشار دهم به نظر نمی‌رسد که ترکیبی از مغولی را ارائه می‌دهد. نفوذ افزونتر و برتر ایرانی و ترکی به آن جای حرف ندارد، و مسلماً بهتر می‌دانم که این‌طور فکر کنم که این‌گویی نیز باگیلیکی و تالشی هر سه از یک منبع سر بر آورده‌اند.

آنچه برنهارد دُرن دربارهٔ امیر پازواری گفته است

در کتاب ریاض العارفین، اثر رضا قلیخان هدایت، بارفروشی مازندرانی (۱۲۱۵-۱۲۸۸) که به سال ۱۳۱۶ در تهران به چاپ رسید شرح کوتاهی به صورت زیر دیده می‌شود:

امیر مازندرانی - از عجایب عاشقان و از قدمای صادق - اعراب وی را شیخ العجم مازندرانی نامند - دیوانش همه رباعی و رباعیاتش با لفظ پهلوی است، مزارش در دارالمرز مشهور و این رباعی از آن مغفور است.

کنت گره مده من بوشائیمه خمیر کرده آب چهل صائیمه
واجب الوجود عالم الاسمائیمه ارزان مرفروش در گرانمائیمه

کتاب کنزالاسرار، مجموعه‌ای از اشعار و رباعیات و داستانهای نثر کوتاه به زبان بومی تبری منسوب به امیر پازواری، شیخ العجم مازندرانی است. این مجموعه شامل سه جلد است که جلد یکم آن نایاب شده ولی جلد دوم و سوم آن به نام (تکمله کنزالاسرار) به همت برنهارد دُرن Bern Hard Dorn خاورشناس روسی و ژنرال کنسول روسیه در گیلان به یاری میرزا محمد شفیع مازندرانی و محمد صادق پسر میرزا عبدالله مسقطی بار فروشی که گویا مترجم سفارت ایران در روسیه بود، به سالهای (۱۸۶۰-۱۸۶۶ میلادی برابر ۱۲۳۹-۱۲۴۵ شمسی) در سن پترزبورگ چاپ و منتشر شد.

این دو جلد کتاب مجموعه‌ای است از ابیات و رباعیات و داستانهای کوتاه به نثر از شاعران تبری‌گوی که داستانهایی از امیری پازواری هم در آن گنجانیده شده است. برنهارد درن بر این دو جلد مقدمه‌ای دارد که قسمتی از آن چنین است:

چون اطلاع و استحضار از لغت قدیم و جدید فرس حاصل نمودم تباین کلی فی ما بین قدیم و جدید یافتم، به نحوی که اهل زبان جدید به هیچ وجه زبان قدیم را نمی‌فهمند. فکر کردم که در احیاء و انتشار یکی از لغات قدیمی که عبارت از زبان مازندرانی باشد سعی و کوشش نمایم... سفر مازندران اختیار نموده و اغلب قراء و بلدان آنجا را سیاحت کرده از مصاحبت مردمان مهماندوست و غریب‌نواز آن صوب تمتعی به چنگ آورده و در هر جایی که از رباعیات و اشعار و حکایات و غیره به لغت آن ولایت بود اطلاعی بر آن یافته بعد از تنقیح و تألیف اکثران به پترزبورغ مراجعت نمودم، و بعد از آن مجموعه‌ای از اشعار که به وساطت و سعی و اهتمام عالیجاه مجدث همراه، گوسف قنسل دولت بهیه روسیه که در مازندران است تألیف شده بود به دست آمده که بیشتر آن ابیات زبان مازندرانی گفته شیخ العجم امیر پازواری است.

چون در این اشعار املای درستی به کار نرفته و هرکس به دلخواه خود آن را به قسمی می‌خواند بعد به معاونت میرزاشفیخ مازندرانی که خود اهل زبان است به تصحیح آن سعی و اهتمام گردید^۱.

نوشتاری دربارهٔ پازوار

یکی از بلوکات بزرگ شهرستان بابل بخش مازندران باستانی بلوک پازوار است که امروز در شمال شهر بابل میان جاده بابل و بندر بابلسر قرار گرفته و شامل ۲۳ ده است. تا چندی پیش بندر مشهدسر (بابلسر کنونی) یکی از قصبات آن به شمار می‌آمد و بلکه آورده‌اند که در روزگار قدیم شهر بابل کنونی «مطیر» یکی از دهات آن محسوب می‌شده است.

پازوار به سبب آنکه از حوادث تاریخی به دور مانده بود نامش در کتابهای تاریخی ابن اسفندیار و اولیاء الله املی دیده نمی‌شود. فقط میرظهیرالدین مرعشی در چند جای

۱- جزوه یکم از جلد دوم کتاب کتالاسرار یا دیوان امیر پازواری «شیخ العجم مازندرانی» ناشر، اردشیر بزرگر، چاپخانه راستی، تهران، ۱۳۳۴، ص ۸۰

تاریخ تبرستان، مازندران و رویان تألیف ۸۸۱ هـ ق نامی از پازوار در داستان محاربه سید زین‌العابدین مرعشی با سادات پازواری به میان آورده است.

۱-

Amir gune dashte pāzavār khojire	امیرگونه دشت پازوار خوجیره
Dashte pāzavār rú dar bahār khojire	دشت پازوار رو در بهار خوجیره
Chite búte dāre qalamkār khojire	چیت بوته دار قلمکار خوجیره
Miāne zanān gaiú shalvār khojire	میان زنان کیو شلوار خوجیره

برگردان:

امیر می‌گوید دشت پازوار زیبا است
 دشت پازوار وقتی که بهار در برابر ما باشد زیبا است
 پارچه چیت بوته‌دار قلمکار زیبا است
 میان زنان، زنی که شلوار آبی پوشیده زیبا است

۲-

Rú rā bashosti kúnedé gine gine	رورا بشستی کونده گینه گینه
Serkhe gúl bavāreste miāne sine	سرخه گل بوارسته میان سینه
Ti men-ey súrdār mi tine mavine	تی منی سوردار می تینه موینه

...

برگردان:

صورتت را شستی، نور از آن می‌تابد
 بارانی از گل سرخ در میان سینه‌ات باریده است
 تو درخت سرو منی و من میوه توام

...

Marā gúl amir gúne dashte pazavāre مرا گل امیرگونه دشت پازواره
Belou dast aget merzgirme timúāre بلو دست اگت مرز گرمه تیمجاره
Gowhare gúle dim rā begúin گوهر گل دیم را بگوین
Shi gúk rá ver agiré dāre شی گوک را ورا گیره داره
Mardome begite gúk مردم بگته گوک
Vafā nakunede māre وفا نکونده ماره
برگردان:

در دشت پازوار به من گل «شاهزاده» امیر می‌گویند.

بلو در دست گرفته و مرز تیمجار را درست می‌کنم

به گوهر گلچهره بگویند

گوساله خودش را دربر بگیرد

گوساله‌ای را که دیگری دربر گرفته

به مادر خودش هم وفا نخواهد کرد

Amir gúne yek bār javān bei búm امیرگونه یکبار جوان بی‌بوم
Kersang dashte bāqbān bei búm کرسنگ دشت باغبان بی‌بوم
Gowhar Jān mi leili man vei majnun گوهر جان می‌لیلی من وی مجنون بی‌بوم
bei bum
Man vei har dowre zelfe qorbān bei búm من وی هر دور زلف قربان بی‌بوم
برگردان:

امیر می‌گوید ای کاش که یکبار دیگر جوان می‌شدم

و باغبان کرسنگ دشت می‌گشتیم
گوهر عزیز من لیلی من و من مجنون او می‌شدم
و من فدای هر چین و شکن زلف او می‌گشتم

۵

Khojir kija aj belúre ti tan پرسش: خوجیر کجا اج بلوره تی تن

...

Agar dānam hile denie ti tan پاسخ: اگر دانم حيله دنیه تی تن

Be-túnamma tarā shi chādare-lā begiten بتونمه ترا شی چادر لا بگتن

برگردان:

پرسش: دختر زیبا تن تو به سپیدی عاج و بلور است

...

پاسخ: اگر می‌دانستم که حيله‌ای در کار تو نیست

می‌توانستم تو را لای چادرم بگیرم

۶

Bāl tou nadeh tāqate ti tou nārme بال تو نده طاقت تو نارمه

Marr tāqate ti zelfe siyā nārme من طاقت تی زلف سیا نارمه

Ti zelfa gullaú denie, man ke gullau nārme تی زلفه گلو دینه من که گلو نارمه

Asheqa zar denie man ke jow narne عاشقه زر دینه من که جو نارمه

برگردان:

با دست اشاره نکن، من طاقت اشاره‌ات را ندارم

من طاقت زلف سیاهت را ندارم

زلف تو نیاز به گلاب دارد، من که گلاب ندارم

عاشقی زر می‌خواهد من که جو هم ندارم

Amir gúne āsāmān bavāriste zamin búie tar امیرگونه آسمان بوارسته زمین بویه تر
 Hāqalishte maney lang rahā búie khar هاقلشته منی لنگ، رها بویه خر
 Gowhare gole díim barú peiārim maney-Khar گوهر گل دیم برو پیاریم منی خر
 Man-o khar-o bār har se bemúmi teni var من و خر و بار هر سه بمومی تنی ور
 برگردان:

امیر می‌گوید از آسمان باران بارید و زمین تر شده
 پایم لغزید و خرم از دستم رها شده
 گوهر گلچهره‌ام بیا به جست و جوی خرم برویم
 من و خر و بار هر سه به دیدن تو می‌آمدیم

Chesh منه تجن رو تن منه تجن جو چشم منه تجن رو تن منه تجن جو
 Del منه تچه دره، تو چرگونی مجه نروú meje دل منه تچه دره، تو چرگونی مجه نروú میجه
 برگردان:

چشمان من رودخانه تجن و تن من بستر و گذرگاه تجن است
 دل من پیش تو است چرا می‌گویی از کنار من نرو

Merqule ben ti kemend rijen rijen مرغوله بن تی کمند ریجن ریجن
 Tí bur gala burre vunúshe píchen تی بور گله بورره و نوشه پیچن
 Qol yā nār-o kún, engijen قل یا نارو کونی^۱ انگیجن

۱- به نقل از قرآن، سوره ۲۱ آیه ۶۹: ابراهیم چون دید که از بوته‌ها شعله‌های آتش بلند شده است ترسید. خداوند به آتش امر کرد تا خاموش شود در مقابل ابراهیم ادای احترام کند.

۱- آیه چنین است: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ كَمَا مَعْنٰى اَنْ چنين است: گفتيم اى آتش بر ابراهيم خنك و سالم باش.

قرآن‌الکریم ترجمه محمد خواجهوی، انتشارات موئی، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۱۲۶. (م)

Bardan ve salāman re tene sar rijen برداً و سلاماً ره تنه سر ریجن
برگردان:

پیچ و شکن زلف تو کمند تو هستند و طَرّه موهایت بر شانه‌ات می‌ریزد و در زیر
صورت تو که به‌سان دسته گل بنفشه است در پیچ و تاب است. آیه: «قل یا نارو کونی برداً و
سلاماً» بخوان و بگذار آن شکوفه‌های زیبایی بی‌آنکه زیانی برسانند، دور سرت باقی
بمانند و با زیبایی جاودانه خود آن را بیارایند.

-۱۰-

Dandān sadaf leb tene engabin, دندان صدف لب تنه انگبین
Chaskhe falak ti kharmane khoshe chin, چرخ فلک تی خرمن خوشه چین
Ti chehrah be-khúbi-ye gole ātashine تی چهره بخوبی گل آتشینه
Man shúme be-ādash agar ādash ine من شومه به آتش اگر آتش اینه
برگردان:

دندان تو مانند صدف و لب تو به شیرینی عسل است
چرخ فلک خوشه‌چین خرمن زیبایی تو است
چهره‌ات به قشنگی گل سرخ و چونان آتش است
اگر آتش اینچنین باشد من خود را به درون آتش خواهم افکند

-۱۱-

Gowhare gole dim, mi gole dim Gowhar, گوهر گل دیم می‌گل دیم گوهر
Ti tan gole bāqa, gol biārde nouber تی تن گل باغ گل بیارده نوبر
Har kas ke bimú ti gole bāqa gole ver, هرکس که بیمو تی گل باغ گل ور
Bāvā in Amir kashte Gowhare ver باوا این امیر کاشته گوهر ور
برگردان:

گوهر گلچهره، گلچهره گوهر من

تن تو باغ گل است و گل تازه رس به‌بار آورده است
هرکس که پهلوئی باغ گل تو بیاید
به او بگو این را امیر برای گوهر خودش کاشته است

۱۲-

Kúí dúst dep chāreste kúa, کوی دوست دپ چارسته کوه
Emrú dep chāreste fardā shúa امروز دپ چارسته فردا شوه^۱
Khodārā dārme tā pol beshkie, خداره دارمه تا پل بشکیه
Tā chú beitenē pol be-sāten bahār bue تا چو بیتنه پل به ساتن بهار بوه
برگردان:

دوست کوهنورد من تدارک سفر به کوه را دیده است
امروز تدارک سفر خود را می‌بیند و فردا عازم می‌شود
از خدا می‌خواهم تا پل سر راه شکسته شود
تا چوب فراهم کنند و پل بسازند بهار خواهد آمد

۱۳-

Des baze marā be dah babule rú دس بزه مره بدا بابله^۲ رو
Adi be kenār istā gune júri berú ادی به کنار ایستاگونه جوری برو
برگردان:

[یار بازیگوش من در ساحل سراشیب رودخانه بابل ایستاده بود] با دستش مرا هول داد و به رودخانه بابل انداخت در حالی که کنار رودخانه ایستاده بود می‌گفت:
«بیا بالا».

۱- ساکنان روستاها و شهرهایی که در دشتهای جنگلی مازندران قرار دارند، در آغاز هر تابستان در کوهستانها به استراحت می‌پردازند و روزهای داغ تابستان را در آنها می‌گذرانند.
۲- رودخانه بابل یکی از پرآب‌ترین رودهای مازندران است که از شهر بارفروش (بابل) می‌گذرد و نزدیک محلی به نام مشهدسر (بابلسر) به دریای خزر می‌ریزد.

Konta kanzā Gowhar man veshāme کنت کنزاً گوهره من وِشامه^۱
 Haqqe vā mejabal vajūd va allamanel asma حق واجب الوجود و علمنی الاسما مه^۲
 Khamir karda ābe chehel sabāme خمیر کرده آب چهل صبامه^۳
 Arzān mafarūsh dorre granbehame ارزان مفروش دَر گرانبهامه
 برگردان:

گوهر من تو گنج پنهان من هستی و من چون کلاف وارفته‌ای هستم
 حق واجب الوجود آن کسی است که اسما را به من آموخت
 گل خمیرمایه من حاصل راز و نیاز چهل صبحگاه است
 من دَر گرانبهایی هستم مرا با بهایی ارزان نفروش

۱۵- از دختری به مادرش:

Marā neir , marā hāde, مرا نیر مرا هاده
 Ali ābādi mard rā hāde, علی آبادی^۴ مرد راهاده

۱- مصراع اول اشاره‌ای به حدیث قدسی: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَنَخَلْتُ الْخَلْقَ لَكِي
 أَعْرِفَ به معنی «من گنج پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس مردم را آفریدم که مرا
 بشناسند».

۲- مصراع دوم اشاره به آیه (۳۱) از سوره بقره است بدین قرار:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَخَدَّاعَهُمْ هَمَّةً نَامِيهَا رَا بِه آدَمَ آمُوزَش دَاد.

۳- مصراع سوم اشاره است به حدیث قدسی: فَمَرَّتْ طَيْبَةٌ آدَمَ بَيْدَى اَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِه معنی سرشت
 آدَم را در چهل روز با دو دست خود سرشتم.

عوارف المعارف، حاشیة احياء العلوم، ج. ۲. ص. ۱۶۸

م.م. روجا، فولکلور مازندران (۱) یادی از امیر پازواری، صد ترانه امیر، تهران، ۱۳۶۹، ص

۴- علی آباد روستای بزرگی در نزدیکی ساری یعنی مرکز مازندران است. بسیاری از افراد برجسته
 دربار تهران مانند میرزا علی و میرزا تقی و... در این روستا به دنیا آمده‌اند.

دختران علی آباد از شوهرکردن به بومیهای این ناحیه که غالباً به سبب آب و هوای منطقه
 لاغر بوده و رنگ و رویشان زرد است گریزان می‌باشند. با این حال باید دانست که زنه‌ای علی آبادی
 معمولاً خیلی زیبا و قشنگ هستند.

Ali ābadi qalam be-dast,	علی‌آبادی قلم به دست
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می‌جان مار
Ali ābādi mi cheshe mast.	علی‌آبادی می‌چش مست
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می‌جان مار
Marā neneh hapis mapis,	مرا ننه هپیس میپیس
Marā neneh zarde bapis,	مرا ننه زرد بیپیس
Marā neir marā hade.	مرا نیر مرا هاده
Bārfarūshi mard rā hāde.	بارفروشی ^۱ مرد راهاده
Bārfarūshi pūstīn be-dūsh,	بارفروشی پوستین بدوش
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می‌جان مار
Bārfarūshi halqa be-gūsh	بارفروشی حلقه بگوش
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می‌جان مار
Marā neneh hapis mapis	مرا ننه هپیس میپیس
Marā neneh zarde be-pis	مرا ننه زرد بیپیس
marā neir marā hade	مرا نیر مرا هاده
Pāzavāri mard rā hade	پازواری ^۲ مرد راهاده

۱- بارفروش مرکز بازرگانی مازندران است. به سبب وجود رودخانه بابل که از این شهر می‌گذرد و در فاصله ۱۶ میلی (۳۵/۴ کیلومتر) از آن به دریا می‌ریزد کار حمل و نقل کالا به آسانی صورت می‌گیرد. جمعیت این شهر تا پیش از سال ۱۸۳۱ میلادی (۱۲۱۰ زمان پادشاهی آغامحمدخان قاجار) افزون بر ۵۰/۰۰۰ نفر بود، ولی در اثر بروز طاعون و وبا که در آن سال رو به شدت نهاده بود تقریباً سه‌چهارم جمعیت آن نابود شدند.

طبیقات ثروتمند بارفروش غالباً بدون استثنا به کار بازرگانی مشغول می‌باشند، در صورتی که مردم فقیر آن با قاطر از روی جاده‌های گل‌آلود، به تهران و قزوین کالا حمل می‌کنند و به چارواداری روزگار می‌گذرانند.

۲- پازوار نام ناحیه‌ای است که در کنار دریا واقع شده و رود بابل در آن جریان دارد. شاه و بزرگان تهران علاقه فراوانی دارند که حرمهای خود را از زندهای پازواری که زیباترین زندهای مازندران می‌باشند پر کنند. زادگاه امیری که شاعری مردمی و ملی است در پازوار می‌باشد.

Pāzavāri hen chālvādār	پازواری هن چالوادار
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
Pāzavāri zoqāl bebār	پازواری ذغال ببار
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
Marā neneh hapis mapis	مرا ننه هپیس مپیس
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار

برگردان:

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به علی آبادی، علی آبادی همه وقت قلم در دستش است. مادر عزیزم مرا به او نده. علی آبادی مست چشمان من است، مادر عزیزم مرا به او نده. مرا به این آدم زرد و نحیف نده، مرا به این آدم زرد و پوسیده نده.

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به یک مرد از اهالی بارفروش. بارفروش در زمستان پوستین به دوشش می‌گذارد، مادر عزیزم مرا به او نده، بارفروش گوشواره بر گوشش می‌گذارد، مادر عزیزم مرا به او نده، مرا به این آدم زرد و نحیف نده. مرا به این آدم زرد و پوسیده نده.

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به یک پازواری. پازواریها همگی چاروادار هستند، مادر عزیزم مرا به او نده، پازواریها شانه‌هایشان زیر بار ذغال خم شده است، مادر عزیزم مرا به او نده، مرا به این آدم زرد و نحیف نده. مرا به او نده، مادر عزیزم.

Inshāallāh ۱۶- انشاءالله

Emrúz rúze havā nie, inshāallah امروز روز هوا نیه انشاءالله^۱

۱- انشاءالله یک عبارت عربی به معنی «اراده و خواست خداوند چنین است» می‌باشد و امروز در ایران از این عبارت به صورت یک اصطلاح و به مفهوم «امیدوارم که بهتر خواهد شد یا چنین خواهد شد» ←

Mi goli rikā peydā nie inshāallah
Mi goli rikā rā beltene inshāallah
Nāranje dār dereitene inshāallah
Chúb-o chomāq vereitene inshāallah
Nāranj ti rishe be-khoshe inshāallah
Mi goli rikā rā nakoshe inshāallah
Vene jarime chand vime inshāallah
Vene jarima panjhezār inshāallah
Hen shāhi-e ongel dār,
in sar lāte. ān sar lāte,
Miāne lāte che khalvate,
Des bezum posht daqate.
Kijā nishte chengel púte,
Marā bedie posht daqate,
Kijā nishte ferēni kúde,
She keshe engeli kúde
Kija nishte qúrme kúde
Yare vese berme kúde

می گلی رکا پیدا نیه انشاءالله
می گلی رکا را بیتنه انشاءالله
نارنج دار در یتنه انشاءالله
چوب و چماق ور یتنه انشاءالله
نارنج تی ریشه بخوشه انشاءالله
می گلی رکا را نکشه انشاءالله
و نه جریمه چند ویمه انشاءالله
و نه جریمه پنج هزار انشاءالله
هن شاهی انگل دار
این سرلاته آن سرلاته
میان لاته چه خلوته
دس بزوم پشت دفته
کیجا نشته چنگل پوته
مرا بدیه پشت دفته
کیجا نشته فرنی کوده
شی کسه انگلی کوده
کیجا نشته قورمه کوده
یار وسه برمه کوده
برگردان:

امروز روزی است که هوا خوب نیست روز تاریک و دلتنگ کننده‌ای است. انشاءالله
دوست پسر گلچهره‌ام پیدا نیست. انشاءالله

→ یا من کوشش خود را به کار خواهم بست، به کار می‌رود. عبارت مزبور را به وقت خواندن ترانه در آخر هر شعر به صورت «برگردان» تکرار می‌کنند. این برگردان به صورت «ایشالله ishālle» گفته می‌شود. (م)

دوست پسر گلچهره‌ام را گرفتند. انشاءالله
 او را به یک درخت نارنج بستند. آویزان کردند. انشاءالله
 او را با چوب و چماق زدند. انشاءالله
 درخت نارنج خدا کند که ریشه‌ات خشک شود. انشاءالله
 [مردم شریر] دوست پسر گل چهره‌ام را نکشید. انشاءالله
 جریمه گناه او چه قدر است. انشاءالله
 جریمه او پنج زار «پنج قران» است. انشاءالله
 تمام آن باید شاهی حلقه‌دار باشد. انشاءالله
 در این سو و آن سوی دشت هموار ساحلی، انشاءالله
 در وسط دشته‌ها چه محیط خلوت و آرامی است. انشاءالله
 دختر نشسته است و دارد چغندر می‌پزد. انشاءالله
 تا دستم را به او زدم به پشت افتاد. انشاءالله
 مرا دید و به من پشت کرد. انشاءالله
 دختر نشسته و دارد فرنی می‌پزد. انشاءالله
 و به خاطر یار خودش می‌گرید. انشاءالله

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(آ)
مکان مقدسی نزدیک مقبره یک امام یا امامزاده و...	Astāna	آستانه
در آسمان / آسمان را	āsmān	آسمانه
به پدر / پدرم را	āqājāna	آقا جانه
آگاه / باخبر	āgah	آگه
آنگاه (گویش لاهیجانی)	āngah	آنگه
یکی از صداها که هنگام شگفتی ادا می‌شود	āú	آو
		(الف)
این	a	ا
پاروی کرجی یا قایق	abrú	ابرو
یک / یکی	etā / itā	اتا / ایتا
از این راه	arā	ارا

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
اشک	arsú	ارسو
استخر / آبگیر	estalkh	استلخ
از این سو به آن سو	asi.ba.osi	اسی به اوسی
تخم ماهی	eshpil / eshbal	اشپیل / اشبل
گردو	aqúz	اغوز
آن قدر / این قدر	aqadar	آقدر
چه وقت	akke	آکه
محوطه یک کشتی	ellazi	آلزی
ما	amā	اما
ما (گیلان خاوری)	amú	امو
ما (حالت ملکی)	ame / ami	امه / امی
نصیحت / پند	andarz	اندرز / اندرس
این (حالت ملکی)	ani	انی
آن (ضمیر اشاره)	ú	او
مانند (جانمی جان) فارسی	úkhārijān	اوخاری جان
بردار	úsān	اوسان
آنها / آنان	úshān	اوشان
جن / پری	Ushānān	اوشانان
برندار	unasān	اومسان / اونسان
نگاه کردی	undarsi / fandarsti	اوندرسی / فندرستی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
اورا	úna	اونه
آنجا	Uyā/Úia	اویا
یک زن	i-zan	ایزن / ئی زن
هستم	isama	ایسمه
هستند	isan	ایسن
هست	isa	ایسه
هستیم	isami	ایسه می
هستید	isid	ایسید
هست	isaya / isa	ایسیه / ایسه
می‌آیم	ayam / aiam	ایم
می‌آید	aye / aīe	ایه
می‌آیی	ayi / aī	ایی
می‌آیید	ayid / aīd	ایید
می‌آییم	ayim / aīm	اییم
می‌آیند	ayin / aīn	ایین
		(ب)
باییم	bāim	باییم
باریک	bārek	بارک
برتر است / بالاتر است	bāsha	باشه
باغبان	bāqvān	باغوان

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
دست / دست را	bāl / bāla	بال / باله
آمد	bāmo	بامو / بامویه
بیاور	bāvar	باور
آوردی	bāvardi	باوردی
آورد	bāvarda	باورده
بودن	bón	بثون
شد	búbo	ببو
تابید	btāvista / btāvasta	بتاویسته / بتاویسته
می‌بخشیدی / بخشیده بودی	bakhsha debi	بخشه دبی
خشک شود	bakhúsha	بخوشه
دادم	badām	بدام
به وزش درآی / بوز	badam	بدم
دیدم	badema	بدیمه
نگاه کن	bedin / bidin	بدین / بیدین
نگاه کنم	bedinam / bidinam	بدینم / بیدینم
برادر	brār	برار
مانند برف است	barfa-mané	برف‌مانه
بزند	bazana	بزنه

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
بروم	basham	بشم
رفت	bosho/Busho	بشو / بوشو
برود	basha	بشه
به‌طور فراوان	bafashkan	به فشکن
کردم	bakúdam / búkúdam	بکودم / بوکودم
کردی	bukudi/bakudi	بکودی / بوکودی
حرف زدن‌ها، بگومگوها	bagoy bagoy	بگوی بگوی
گرفت	be-giftea / bigifte	بگيفته / بیگيفته
می‌شوم	bam	بم
باقی باشی	bamāni	بمانی
نهادم / گذاشتم	banama	بنمه
گفتم (لاهیجانی)	botam	بوتم
گریختی (لاهیجانی)	burati	بورتی
می‌شد	bosti / bústi	بوستی
رفتم	búshom	بوشوم
بکن / انجام بده	búkún	بوکون
ساقه نورسته بوته تمشک یا گل سرخ که پوستش راکنده خام‌خام می‌خورند	bú	بول

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
	búlbú	بولبول
بلند	búlan / búland	بولن / بولند
بودم	búm	بوم
روی دوش / روی شانه	bakúlaka	به کولکه
بودی / بشوی	bi / babi	بی / بیبی
برنج	bij / baj	بیج / بیج
مزرعه کشت برنج	bijār	بیجار
در مزرعه / کنار مزرعه	bijārsar	بیجارسر
درخت کنار مزرعه	bijārsardārey	بیجار سرداری (پ)
نواری که به ساق پا می‌پیچند	pātāva	پاتاه / پاتابه
مچ پیچ / پاپیچ		
پست / کوتاه	pach	پاچ
دختر کوچک (کوتاه قد)	pācha-lākú	پاچه لاکو
جوراب	pādes	پادس
پدر	peer	پئر
پل	pord / púrd	پرد / پورد
روی پل / به طرف پل	púrdasar	پورد سر / پردسر
پلو	palā	پلا
پنجه‌ها	panjān	پنجان

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
با پول زینت شده	pulaki	پولکی
گریه	picha	پیچا
پیام کوتاه	peyqāmek	پیغامک
پیله کرم ابریشم	pila	پیله
بزرگ	pilla;	پیلّه (ت)
انداختم	tāvadām	تاوادم / تاوادام
انداختن	tāvadān	تودان / تاودان
می‌توانی	tani	تانی
نوعی از مرکبات	toranj	ترنج
قرقاوول	torang / túreng	ترنگ
کام / ذائقه / میل	telkham	تلخام
دام	tala	تله
تمشک	tamesh/valash	تمش / ولش
تگرگ	tangar / tenger	تنگر
نوعی درخت	tusa	توسه
قمری	tulkhunak	تولخومک
گیاه آماده برای کشت در برنج‌زار	túmjār / túmajar	تومجار
وسیله‌ای برای پشم‌ریسی	túni	توننی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
مادرت نفهمد	ti-mār-nadana	تی مارندانه
پدیدشدن اثر جوانه در ساقه یا شاخه / شکوفه / جام گل	titi	تی تی
خار ساقه گل یا گیاه	tiikh / tiq	تیخ / تیخ
برای تو	ti-re	تیره / تیر (ج)
بدن / تن	jān	جان
نادان است	jāhela / jāhile	جاهله / جاهيله
وسيله‌ای برای آویختن خربزه، هندوانه، کدو و...	jabad	جبد
بچه‌ها	jaqalān	جغلان
بچه	jaqala	جغله
برنج سبز و نارس	jokúli	جکول / جوکول
لغزید / لیز خورد	jaliskast	جلیسکست
زیر چشمی نگریستن / نگاه خشم‌آلود	jandar	جندر
شلتوک	jo;	جو
پنهان شوید	juxsu / juxusu	جوخسو
بالا (سراجور = سربالا)	jor	جور
از کجا	jakoyā	جوکا (= جه کویا)
از	ja	جه
پایین (سراجیر = سرپایین)	jir	جیر

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(چ)
مرغ ماهیخوار	chābin	چابین
چهچه	chāpchāp	چاپ‌چاپ
چهارپا	charlanga	چارلنگه
توت فرنگی	chechār / chambú	چمبو / چچار
کفش چرمی کوه‌نشینان گیلان	chomúsh	چموش
چه قدر / چرا این قدر	chanqadar	چن قدر / چدر
این‌طور است	chanina	چنینه
بی حاصل	chavar / chur	چور
چشم را	chúma	چومه
		(ح)
با صدا برانگیختن (هلاچین = تاب)	hallay	حالای
تحریفی از همدم	hāmidam	حامیدم
فرشته	húri	حوری
		(خ)
دم کشمش	khār	خار
دم کشمش را می‌کند	khār kana keshmesha	خارکنه کشمشه
استخوان	khāsh	خاش

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
مراد سرزمین خلخال است	khalkhāl	خالخال
شاخه‌ها	khāl-o-ball	خال و بال
درخت گوجه	Khalú-dār	خالودار
شاخه / شعبه رود	khāla	خاله
چلوار / چیت قلمکار	kham	خام
صاحب‌خانه	khanakha	خانخا
زالو / اک / انگل	kharse/sunbul	خرسه / سونبول
تابه مسی	kharkāre	خرکاره / خکاره
خوب	khoram	خرم / خورم
خود / خودش	khú	خو
خواب	khāo	خواو
گلایی وحشی	khúj	خوج
مرغی کوچک از تیره مرغابیها	khodkā	خودکا / خوتکا
بوسه	khús	خوش
می‌خوری (لاهیجانی)	khúni	خونی (د) ^{۴۴}
درخت / دکل کشتی	dār	دار
بیشه‌ای که در آن جانوران وحشی پناه می‌گیرند	dāra	دارش

۴۴- این حرف در محاورات گیلکی غالباً به صورت پیشوند در وجه امری دیده می‌شود، مانند: «دخان» به معنی «صدا کن» یا در حالت منفی مانند «دخان donkhān» به معنی «صدا نکن».

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
تیغهای آهنی شبیه داس	dāra	داره / دهره
داس	dāz / dās	داز / داس
داس را	dasā	داسا
به جان داماد	dāmād bajān	داماد بجان
پادنگ	dāng / dang	دانگ / دنگ
بستم	dabastam	دبستم
بستی	dabasti	دبستی
بودی / درست کردی	dabi	دبی
صدا می‌کنم	dokhānam	دخانم
چیده است / جمع می‌کند	dechi / diche	دچی / دیچه
سوزن	darzan	درزن
دریچه / در کوچک	darchak	درچک
پاشنه در / درگاه	dara kuna	درکونه
دست	das	دس
سفره	daserkhān	دسرخوان
دستمال	dasmāl	دسمال
افتاد	dakat	دکت
تحریفی از «دار» به معنی «درخت»	deleki / dileki	دلکی / دیلکی
دسته	dom / dum	دم / دوم
حالا / اینک	damdam	دمدم
می‌وزد	dame	دمه
گذاشته‌ای	danay	دنای

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
بود / شده بود	dubu	دوبو
می‌دهد	dahe	دهه
دل را	difa	دیله (ر)
حلزون	rāb	راب
اجازه	rokhsat	رخصت
شاخه رز	raza	رزه
رشک / تخم شپش	rashk	رشک
دیواری که از شاخه‌های به هم پیچیده درختان درست می‌کنند	ramash	رمش
رودخانه	rúkhān / rúdkhāna	روخان / رودخان
پسریچه	re / rey	ری
طنابی که از گاه و یا لیاف ساقه برنج بافته می‌شود	ris / vris	ریس / وریس
تافتاده شده / تاییده شده / با بافتن ساقه‌های تعدادی سیر یا پیاز به هم یک ریسه سیر یا پیاز درست می‌کنند.	risa	ریسه
پسر	rikā	ریکا (ز)
بچه	zāk	زاک
داماد	zāmā	زاما

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
خواستگاری	zankhazi / zankhasi	زنخواستی
می‌زند	zane	زنه (س)
ساخته است	sāta	ساته
ساس	sās	ساس
نوعی چرم که در ساختن کفش به کار می‌رفت / گونه‌ای نعلین	sāqari	ساغری
خانه	sara	سرا
خرده برگ و ساقه خشک برنج برای تهیه علفه دام	sarchena / sarāchina	سراچینه / سرچنه
پرنده‌ای سیاه رنگ	sekā	سکا
پرنده / خروس / قوقو	sakula	سکوله
استخر / آبگیر	sal	سل
دام	salhān	سلحان
درخت جنگلی از نوع ملج / نارون / ترکی (قره آغاچ)	samad-dār	سمددار
سنجاق	sanjaq	سنجق
نوعی گل	suri	سوری
گیاهی است بی‌برگ که از آن حصیر می‌بافند	suf	سوف
سیاه	syā	سیا

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(ش)
مه / شبنم	shekh / shey / she	شیخ / شی / شه
غاز وحشی	shalakht	شلخت
اخم / قهر / ناراحتی	shaltaq	شلتاق
خانه شما	shami khāna	شمی خانه
می‌روم	shúma/shama	شومه / شمه
می‌رویم / برویم	shim	شیم
شما (حالت ملکی) / می‌رویم	shimi	شیمی
		(ف)
نگاه کن	fānder	فاندر
دادن	fādān	فدان / فادان
می‌دهد	fade / fāde	فده / فاده
فرزند	farzan	فرزن
عمل پنهانی / راز	fask	فسک
آشیانه	fak	فک
بکش	fākash	فکش
ریخت	fakúid	فکود / فوکود
پوست شلتوک، سبوس گندم	fal	فل
فرو کرد	fúkhāst / fúqāst	فوخاست / فوقاست
		(ق)
خورش	qatoq	قاتق

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
پرنده‌ای است دریایی	qombel / qumbel	قمبل / قومبل
محلی که اختصاص به یک یا چند نفر دارد	qoroq / quroq	قروق / قوروق
دیگ بزرگ سفالین	kātij	(ک) کاتیج
چشم آبی / زاغ چشم	kās	کاس
دختر چشم آبی	kāsa kore	کاسه کوره
تشتکی از گل و تپاله برای خشکاندن برنج و تفریق تخم نوغان	kālabi	کالبی
گاواهن معمولی که با یک گاو کشیده می‌شود	kāvol / kāval	کاؤل
محلی تخت با پایه‌های بلند که برای هواخوری یا راندن خوک از مزرعه ساخته می‌شود.	katām	کتام
کفگیر چوبی	katarā	کترا
نام ابریشم در لاهیجان	kaj	کج
چوبی بلند که انتهای آن دارای قلاب و یا شاخه کوچکی است که به کمک آن با دلو از چاه آب بر می‌دارند	kardi / kardakhāla	کردی / کردخاله
آهنگ صدای خروس	karikú	کریکو
کشمش را	keshmesha	کشمشه

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
زاغچه	kashkarat	کشکرت
بغل / آغوش	kasha	کشه
دختر	kejā / kelakā / kilā	کلا / کلکا / کیلا
کلاغ	kalāch	کلاچ
اجاق	kalāna / kalāna	کلانه / کله
اجاق	kalagah	کله‌گه
گاو نر	kalavarzo	کله ورزو
گیاهی است که از رشته‌های آن گونی و طناب می‌بافند	kanaf	کنف
می‌کند	kana	کنه
کوه به کوه	kú ba kú	کوه به کوه
بوریا / حصیر	kúp / qup	کوپ / قوپ
انبار علف خشک و برنج	kupa / qupa	کوپه / قوپه
باغ کوچک را	kúchabāqa	کوچه باغه
کوچه / کوچه را	kúchāy	کوچای
کردی / می‌کردی	kudi	کودی
تپه کوچک / برآمدگی گونه	kol / dima--kol	کول / دیمه کول
مرغ کرچ / مرغی که روی تخم نشسته	kulashkan	کولشکن
بالای تپه	kolasar	کوله سر
روی دوش / روی شانه	kolaka / kolaka	کوله که / کولکه
می‌کند / می‌دهد	ku;nada	کونده

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
کجا	koyā	کویا
کدو	ku:i	کویی
کدبانو/ زن خانه‌دار	keyvani	کیوانی (گ)
گهواره	gāra	گاره
دندان	gāz	گاز
حرف / صحبت	gab	گب
جوجه نوری	gejgā / kishkā	کشکا / گجکا / کیشکا
نوعی گیاه بی‌میوه که شباهتی هم به آناناس دارد	gorz / gurz	گرز
فلفل	garmālat / filfil	گرمالت / فیلفیل
شاخه گل	golakhāl	گل خال
سوراخ / سوراخ چوب	gúlfatana	گلفتنه
سبو	gulka	گلکا
دیگ سفالین	gamaž	گمچ
گم شده است / پیدا نیست	goma	گمه
قبر	gor	گور
وزغ / قورباغه	guzga / guzka	گوزکه
گلها	gúlán	گولان
می‌گیرم	girama	گیرمه
عروس	geyssha	گیشه
گرفتن	giftan	گیفتن

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
می‌گوید	gúye	گویه (ل)
عنکبوت / تار عنکبوت	lābdān	لابتان / لابدان
محل هموار / ساحل دریا یا رودخانه	lat	لات
نوعی قایق که از قایق معمولی درازتر است	lār	لار
خمیر	lāsu	لاسو
طناب / ریسمان	lāfan / lāfand	لافن
لنگر کشتی	lāver	لاور
گونه‌ای سبد مخروطی که برای حمل میوه به کار می‌رود	labla	لبله
نوعی درخت خاردار که در جنگلهای شمال ایران می‌روید	lalaki / liliki	لکی / لیلیکی
لوله / نی	lala	لله
نام ترانه‌ای است	lúlú	لولو
خواننده ترانه لولو	lúlúkhan	لولو خوان
مار	lanti	لنتی / لانتی
گالی	li / liq	لی / لیغ
تاب / هلاچین	lili	لیلی (م)
مادر	mār	مار
مادر را / به مادر می‌گویند	māre	ماره

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
ای مادر	mārey	ماری
گوساله نر یا ماده	mānda / manda	مانده / منده
اثر / محله	māla	ماله
ماه	māng	مانگ
می‌ماند / شبیه است	māne	مانه
جست‌وجو می‌کند / بهم می‌زند / گردش می‌کند	maje	مجه
گردش می‌کند	maji	مجی
نوعی ذره/غاز	marzal	مرزل
تخم‌مرغ	morqāna	مرغانه
آهنگ / رتبه	maqām	مقام
قاشق چوبی بزرگ	malāqa	ملاغه
ساجمه	malagarde	مله‌گرده
مویز / انگور خشک	mamij	ممیج
من یک	mani / man-i	منی / من‌ئی
گنجشک	mús	موس
برادر من	mi-barār	می‌برار
روی میخ بگذار	mikh-ún	میخ‌اونه
دل من	midil	می‌دیل
می‌زد	miza	میزه
		(ن)
حسرت	naji	ناجی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
نبود	nabu / núbu	نبو / نوبو
نمی‌تواند	natāne	نتانه
شکارچی	nakhjirvān	نخجیروان
ندادی	nadāy	ندای
ندیدم	nadema	ندیمه
نگیرد	nagira	نگیره
ناو	now	نو
سرپوش دیگ	núkhún	نوخون
نگذارید	núgúzārid	نوگوزارید
نی زن	neychi	نیچی
نیست	niya	نیه / نی‌یه (و)
بئر	vābin /vāvin	وابین / واوین
برشته / سرخ‌شده	vābishta / vāvishta	وابیشته / واویشته
واچید / از بین برد	vāchi	واچی
ستون / مرکب از «وا» به معنی «واداشتن» و «دار» به معنی «درخت» / ستون	vādār	وادار
فعل امر از واداشتن	vādār	وادار
بادرنگ	vārang	وارنگ
مالیدن	vāsen	واسن
بمال، که در حالت منفی واماسین	vāsin	واسین

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
vāmāsin یا وانیسین vānisin گفته می‌شود		
نماید	vānūsi/vānise	وانیسه / وانوسی
از علف هرزه پاک کردن	vejjin	وجین
پرنده ماده	varā	ورا
آرام گرفت / آمد / رسید	vāramo	ورامو
نزدیک / کنار	varja	ورجه
گرسنه	vishtā	وشتا / ویشتا
گرسنه	vashna / goshna	وشنه / گشنه
پهن کن	vashan / vāshān	وشن / واشان
برگ	vaig	ولگ (ه)
اکنون / حالا	hasā	هسا
همین جا	hāyā / hayā	هایا / هیه
همین طور	hato	هتو / هتره / هترو
تمام آنها را	hamashorā	همه شورا
خریدن	hen / he,en	هن / هئن
همه		هنی (ی)
یارم را	yārama	یارمه

www.tandis.de

تندیس

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
عاج	aj	اج
حالا	adi	ادی
گرفتم	aget	اگت
بگیرد	agire	اگیره
امروز	emrú	امرو
عسل	engabin	انگبین
حلقه / انگشت	engel	انگل
با انگشت کاویدن / خاراندن	engeli	انگلی
دست / بازو	bāi	بال
به او بگویند	bāva	باوا
بتوانم	betúnama	بتونمه
بتوانی	betúnni	بتونی
خوابیدن	bekhuten	بختن
خشک شود	bekhoshe	بخوشه
بینداخت	bedāh	بداه
داد	bedia	بدیه

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
گریه	berme	برمه
برو / در اینجا معنی (بیا) دارد.	berú	برو
زد	beze	بزه
خواهد آمد	búe	بوئه
بسازند / آماده کنند	besāten	بساتن
بشکنند	beshkie	بشکیه
بکشند	bekoshe	بکشه
گرفتن / بگیری	begiten	بگیتن
گرفته	begite	بگته
بیل / بیلچه	belú	بلو
ریشه	ben	بن
بارید	bovāriste / bevauriste	بوارسته
زیر	búrre	بورره
دسته گل	búrgala	بورگله
شده است	búie	بویه
گران‌بها هستم	geranbehāme	گران بهامه
آورده	biārde	بیارده
بوده باشم	bibúm	بی بوم
گرفتند	beitene	بیتنه
آمد	bimú	بیمو
می‌پزد	púte	پوته

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
پیگیری کنیم / جست‌وجو کنیم	peiārim	پیاریم
پیچان / تابدار	pichen	پیچن
می‌لرزد	taje	تجه
پیش تو	teniver	تنی ور
با دست اشاره کردن، به پیش خواندن	toú	تو
مزرعه مخصوص شالی شلتوک	timjār	تیمجار
برای تو / مال تو	tine	تینه
به سوی بالا	júri	جوری
آماده کرده است	chāreste	چارسته
چرا	cher	چر
چشم	chesh	چش
چماق	chúmāq	چوماق / چماق
چغندر	chengel	چنگل
چوبدستی	chú	چو
چه	chi	چی
خدایا / ای خدا	khodāra	خداره
می‌خواهد	khuse	خسه
خوب	khojir	خوجیر
شیرین	khoshe	خوشه
نگهدارد	dāre	داره
تدارک / لوازم	dep	دپ
دارد	dere	دره

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
بستند / آویزان کردند	dereitene	دریتنه
افتاد	daqata	دقته
نیست	denia	دنیه
تاب مو	dever	دور
ذغالی	zoqāl - bebār	ذغال ببار
رودخانه	rú	رو
ریزان	rijen	ریجن
پسر	rikā	ریکا
درخت سرو	súrdār	سوردار
سکه شاهی	shāhi	شاهی
شب	shou	شو
خواهم رفت	shúma	شومه
خواهد رفت	shúa	شوه
مال خودش	shi	شی
نوعی غذای گوشتی	qaúrme	قورمه
کمند	kemend	کمند
کرده / درست کرده	kúde	کوده
می‌کند	kúnede	کونده
کوه	kúa	کوه
کوهی	kúi	کوی
دختر	kijā	کیجا
گلاب	gúllav	گلو

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
مانند گل	gúli	گلی
می‌گوید	gúne	گونه
گوساله	gúk	گوک
می‌گیرم	girme	گیرمه
روشن / درخشان	gine	گینه
آبی	gaiú	گیو
لات / ساحل رود	lâte	لاته
پا	lung	لنگ
بستر / رختخواب	lú	لو
مادرش	māre	ماره
سمت من / نزدیک من	maja	مجه
بلندی حد فصل دو مزرعه	merz	مرز
چین و شکن مو / تاب مو	merqúle	مرغوله
مال من	mene	منه
برای من / مال من	men-ey	منی
میوه	mavine	موینه
برای من	mei	می
می‌میرند	mirne	میرنه
ندارم	nārme	نارمه
درخت نارنج	nārenje-dār	نارنجه دار
نشسته است	nishte	نشته
نگذار	neneh	ننه

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
نوبر	nóúber	نوبر
نکشند	ne-kúshe	نکشه
نبر	neir	نیر
نیست	nie	نیه
به سوی / پهلوی	ver	ور
زدند	vereítene	وریتنه
باز کرده‌ام	veshāme	وشامه
بنفشه	vúnúshe	ونوشه
مال او	vene	ونه
قرار دادند	vime	ویمه
برای او	veī	وی
مده	hāde	هاده
لغزید	hāqelishte	هاقلشته
شل و ول / بی عرضه	hapis mapis	هپیس مپیس
همه / تمام	hen	هن